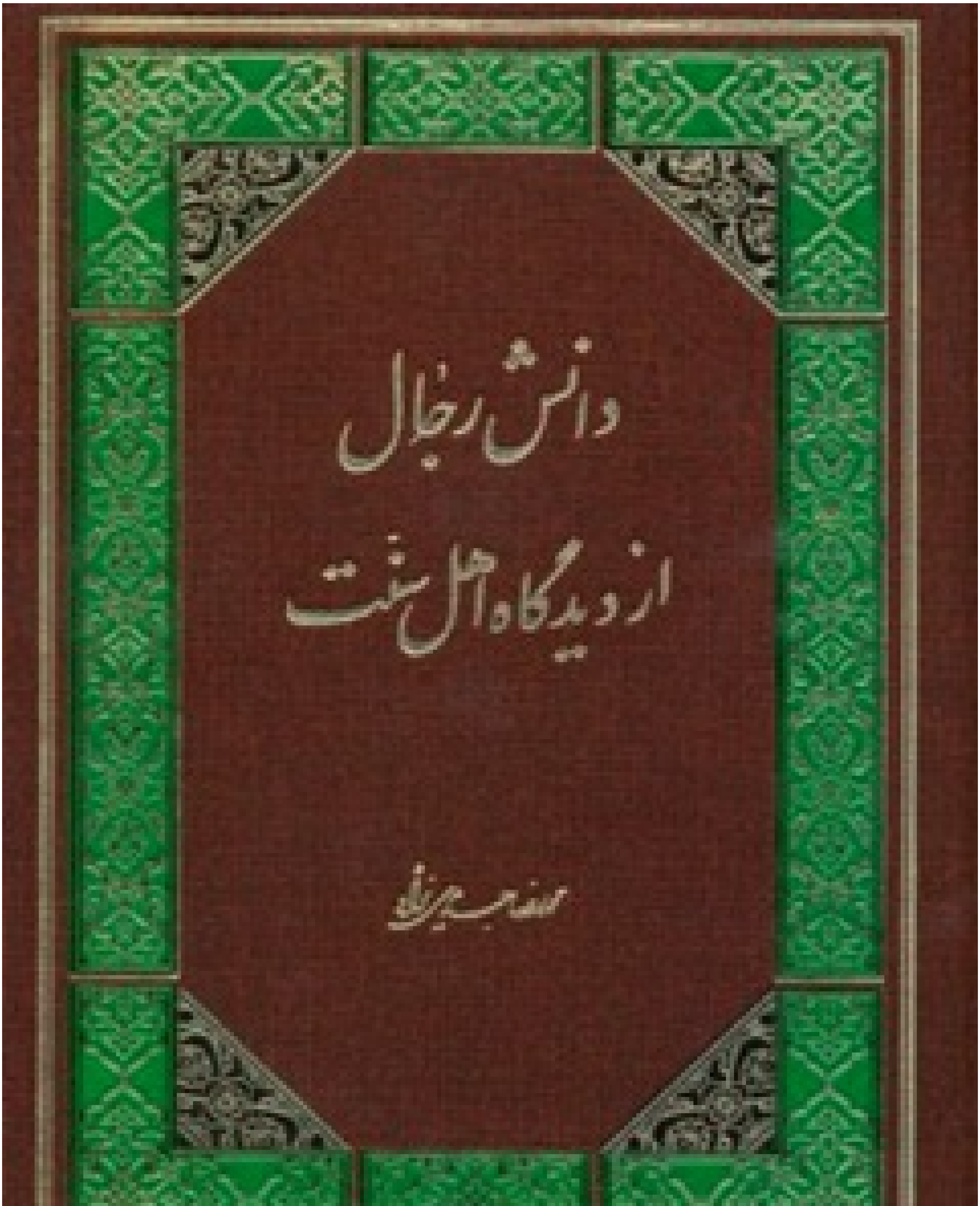
مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

السلام علیک یا صاحب الزمان


دانش رجال
از دیدگاه اهل سنت

بسم الله الرحمن الرحیم

دانش رجال از دیدگاه اهل سنت

نویسنده:

محمدرضا جدیدی نژاد

ناشر چاپی:

موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

دانش رجال از دیدگاه اهل سنت

مشخصات کتاب

سرشناسه : جدیدی نژاد، محمدرضا، - ۱۳۴۸

عنوان و نام پدیدآور : دانش رجال از دیدگاه اهل سنت/ محمدرضا جدیدی نژاد

مشخصات نشر : قم: دار الحدیث، سازمان چاپ و نشر، ۱۳۸۲.

مشخصات ظاهری : ص ۲۹۲

شابک : ۹۶۴-۷۴۸۹-۰۹-۰۰۰-۹۱۸۰ریال ؛ ۹۶۴-۷۴۸۹-۰۹-۰۰۰-۹۱۸۰ریال

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

یادداشت : کتابنامه: ص. ۲۹۲ - ۲۸۵؛ همچنین به صورت زیرنویس

موضوع : حدیث -- علم الرجال

موضوع : محدثان اهل سنت

شناسه افزوده : دار الحدیث

رده بندی کنگره : BP۱۱۴/ج ۴د۲ ۱۳۸۲

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۲۶۴

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۲-۱۰۴۵۰

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

ص: ۳

ص: ۴

ص: ۵

ص: ۶

ص: ۷

ص: ۸

ص: ۹

ص: ۱۰

ص: ۱۱

سخنی با خواننده

سخنی با خوانندهقرآن کریم ، به صراحت ، فرمانبرداری از رسول خدا و سنّت وی را بر مسلمانانْ واجب فرموده و سنّت رسول خدا را هم وزن قرآن کریم قرار داده است ؛ چه آن که سنّت ، بیان قرآن و تفسیر آن است . سنّت پیامبر اسلام ، در طول قرن ها با نقل راویان و ناقلان احادیث ، بر زبان ها مانْدْ تا آن که در کتاب ها و مصادر روایی ثبت و ضبط گردید . آنچه موجب اعتماد به این نقل ها بوده ، همانا اعتماد بر راویان حدیث بوده است ؛ چه آن که ادلّه حجّیت و اعتبار خبر واحد ، تنها حجّیت احادیثی را اثبات می کنند که به نقل از راویان ثقه باشند و صدور روایت را اطمینان بخش نمایند . مجموعه قواعد و ضوابط ارزیابی صدور حدیث ، در یکی از فروع علم حدیث ، به نام «علم رجال» سامان یافته و مذاهب مختلف ، در حدّ و حدود این قواعد رجالی اختلافاتی دارند. تمام گروه های مسلمانان ، جز گروه «قرآنیون» که سنّت نبوی را حجّت نمی دانند کم و بیش این قواعد و اصول را در استفاده از حدیث ، رعایت کرده اند و هر یک از ایشان ، این قواعد را در طول تاریخ حدیث ، بر اساس نیازها و تجربیات و اصول و مبانی خاص خودشان طرح ریزی و ارائه کرده اند.

.

ص: ۱۲

بـدیهی است که همه اهتمـام گروه هـای یادشـده ، حفـظ سـنّت نبوی و به ودیعت گـذاردن آن به بهترین وجه بوده است و اسـتفاده پیروان هر گروه از ودایعِ گروه دیگر ، در گرو آشـنایی با این قواعـد است. آنچه در پیش رو دارید ، مبانی و اصول رجالی معتبر نزد مشـهور اهل سـنّت است که در حـدّ آشـنایی با این دانش از دیـدگاه ایشان است ؛ اما در عین حال ، کوشـش بر آن بوده که مطالب کلّی و اصـلی هر مبحث و نیز منابع اصلی در هر مبحث ، ارائه و شناسانده شوند . از سوی دیگر ، شیوه ارائه و دسته بندی و منطق آن ، به گونه ای انتخاب شده که دانش پژوهان شیعی مذهب نیز به خوبی بتوانند به آرای رجالی اهل سنّت ، دست یابند . امید است که این پژوهش ، در نظر اربـاب فضـل و علم و حـدیث پژوهـان گرامی مقبول افتـد. این اثر ، حاصـل زحمات و تحقیقات محقّق گرامی حجه الاسـلام آقای محمّـد رضا جدیـدی نژاد است که قدردانی از ایشان و آرزوی توفیق بیشتر برای ایشان را بر خود لازم می دانم.

مدیر گروه رجال محمّد کاظم رحمان ستایش

.

ص: ۱۳

پیش گفتار

پیش گفتارمذاهب مختلف اسـلامی ، به اتّفاق ، سـنّت پیامبر صـلی الله علیه و آله را یکی از ارکان دین برشمرده اند و عمل کردن به آن را وظیفه تمام مسـلمانان می دانند . آنان همچنین حدیث را به عنوان «حکایتگر سـنّت» مورد اهتمام قرار داده و در تمام جوانب و زوایای آن به کندوکاو پرداخته اند و بدین سان ، فقه ، کلام ، تفسـیر و تاریخ و علوم دیگر نقلی خویش که وابستگی به سنّت داشته انـد را نیز غنا بخشـیده انـد . دانش های مختلفی در مسیر شـناخت حدیث به وجود آمدند و گسترش یافتند تا سـنّت را آن چنان که بوده ، حفظ کننـد ، بشـناسانند و برای دیگران نقل کننـد. از مهم ترین دغـدغه های عالمان حـدیث پژوه ، احراز «صـدور روایات از معصوم» از طریق سـند آنهـا بوده است . ایشـان برای مباحثی که این امر را تبیین می کنـد و راویان را می شـناساند ، دانشـی را به نام «علم رجال» ، بنیان نهاده انـد. این دانش ، حاصل زحمات عالمان بسـیاری است که در طول تاریخ فرهنگ اسـلامی کوشـش و توان علمی خویش را برای به کار گیری اصول عُقَلایی مطابق با شـریعت ، مصـروف داشته اند. بی شک ، تضارب آرای محدّثان مذاهب مختلف اسلامی در پویایی این علم و شکوفایی قواعد و ضوابط آن ، نقش بسزایی داشته است . بدین ترتیب ، آشنایی محدّثان با هر مذهبی که داشته باشند با اصول

.

ص: ۱۴

و ضوابط حـدیث و رجال در مـذاهب مختلف ، می تواند راهگشای ایشان در شـناختی دقیق تر و عمیق تر از حدیث و رجال حدیث باشد. این امر ، آن گاه روشن تر می شود که به این نکته توجّه نماییم که برای مثال ، بسـیاری از راویان اهل سنّت ، در منابع شـیعی نیز روایت دارنـد . همچنین اهل سنّت ، روایات بسیاری را از راویان شیعی مـذهب در منابع خود نقل کرده انـد . این رابطه در بین مـذاهب فرعی دیگر نیز وجود دارد. آشـنایی دانش پژوهان هر مـذهب با رجال و قواعد رجالی مشترک بین آنها و دیگر مذاهب ، و تعیین مـوارد اختلاف ، قـدمی مثبت و مهم در راه دستیابی به نـتیجه متقَن در این مـوارد است. همچنین آشـنایی محدّثان مـذاهب مختلف بـا مبانی و شـیوه یکـدیگر در استفاده از منـابع حـدیثی و رجـالی ، خود ، امری مهم و قابـل توجّه است . بسا احتجاجات و استدلال ها که به جهت عـدم آشـنایی با مبانی حـدیثی و رجالی یکدیگر صورت گرفته و با کم ترین بررسـی ، خطا بودن و بطلان آنهـا مشـخّص خواهـد شـد . نمونه های این گونه مطالب بسیارند . از جمله ، گاه دیـده می شود که اهل سنّت به وجود روایتی در «کتب اربعه» حدیثی شیعه تمسّک جسته و به آن احتجاج کرده اند، با این تصوّر که کتب اربعه نیز نزد شیعیان همچون کتب ستّه نزد ایشان ، صحیح شمرده می شوند ، غافل از آن که شیعه هرگز چنین اعتقادی درباره احادیث کتب اربعه ندارد . حتّی عالمان اخباری مسلک شیعی نیز که احادیث این کتاب ها را «صحیح» و «قطعیّ الصدور» شمرده اند، در عمل و در مقام فتوا همه روایات را قابل استناد و تمسّک نمی دانند. نیز برخی نویسندگان شیعه در نقد و ردّ نظریه «عدالت صحابه» به فتنه های عصر خلافت عثمان و امام علی علیه السلام که موجب نزاع ها و جنگ هایی بین صحابیان شـد تمسّک کرده انـد، در حالی که عالمانِ رجالی اهل سنّت ، در توجیه این گونه

.

ص: ۱۵

امور ، به اجتهاد صحابیان و معذور بودن ایشان در موارد اشتباه بودن اجتهادشان تمسّک جسته اند. همچنین برخی دیگر از ردّیه های این نظریه ، از سوی عالمان رجالی اهل سنّت با توجیهاتی پاسخ داده شده است. بر این اساس ، بر دانش پژوه شیعی لازم است که برای تکمیل نقد و بررسی خود درباره این نظریه ، همه مبانی و توجیهات اهل سنّت را مورد توجّه قرار دهد تا بتواند استدلالی دقیق و کامل ارائه دهد. کتاب حاضر ، بر اساس ضرورت آشنایی با مبانی رجالی اهل سنّت ، به سفارش مرکز تحقیقات دار الحدیث و با هدف تسهیل استفاده از منابع رجالی و حدیثی اهل سنّت برای دانشیان شیعیِ حوزه حدیث فراهم آمد. این کتاب در یک مقدّمه و شش فصل سامان یافته که مباحث آنها به قرار زیر است : مقدّمه ، شرح دو اصطلاح متداول در تمام مباحث؛ فصل اوّل ، کلّیات و مفاهیمی چون : تعریف دانش رجال ، ارتباط آن با علوم دیگر و تاریخچه دانش رجال؛ فصل دوم ، شیوه شناخت راویان حدیث؛ فصل سوم ، قواعد جرح و تعدیل رجال حدیث؛ فصل چهارم ، آشنایی با مصادر رجالی اهل سنّت ؛ فصل پنجم ، بررسی رجالی و اعتبار جوامع حدیثی اهل سنّت؛ فصل ششم ، معرّفی بزرگان رجالی اهل سنّت. در تألیف این اثر ، اصول زیر مورد توجّه نویسنده بوده است: ۱ . مطالب کتاب با توجّه به مخاطب ، یعنی دانش پژوهان شیعی ، و در قالب های متداول و شناخته شده ایشان ارائه شده است.

.

ص: ۱۶

۲ . سعی بر این بوده تا مبانی اهل سنّت به صورت دقیق و مستند گزارش شوند و هرگونه نقد آنها به فرصت دیگری واگذار شود. ۳ . منابع مورد استناد ، از مصادر اوّلیه رجال و درایه اهل سنّت انـد و در موارد نادر ، به جهت مناسب تر بودن بیان ، به کتاب های معاصران (از اهل سنّت) نیز مراجعه شده است. در پایان از استاد گرامی و دانشمند محترم ، جناب حجه الاسلام محمّد کاظم رحمان ستایش ، مدیر گروه رجال مرکز تحقیقات دارالحدیث ، به جهت راهنمایی های فراوانی که همواره در طول تحقیق داشته اند، کمال تشکر را دارم. امیدوارم خوانندگان گرامی نیز حقیر را از انتقادها و پیشنهادهای خویش بهره مند سازند. حوزه علمیه قم محمّد رضا جدیدی نژاد ۲۰ جمادی الأوّل ۱۴۲۳ ۹ مرداد ۱۳۸۱ حوزه علمیه

.

ص: ۱۷

مقدّمه

تعریف سند و اِسناد

مقدّمهتعریف سند و اِسنادسند در لغت، در چندین معنا استعمال شده است که مهم ترین آنها عبارت اند از: ۱ . نوعی لباس (بُرد) ؛ ۲ . هر چیزی که مورد اعتماد انسان قرار می گیرد ؛ ۳ . بخشی از کوه که از دامنه ، بالاتر است . و در اصطلاح ، سند به خبر دادن از سلسله راویان متن حدیث (الإخبار عن طریق المتن) (۱) و نیز به سلسله راویان متن حدیث (طریق متن الحدیث) (۲) تعریف شده است و بدان جهت آن را سند نامیده اند که محدّثان ، در صحّت یا ضعف حدیث ، بر آن اعتماد می کنند . لغت اِسناد ، در این معانی استعمال شده است : ۱ . بالا بردن ؛ ۲ . نسبت دادن ؛ ۳ . منسوب کردن .

.

۱- .المنهل الروی ، ص۲۹ ؛ الخلاصه فی أُصول الحدیث ، ص۳۳ ؛ تدریب الراوی ، ج۱ ، ص۹۱ .

۲- .شرح شرح نخبه الفکر ، ص۱۶۰ (پاورقی) .

ص: ۱۸

و در اصطلاح ، اِسناد به نسبت دادن حدیث به گوینده اش تفسیر شده است (رفع الحدیث إلی قائله) . (۱) همچنین به حکایت سلسله راویان متن حدیث (حکایه طریق المتن) . (۲) چنان که ملاحظه می گردد ، مفهوم تعریف اوّل سند ، با مفهوم تعریف اوّلی که برای اسناد ذکر شده ، یکی است . به همین جهت ، برخی از معاصران ، تعریف اوّل سند را تعریف اسناد نیز قرار داده اند (۳) . اغلب علما نیز بین سند و اسناد ، فرقی قائل نشده اند و آن دو را در یک تفسیر ، چنین تعریف کرده اند : سلسله راویانی که ما را به متن حدیث می رسانند(الطریق الموصل إلی المتن) . (۴) لیکن فرق نهادن بین سند و اسناد ، بهتر و دقیق تر است و تعریف دومی که برای هر یک از این دو اصطلاح ذکر شد ، به خوبی بیان کننده تفاوت این دو اصطلاح است ، بدین گونه که اسناد ، قول بخاری (۱۹۴ ۲۵۶ق) (۵) و امثال وی است هنگامی که می گویند : «حدّثنا فلان ، قال : حدّثنا فلان ...» و سند حدیث ، راویانی است که برای مثال ، بخاری پیش از ذکر متن حدیث ، از آنان نام می برد . ۶

.

۱- .المنهل الروی ، ص ۳۰ ؛ الخلاصه فی أصول الحدیث ، ص۳۳ ؛ تدریب الراوی ، ج ۱ ، ص ۱۰ .

۲- .شرح النخبه ، ص۳۸ ؛ شرح شرح نخبه الفکر ، ص۱۵۹ ۱۶۰ ؛ فتح المغیث ، السخاوی ، ج ۱ ، ص۲۷ .

۳- .ر .ک : فتح المنّان بمقدمه لسان المیزان، ص۱۵۹ . علمای شیعه، متوجّه اتّحاد دو تعریف مذکور شده اند و بر کسانی که سند را به «الإخبار عن طریق المتن» تعریف کرده اند، خُرده گرفته اند (ر .ک: الرعایه فی علم الدرایه، ص۵۳؛ مقباس الهدایه، ج۱، ص۵۱ ۵۲) .

۴- .شرح شرح نخبه الفکر ، ص ۱۶۰ (به نقل از شرح تذکره ابن المُلَقِّن ، السخاوی) ؛ فتح المغیث ، السخاوی ، ج ۱ ، ص ۲۷ ؛ بحوث فی تاریخ السنه المشرّفه ، ص۴۷ ؛ معجم علوم الحدیث النبوی ، ص۲۱ و ۱۲۸ ۱۲۹ .

۵- .برای آگاهی از شرح حال وی ، ر . ک : فصل ششم ، ص ۲۳۶ .

ص: ۱۹

اهمّیت اِسناد

اهمّیت اِسناداسـناد از آن جهت که تنها طریق مناسب برای نسـبت دادن کلامی به گوینـده اش است ، بسـیار با اهمّیت است ؛ چه آن کلام ، حدیث و گوینده اش پیامبر صـلی الله علیه و آله باشد ، و چه خبری تاریخی و گوینده اش مورّخ باشد ، و چه هر خبر دیگری از هر گوینـده ای ؛ لیکن این اهمّیت در نقـل احـادیث پیامبر صـلی الله علیه و آله قابل مقایسه با نقل سایر اخبار نیست ؛ زیرا حلال و حرام الهی ، به وسیله احادیث به اثبات می رسند . بنا بر این ، بسیار مهم است که بدانیم ناقلان هر یک از احادیث ، چه کسانی اند و آیا افرادی مورد اعتماد بوده انـد تا ما به صـحّت آنچه که آنها به پیامبر صـلی الله علیه و آله نسـبت داده انـد ، یقین کنیم یا این چنین نبوده اند و آنچه که آنها به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده اند ، نمی توانند برای فتوای فقها و عمل مکلّفان ، مستند واقع شود . در مقابل ، تصوّر کنید اگر از اسـناد استـفاده نمی شد (یعنی احادیث و اخبار با گذشت زمان ، بدون ذکر واسـطه ها به گویندگانش نسبت داده می شدنـد) ، چه اتّفـاقی می افتاد . روشن است که هر کس ، هر چه می خواست ، می توانست به دیگری نسـبت دهـد ، بدون آن که طریقی برای بررسی این نسبت ها وجود داشته باشد . در اهمّیت اسناد ، سخنان بسیاری از محدّثان و علمای بزرگ نقل شـده است . برای توجّه بیشـتر به اهمّیت اسـتفاده از اسـناد ، در ذیـل ، دو نمونه از این سـخنان آورده می شود : عبـد اللّه بن مبـارک (۱۱۸ ۱۸۱ ق) (۱) گفته است : اسناد ، از دین است و اگر اسناد نمی بود ، همانا هر کس هر آنچه که می خواست ، می گفت . (۲)

.

۱- .برای آگاهی از شرح حال وی ، ر . ک : فصل ششم ، ص ۲۳۰ .

۲- .معرفه علوم الحدیث ، ص۶ .

ص: ۲۰

تعریف جَرح و تعدیل

حاکم نیشابوری (۳۲۱ ۴۰۵ ق) (۱) نیز درباره اسناد گفته است : اگر اسناد و مطالبه آن از سوی محدّثان و کثرت مواظبت آنان بر حفظ آن نمی بود ، همانا آثار اسلام از بین می رفت و اهل کفر و بدعت در اسلام ، بر جعل احادیث و واژگون کردن سندها قدرت می یافتند . همانا اخبار ، هنگامی که از وجود سندها عریان شوند ، منقطع خواهند شد . (۲)

تعریف جَرح و تعدیلکلمه «جَرْح» (با فتح جیم و سکون راء) ، مصدر فعل ثلاثی «جَرَحَ یَجْرَحُ» است و هنگامی که گفته می شود : «جَرَحَهُ جَرْحا» ، مراد جراحتی است که به وسیله چاقو و مانند آن در بدن ایجاد می شود و اسم مصدر آن «جُرح» (با ضمّه جیم) است ؛ لیکن در جراحات معنوی که به وسیله زبان حاصل می گردند ، با فتحه جیم (یعنی «جَرح») استعمال می شود . جَرْح در اصطلاح محدّثان و رجالی ها ، ظهور وصفی در راوی است که سلب کننده عدالت اوست و یا مخلّ ضبط راوی است و اثر آن ، سقوط روایت راوی از اعتبار است و تجریح ، توصیف راوی به صفاتی است که موجب تضعیف روایت وی و عدم قبول آن می گردد . تعدیل ، مصدر فعل «عدَّل» از باب تفعیل است و «عَدْل» در لغت ، به معنای انصاف ، راستی و درستی است (ضد ظلم وجور) و تعدیلِ شاهد و راوی ، به معنای تزکیه کردن آنان است و تعدیل ، در اصطلاح محدّثان و رجالیان ، توصیف راوی به صفاتی است که موجب قبول روایت وی می گردد . (۳)

.

۱- .برای آگاهی از شرح حال وی ، ر . ک : فصل ششم ، ص ۲۵۴ .

۲- .همان جا .

۳- .ر .ک : جامع الأُصول ، ج۱ ، ص۱۲۶ ؛ نظریه نقد الرجال ، ص۷۴ ؛ فتح المنّان بمقدّمه لسان المیزان ، ص ۱۶۴ ۱۶۵ ؛ أُصول الحدیث ، ص۲۶۰ ۲۶۱ .

ص: ۲۱

فصل اوّل: کلّیات

اشاره

فصل اوّل : کلّیات

.

ص: ۲۲

..

ص: ۲۳

گفتار اوّل : تعریف علم رجال

موضوع علم رجال

مسائل علم رجال

گفتار اوّل : تعریف علم رجالاز متقدّمان و متأخّران ، تعریف روشـنی برای علم رجال در دست نیست ؛ امّا برخی معاصـران ، تعریف هایی از علم رجال ارائه داده انـد که بهترین آنها این است : هو العلم بأحوال رواه الحدیث من حیث القبول أو الرد . (۱) علم رجال ، علم به احوال راویان حدیث ، از جهت قبول و یا ردّ احادیث آنان است .

موضوع علم رجالموضوع علم رجال چنان که از تعریف فوق بر می آید ، راویان احادیث است ؛ اعمّ از آن که مرد باشند یا زن ؛ امّا چون اغلب کسانی که به نقل و روایت احادیث پرداخته اند ، مرد هسـتند ، این علم از باب غلبه به «علم رجال» نامگذاری شده است. (۲)

مسائل علم رجالمسائل این علم ، تمام اطّلاعات درباره راوی است که به نحوی در قبول و یا

.

۱- .شدّالرحال إلی علم الرجال ، ص۶ ؛ مختصر علوم الحدیث ، ص۳۴ ؛ و نیز ر .ک : لمحات فی أُصول الحدیث ، ص۷۴ .

۲- .مختصر علوم الحدیث ، ص۳۴ .

ص: ۲۴

غایت علم رجال

گفتار دوم : جایگاه علم جرح و تعدیل

اشاره

ردّ روایت راویان، مـدخلیتی دارنـد، ماننـد : نام راویان، لقب ها و کنیه ها و نسبت های آنان، تاریخ ولادت و وفات آنان ، مسافرت های آنان ، مشایـخ و شاگردان آنان ، علّت هایی که موجب ضـعف و یا اختلاط آنان شـده است ، اشـتباهات آنان ، قدرت ضـبط و حفظ آنان ، صدق و یا کذب آنان ، و جرح و یا تعدیل آنان توسط محدّثان و ... . (۱)

غایت علم رجالغایت و فایده علم رجال ، تشـخیص حدیث صـحیح از غیر صـحیح و به دنبال آن ، حفظ وصـیانت شـریعت اسـلام از کذب و تخریب است . منفعت (یعنی فایده از پیش لحاظ نشده) این علم ، امکان حکم به صـحّت و یا ضـعف حدیثی است که هیچ یک از متقدّمان ، بر آن حکمی نکرده اند و یا در صحّت حکم بیان شده ، تردید و تأمّل وجود دارد . (۲)

گفتار دوم : جایگاه علم جرح و تعـدیلعلم جرح و تعـدیل ، مهم ترین فرع علم رجال است که اختصاص به بیان جرح و تعدیلی دارد که در شأن راویان احادیث گفته شده است . بنابراین ، این علم ، جزئی از علم رجال است و تعریف آن ، در تعریفی که پیش از این برای علم رجـال ذکر گردیـد ، منـدرج است . بـا این حال ، برای این علم ، تعریفی مسـتقل نیز ارائه شـده که در ذیل ، به دو تعریف مناسب از آن ، بسنده می شود :

.

۱- .ر .ک : مختصر علوم الحدیث ، ص۳۴ ؛ الضعفاء والمتروکین ، ابن الجوزی ، مقدّمه ، ص ه (با تحقیق : ابو الفداء عبد اللّه) .

۲- .در کتاب شدّالرحال إلی علم الرجال (ص ۹۸) ، فواید دیگری نیز برای این علم ذکر شده است ؛ لیکن مرجع آنها ، همین فواید ذکر شده است .

ص: ۲۵

تقسیم علم رجال

۱ . علمی است که در آن از جرح و تعدیل راویان به الفاظی مخصوص و نیز از مراتب این الفاظ ، بحث می شود . این علم ، از فروع علم رجال احادیث است . (۱) ۲ . علمی است که به بیان مرتبه راویان از حیث تضعیف و یا توثیق آنان توسط محدّثان ، با تعابیری فنّی که متعارف بین علماست ، می پردازد . (۲) مفاد دو تعریف مذکور آن است که در علم جرح و تعدیل ، علمای علم رجال ، متکفّل بیان مقدار و میزان وثاقت و یا ضعف راویان با الفاظ و اصطلاحاتی خاص اند که هر یک ، بیان کننده میزان تحقّق دو وصف مذکور در آنان است . (۳)

تقسیم علم رجالبرخی از معاصران ، علم رجال را به دو علم : تاریخ راویان ، و علم جرح و تعدیل ، تقسیم کرده اند . این تقسیم ، ظاهرا به لحاظ مناسبت با وضع و ترتیب کتاب های مصطلح الحدیث صورت پذیرفته است ؛ زیرا در کتاب های مزبور ، شناخت تاریخ راویان و شناخت راویان ثقه و ضعیف که دومی همان علم جرح و تعدیل است هر یک ، نوعی مستقل از انواع علم الحدیث شمرده شده و جداگانه طرح گردیده اند . معاصران مزبور نیز مانند کتاب های مصطلح الحدیث ، مسئله بیان جرح و تعدیلی را که در شأن راویان احادیث گفته شده ، به علم جرح و تعدیل اختصاص داده اند و مسائلی چون : مدّت عمر راویان ، سال تولّد و وفات آنان ، سفرهای آنان ، مشایخ و شاگردهایشان و ... را از مسائل علم تاریخ راویان دانسته اند

.

۱- .کشف الظنون ، ج ۱ ، ص ۵۸۲ .

۲- .بحوث فی تاریخ السنه المشرّفه ، ص ۸۳ .

۳- .برای جرح و تعدیل ، قواعد و مسائل بسیار مهمّی وجود دارد که بدون فراگیری آنها هیچ گونه حکمی نمی توان بر راویان نمود . این قواعد را إن شاء اللّه به طور مشروح در فصل سوم ، عنوان کرده ، بررسی خواهیم کرد .

ص: ۲۶

نام های دیگر علم رجال حدیث

و در تعریف آن قرار داده اند . (۱) برخی دیگر از معاصران نیز بعد از نقل تعریف علم جرح و تعدیل ، علم تاریخ راویان را به گونه ای ناقص و نارسا ، با اطلاق نام علم رجال حدیث بر آن ، معرّفی و تعریف کرده اند . (۲) این عدّه از معاصران ، اگر چه خود نگفته انـد که علم تاریـخ راویان را با اطلاق نام علم رجال حدیث بر آن تعریف کرده اند ، لیکن از جدا تعریف کردن علم جرح و تعدیل توسط آنان ، این نکته به دست می آید که مراد این عدّه از ذکر علم رجال حدیث و ارائه تعریفی مستقل از آن در برابر علم جرح و تعدیل ، علمی است که به بحث های تاریخی در مورد راویان می پردازد و این ، همان علمِ تاریخ راویان است .

نام های دیگر علم رجال حدیثـدر اصـطلاح علما و محدّثان ، علم رجال حدیث به «علم أسـماء الرجال» اشـتهار یافته است ؛ لیکن از این علم به علم احوال راویـان حـدیث نیز یاد گردیـده است (۳) . نـام هـای دیگری نیز چون : تاریـخ روات ، تاریـخ رجال ، «تاریخ المحـدّثین» ، «علم الجرح والتعـدیل» و «علم الرجـال» نیز بر این علم ، اطلاـق می گردد . نـام اخیر ، در ابتـدا در معنای وسیـع تری از موضوع علم رجـال حـدیث ، استعمال می شـده است ؛ بـدین معنـا که موضوع علم رجـال ، شامل ذکر احوال بزرگان و علمایی که محدّث نبوده اند نیز می شده است ؛ امّا در عصـر حاضر ، مراد از آن ، همان علم رجال حدیث است و استعمال آن ، رایج تر از سایر تعبیرات مذکور است و نگارنده نیز در این کتاب ، بیشتر از همین تعبیر استفاده کرده است .

.

۱- .ر .ک : أُصول الحدیث ، ص۲۵۳ و ۲۶۱ ؛ علم رجال الحدیث ، ص۲۳ و ۹۱ .

۲- .ر .ک : علوم الحدیث و مصطلحه ، ص۱۰۹ ۱۱۰ ؛ لمحات فی أُصول الحدیث ، ص۷۴ ۷۵ .

۳- .کشف الظنون ، ج ۱ ، ص ۲۳ .

ص: ۲۷

گفتار سوم : مشروعیت بحث از رجال

گفتار سوم : مشروعیت بحث از رجالاز آن جا که در این علم ، احوال راویان بررسی می شود و همان گونه که از صدق آنان سخن گفته می شود ، از کذب برخی از آنان نیز سخن گفته می شود و همان گونه که برخی از آنان ، به واسطه بررسی مزبور ، توسط ناقدان و حدیث شناسان تعدیل می گردند ، برخی دیگر نیز جرح می شوند ، برخی از زاهدانِ صوفیْ مسلک ، چون : ابو بکر بن خلّاد ، ابو تراب نخشبی و یوسف بن حسین رازی تصوّر می کردند که این علم ، علمی مُنکر است و اجتناب از آن ، واجب ؛ زیرا اساس این علم بر غیبت و آشکار کردن معایب راویان است و خداوند متعال ، از تمامی اینها در قرآن کریم ، نهی کرده است . بر اساس همین تصوّر ، زاهدان مذکور ، ائمه علم جرح و تعدیل و حدیث شناسان عصر خود را مورد انتقاد قرار داده ، به آنها اعتراض می کردند که : چرا غیبت می کنند؟! برای مثال ، ابو بکر بن خلّاد ، یحیی بن سعید قطان (۱۲۰ ۱۹۸ ق) (۱) را و ابو تراب نخشبی ، احمد بن حنبل (۱۶۴ ۲۴۱ ق) (۲) را مورد اعتراض قرار داد . (۳) چنین توهّمی ، ناشی از جهالت به مصالح اسلام و منافع عموم مسلمانان است و ادلّه زیادی بر جواز جرح و تعدیل و بطلان توهّم مذکور ، دلالت دارند که در زیر به نقل مهم ترین آنها می پردازیم : ۱ . خداوند متعال در قرآن کریم فرموده است : إِن جَآءَكُمْ فَاسِقُم بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُواْ . (۴) اگر شخص فاسقی خبری برای شما آورد ، نیکْ وارسی کنید .

.

۱- .برای آگاهی از شرح حال وی ، ر . ك : فصل ششم ، ص ۲۳۱ .

۲- .برای آگاهی از شرح حال وی ، ر . ك : فصل ششم ، ص ۲۳۵ .

۳- .ر . ك : الكفايه فی علم الروايه ، ص ۴۴ ۴۵ ؛ تدريب الراوی ، ج ۲ ، ص ۲۰۹ .

۴- .حجرات ، آیه ۶ .

ص: ۲۸

ملاحظه می شود که آیه شریف ، به تحقیق درباره خبر فاسق دعوت می کند و معلوم است که این دعوت، اجابت نمی گردد ، مگر به شناخت و تشخیص مُخبر فاسق از مُخبر عادل ، و واضح است که فاسق از عادل تمیز داده نمی شود ، مگر به تجسّس و تفحّص در احوال مخبران و نقل احوال آنان (ما لا یتمّ به الواجب ، فهو واجب) . ۲ . اولویت مقام از جرح پیامبر صلی الله علیه و آله در برخی اغراض شرعی . بخاری و مسلم (۲۰۴ یا ۲۰۶ ۲۶۱ ق) از عایشه ، چنین روایت کرده اند : استأذن رجل علی رسول اللّه صلی الله علیه و آله فقال : «ائذنوا له ، بئس أخو العشیره أو ابن العشیره . فلمّا دخل ألاَن له الکلام» . قلت : یا رسول اللّه ! قلتَ الذی قلت ثم ألنت له الکلام؟ قال : «أی عائشه! إنّ شرّ الناس من ترکه الناس أو ودعه الناس إتّقاء فحشه» . (۱) شخصی برای ورود به حضور پیامبر خدا اجازه خواست . ایشان فرمود : «به او اجازه بدهید بیاید . بَد برادری است در میان خانواده اش» . هنگامی که آن مرد وارد شد ، پیامبر صلی الله علیه و آله به نرمی با وی سخن گفت . [عایشه می گوید :] به پیامبر صلی الله علیه و آله گفتم : ای رسول خدا ! اوّل چنین گفتی و بعد با نرمی با وی سخن گفتی؟ فرمود : «آری عایشه! به درستی که بدترینِ مردم ، کسی است که مردم ، او را به واسطه ترس از ناسزاگویی اش ترک کنند» . و در حدیثی دیگر آمده است هنگامی که فاطمه بنت قیس ، به واسطه خواستگاری معاویه بن ابی سفیان وابو جهم از وی ، از پیامبر اکرم در مورد آن دو سؤال کرد . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود :

.

۱- .صحیح البخاری ، ج ۵ ، ص ۲۲۵۰ (کتاب الأدب ، باب ما یجوز من اغتیاب اهل الفساد و الریب ح ۷۵۰۷) ؛ شرح صحیح مسلم ، ج ۱۵ ۱۶ ، ص ۳۸۰ ۳۸۱ (کتاب البرّ و الصله و الآداب ، باب مداراه من یتقی فحشه) .

ص: ۲۹

امّا أبوجهم ، فلا يضع عصاه عن عاتقه ؛ و امّا معاويه ، فصُعْلُوكٌ لا مال له . (۱) امّا ابوجهم ، عصایش را از شانه اش بر نمی دارد (کنایه از آن که زن ها را زیاد کتک می زند و یا بسیار مسافرت می کند) ؛ و امّا معاویه ، مالی ندارد . چنان که می بینیم ، در حدیث اوّل ، پیامبر صلی الله علیه و آله از جرح خود ، اراده خبر دادن از حالت مذموم فحّاش بودن و ناسزاگو بودن وی داشته است تا مردم از ناسزاگویی اجتناب کنند و قصد بی احترامی و تنقیص نداشته است و معلوم است که بیان حال راویان و جرح و تعدیل آنان برای حفظ احادیث از تخریب کذّابان ، بسیار مهم تر از مورد روایت مذکور است . بنا بر این ، جرح راویان ، به طریق اُولی جایز است . همچنین در حدیث دوم ، پیامبر صلی الله علیه و آله به واسطه مشورت خصوصی ای که با ایشان صورت گرفته ، اقدام به جرح کرده است . بنا بر این ، به طریق اُولی ، جرح راویان برای حفظ احادیث از تخریب که متضمّن منافع عموم است جایز ، بلکه واجب است ؛ زیرا حلال و حرام الهی برای امّت اسلامی تا روز قیامت ، به واسطه احادیث صحیح به اثبات می رسند و عدم اقدام به جرح راویان مجروح ، موجب تحریم حلال و تحلیل حرام می گردد . ۳ . صیانت و حفظ شریعت مقدّس اسلام ، متوقّف بر تفحّص در احوال راویان و جرح و تعدیل آنان است ؛ زیرا اگر احوال راویان بررسی نشود و به جرح و تعدیل آنان پرداخته نشود ، بسیاری از احادیث کاذب در احادیث صحیح داخل می شوند و با آنها اختلاط پیدا می کنند . از این رو ، نووی (۶۳۱ ۶۷۶ ق) ، (۲) جرح راویان مجروح را از جمله

.

۱- .الکفایه فی علم الروایه ، ص۳۹ ؛ ریاض الصالحین ، ص۴۳۳ .

۲- .ابو زکریا یحیی بن شرف نووی ، شافعی مذهب ، صاحب تألیفات متعدّد و مفیدی در حدیث و علوم آن و فقه است ؛ مانند : شرح صحیح مسلم و التقریب و التیسیر و شرح المهذب (ر . ک : طبقات الحفّاظ ، ص ۵۳۹ (ش ۱۱۳۰) ؛ العبر ، ج ۵ ، ص ۳۱۲) .

ص: ۳۰

مستثنیات غیبت محرّم دانسته و ادّعای اجماع مسلمانان بر جواز آن ، بلکه وجوب آن نموده است . (۱) ۴ . جرح در شهود چنان که نووی و برخی دیگر گفته اند ، به اجماع مسلمانان ، جایز است (۲) . بنا بر این ، جرح راویان به طریق اُولی باید جایز باشد ؛ زیرا تأمّل و دقّت در امر دین ، مهم تر و اُولی از تأمّل و دقّت به خرج دادن در حقوق و اموال است . (۳) ۵ . سیره جمعی از صحابیان و تابعیان و ائمه اهل حدیث . گروهی از صحابیان چون : عبد اللّه بن عبّاس ، عبد اللّه بن سلام ، عباده بن صامت ، انس بن مالك ، و تابعیانی مانند : شعبی (م ۱۰۳ ق) (۴) و ابن سیرین (م ۱۱۰ ق) (۵) ، در احوال راویان به بحث پرداخته اند و اوّل کسی که به این امر مبادرت ورزید و در آن جدّیت به خرج داد ، شعبه بن حجاج (۸۰ یا ۸۲ ۱۶۰ ق) (۶) بود . سپس به متابعت از وی ، یحیی بن سعید قطان (م ۱۹۸ ق) و احمد بن حنبل (۱۶۴ ۲۴۱ ق) و یحیی بن معین (۱۵۸ ۲۳۳ ق) (۷) بدین کار ، دست یازیدند (۸) . نیز جمع کثیر دیگری از ائمه

.

۱- ر .ك : ریاض الصالحین ، ص۴۳۲ ؛ شرح النووی علی صحیح مسلم ، ج۱ ، ص ۶۰ .

۲- .ریاض الصالحین ، ص۴۳۲ .

۳- .در کشف الظنون ، ج۱ ، ص۵۸۲ ، به این اولویت ، تصریح شده است .

۴- .ابو عمرو عامر بن شراحیل شَعبی کوفی ، تابعی مشهور است که در زمان خلافت عثمان ، دیده به جهان گشود . وی توفیق ملاقات پانصد تن از صحابیان را یافت . (ر . ك : الجرح و التعدیل ، ج ۶ ، ص ۳۲۲ ؛ سیر أعلام النبلاء ، ج ۴ ، ص ۲۹۴ ، ش ۱۱۳) ؛ طبقات الحفّاظ ، ص ۴۲ ش ۷۴).

۵- .ابو بکر محمّد بن سیرین بصری ، فقیهی پرهیزگار بوده که تعبیر خواب نیز می کرده است . وی با سی تن از صحابیان ملاقات داشته است (ر . ك : الجرح و التعدیل ، ج ۷ ، ص ۲۸۰ ؛ سیر أعلام النبلاء ، ج ۴ ، ص ۶۰۶ ، ش ۲۴۶ ؛ تهذیب التهذیب ، ج ۹ ، ص ۲۱۴ ، ش ۳۳۶ ؛ طبقات الحفّاظ ، ص ۴۱ ، ش ۷۲) .

۶- .برای آگاهی از شرح حال وی ، ر . ك : فصل ششم ، ص ۲۲۶ .

۷- .برای آگاهی از شرح حال وی ، ر . ك : فصل ششم ، ص ۲۳۳ .

۸- ر .ك : مقدّمه ابن الصلاح ، ص۲۱۹ ؛ تدریب الراوی ، ج۲ ، ص۲۰۹ .

ص: ۳۱

گفتار چهارم : علم رجال و علوم همگن

اشاره

حدیث و علم ، چون : علی بن مَدیَنی (۱۶۱ ۲۳۴ ق) (۱) ، بخاری (۱۹۴ ۲۵۶ ق) ، مسلم (۲۰۴ یا ۲۰۶ ۲۶۱ ق) ، نسایی (۲۱۵ ۳۰۳ ق) (۲) ، ابن ابی حاتم رازی (۲۴۰ ۳۲۷ ق) (۳) ، ابن عدی (۲۷۷ ۳۶۵ ق) (۴) و بسیاری دیگر از علما به این امر مهم ، اهتمام ورزیده ، کتاب های زیادی در این باره تألیف نموده اند . بنا بر این ، اگر تفحّص در احوال رجال و جرح و تعدیل آنان جایز نمی بود و از مصادیق غیبت محرّم شمرده می شد ، اصحاب که به اتّفاق اهل سنّت ، عادل ترین و با فضیلت ترین انسان ها بوده اند ، مرتکب آن نمی گردیدند و تابعیان و پس از آنها ائمه اهل حدیث و علم نیز بدان اشتغال نمی ورزیدند ، وگرنه العیاذ باللّه باید گفت که همه آنها از عدالت خارج شده اند و مسلما حتی یک تن از اهل سنّت نیز نمی تواند ملتزم به چنین معنایی شود و این ، بیان کننده آن است که مستند فعل آنان ، نصوصی از قرآن و سنّت بوده که مهم ترین آنها نقل گردید .

گفتار چهارم : علم رجال و علوم همگنبرخی از علما ، دانش رجال را از جهتی از فروع علم تاریخ و از جهتی دیگر ، از فروع علم حدیث دانسته اند (۵) . در این میان ، مناسبت علم رجال با علم حدیث ، به واسطه اشتراک در غایت و هدف (یعنی تمیز حدیث صحیح از غیر صحیح و حفظ شریعت اسلام از تخریب) بیشتر محسوس است تا آن جا که گفته شده که سیر در معانی احادیث برای فهم آنها ، نصف علم حدیث است و شناخت رجالی که

.

۱- .برای آگاهی از شرح حال وی ، ر . ک : فصل ششم ، ص ۲۳۴ .

۲- .برای آگاهی از شرح حال وی ، ر . ک : فصل ششم ، ص ۲۴۶ .

۳- .برای آگاهی از شرح حال وی ، ر . ک : فصل ششم ، ص ۲۴۹ .

۴- .برای آگاهی از شرح حال وی ، ر . ک : فصل ششم ، ص ۲۵۲ .

۵- .کشف الظنون ، ج ۱ ، ص۲۳ (به نقل از ملّا ابو الخیر) .

ص: ۳۲

علم رجال و علم حدیث

روایت کننـده احادیث انـد ، نصف دیگر علم حدیث . (۱) در کشف الظنون ، در تفسیر سـخن فوق گفته شـده که حدیث ، عبارت است از سند و متن ، و سند ، عبارت است از راویان . بنا بر این ، شناخت احوال راویان ، نصف علم حدیث است . (۲) در این گفتار ، ابتدا به بررسی رابطه علم حدیث با علم رجال می پردازیم و سپس به رابطه این علم با علم تاریخ .

علم رجال و علم حـدیثاین دو علم ، از جهتی با یکـدیگر مرتبط اند و از جهتی دیگر ، با یکدیگر متفاوت . بنا بر این ، هر یک از دو جهت مذکور می باید جداگانه مورد بررسی قرار گیرد .

الف) ارتباط علم رجال با علم حـدیثبرای آن که این ارتباط ، دقیقا معلوم گردد ، ابتـدا می بایـد «علم الحدیث» را تعریف کنیم . ابن اکفـانی (م ۷۴۹ ق) (۳) بر اسـاس تقسـیمی کـه مـورد قبـول سـایر علمـای بعـد از وی قرار گرفته ، علم حـدیث را به دو قسم : «علم الحـدیث درایهً» و «علم الحـدیث روایهً» تقسیم نموده است . وی علم حـدیث از جهت درایه را این گونه تعریف کرده است : علمی است که به واسـطه آن ، حقیقت روایت و شروط و انواع و احکام آن ، و حال و شرایط راویان ، و انواع مرویات و آنچه که متعلّق به آنهاست ،

.

۱- .المحدّث الفاصل ، ص ۳۲۰ ؛ سیر أعلام النبلاء ، ج ۱۱ ، ص ۴۸ (به نقل از : علی بن مدینی م ۲۳۴ ق) .

۲- .کشف الظنون ، ج ۱ ، ص ۸۷ .

۳- .شـمس الـدین ابو عبـد اللّه محمّـد بن ابراهیم بن ساعـد انصاری اَکفانی ، حکیم و ریاضـیدان که به تاریخ و اخبار نیز آشـنا بوده است ، صاحب کتاب معروف إرشاد القاصد إلی أسـنی المطالب در زمینه انواع علوم است (ر . ک : ریحانه الأدب ، ج ۱ ، ص ۱۶۶)

.

ص: ۳۳

شناخته می شود . ۱ ابن اکفانی ، قسم دیگر علم حدیث ، یعنی «علم الحدیث روایهً» را این گونه تعریف کرده است : علمی است که از گفتار و افعال نبی صلی الله علیه و آله و روایت و ضبط و تحریر الفاظ آنها بحث می کند . (۱) برای علم حدیث ، بدون تقسیم مذکور ، تعاریف دیگری نیز شده که شاید بهترین آنها تعریف عزّ الدین بن جماعه (۲) باشد . وی این علم را این گونه تعریف کرده است : علم به قوانینی که به واسطه آنها ، احوال سند و متن حدیث ، دانسته می شود . (۳) بنا بر این ، موضوع این علم ، سند و متن حدیث است و غایت آن ، شناخت حدیثِ صحیح از غیر صحیح . علم حدیث از جهت درایه ، انواع متعددی از علوم را به اعتبار احوال و عوارضی که بر سند و یا متن حدیث عارض می گردند ، زیر مجموعه خود قرار داده است . اکثر انواع مزبور ، با علم رجال مرتبط اند . برای درک بهتر ارتباط آنها ، انواع مزبور را می توان به دو دسته تقسیم نمود :

.

۱- .تدریب الراوی ، ج۱ ، ص۸ .

۲- .عزّ الدین محمّد بن ابی بکر بن عبد العزیز بن بدر الدین بن جماعه ، نوه بدر الدین بن جماعه است و کتاب جدّش در علوم حدیث را شرح نموده و نام آن را المنهج السوی فی شرح المنهل الروی نهاده است . (ر . ک : الرساله المستطرفه ، ص ۱۵۴) .

۳- .همان ، ص۹ .

ص: ۳۴

۱ . انواعی که تنوّعشان مبتنی بر احوال عارض بر سند (مانند : انقطاع ، اتّصال ، ارسال ، ضعف و ...) است . این انواع ، به منزله قواعدی کلّی اند که مصادیق آنها را باید با مراجعه به علم رجال ، تعیین کنیم . برای مثال : در تعریف نوع مُسند گفته شده حدیثی است که سلسله سند آن ، در جمیع مراتب تا به پیامبر صلی الله علیه و آله مذکور و متّصل باشد . واضح است که برای اطمینان یافتن از اتّصال سند ، می باید طبقه راویان مذکور در سند و مشایخ و شاگردان آنها مورد بررسی قرار بگیرند و این ، کاری است که در علم رجال بدان پرداخته می شود . در تعریف نوع مُرسل نیز گفته شده حدیثی است که در سند آن ، «تابعی» بگوید : «قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله کذا» ، و حدیث مرسل ، حدیثی ضعیف است . روشن است که برای دانستن مصادیق احادیث مرسل ، باید به علم رجال مراجعه شود ؛ زیرا در علم رجال گفته می شود که چه کسانی تابعی بوده اند . عنوان های این دسته از انواع مرتبط با علم رجال عبارت اند از : ۱ . شناخت حدیث صحیح ؛ ۲ . شناخت حدیث حَسَن ؛ ۳ . شناخت حدیث ضعیف ؛ ۴ . شناخت مسند ؛ ۵ . شناخت متّصل ؛ ۶ . شناخت مُرسل ؛ ۷ . شناخت منقطع ؛ ۸ . شناخت مُعضل ؛ ۹ . شناخت تدلیس و حکم مدلّس ؛ ۱۰ . شناخت شاذ ؛ ۱۱ . شناخت حدیث مُنکَر ؛ ۱۲ . شناخت اعتبار و متابعات و شواهد ؛ ۱۳ . شناخت حدیث معلَّل ؛ ۱۴ . شناخت حدیث مضطرب ؛ ۱۵ . شناخت حدیث موضوع ؛ ۱۶ . شناخت احادیثی که در سند آنها تصحیف واقع شده است ؛ ۱۷ . شناخت احادیث مُرسلی که ارسال آنها مخفی است . دسته دوم از انواعی که با علم رجال مرتبط اند ، انواعی است که به منزله آموزه های مسائل علم رجال به شمار می آیند . این انواع به ما می آموزند که در علم رجال و کتاب های رجالی باید به دنبال شناخت چه مسائلی باشیم تا بتوانیم مصادیق

.

ص: ۳۵

دسته اوّل از انواعی را که با علم رجال ارتباط داشتند ، بیابیم . برای مثال ، در شناخت تابعیان گفته شده که تابعی کسی است که یک صحابی و یا بیشتر را ملاقات کرده باشد ؛ و در فایده آن گفته شده ، اصلی عظیم در شناخت نوع مُرسل و مسند است . و پیش از این دانسته شد که دو نوع مرسل و مسند جزو دسته اوّل ، از انواعی اند که با علم رجال مرتبط اند . مثال دیگر آن که در شناخت اسامی و نسبت های «مؤتلف و مختلف» گفته شده است که این نوع ، شناخت اسم ها و نسبت هایی را بر عهده دارد که در خط و نوشتار ، یکسان اند ؛ امّا صیغه آنها در لفظ ، مختلف است ، مانند : «سلام» و «سلّام» (اوّلی با تخفیف لام و دومی با تشدید لام) ؛ و «جریر» و «حریز» . و در فایده شناخت این نوع گفته شده است که چون مشکل ترین تصحیفات در اسم ها واقع می شوند ، شناخت این نوع از اسم ها ، موجب دفع تصحیف از آنها می گردد . بنا بر این ، نوع مذکور به ما می آموزد که در علم رجال ، راویانی را که نامشان به گونه مذکور است و ممکن است یکی از آنها به دیگری تصحیف گردد ، شناسایی کنیم تا بتوانیم مصادیق احادیثی را که در سند آنها تصحیف واقع شده ، بیابیم ، و دانسته شد که این نوع ، در دسته اوّل از انواعی است که با علم رجال مرتبط اند . عنوان های این دسته از انواع مرتبط با علم رجال ، عبارت است از : ۱ . شناخت صفت کسانی که روایتشان پذیرفته می شود و یا رد می شود ، و آنچه از جرح و توثیق که به آنها ارتباط دارد ؛ ۲ . شناخت صحابیان (۱) ؛ ۳ . شناخت تابعیان ؛ ۴ . شناخت روایت بزرگ ترها از کوچک ترها ؛ ۵ . شناخت روایات

.

۱- .سخاوی در فتح المغیث (ج ۳ ، ص۷۸) تصریح کرده است که مباحث مربوط به علم رجال در کتاب های علم الحدیث (مصطلح الحدیث) از این نوع آغاز می گردد . عبارت وی چنین است : «معرفه الصحابه ، هذا حین الشروع فی الرجال و طبقات العلماء و ما یتّصل بذلک» .

ص: ۳۶

معاصران از یکدیگر ؛ ۶ . شناخت علما و راویان خواهر و برادر ؛ ۷ . شناخت روایت پدران از فرزندان ؛ ۸ . شناخت روایت فرزندان از پدران ؛ ۹ . شناخت سابق ولاحق ؛ ۱۰ . شناخت کسی که از او جز یک راوی روایت نکرده است ؛ ۱۱ . شناخت کسی که با اسم ها و یا صفات مختلفی ذکر شده ؛ ۱۲ . شناخت مفردات از اسم ها و کنیه ها و لقب ها ؛ ۱۳ . شناخت اسم ها و کنیه ها ؛ ۱۴ . شناخت کنیه های کسانی که به اسمشان معروف اند نه کنیه شان ؛ ۱۵ . شناخت لقب های محدّثان و راویان ؛ ۱۶ . شناخت نام هاو نسبت های مؤتلف و مختلف؛ ۱۷ . شناخت نام ها و نسبت های متّفق و مفترّق؛ ۱۸ . شناخت احادیث متشابه ؛ ۱۹ . شناخت راویانی که در اسم و نسب متشابه اند ؛ ۲۰ . شناخت کسانی که به غیر پدرانشان منسوب اند ؛ ۲۱ . شناخت نسبی که باطنشان برخلاف ظاهرشان است ؛ ۲۲ . شناخت تاریخ راویان ؛ ۲۳ . شناخت راویان ثقه و ضعیف ؛ ۲۴ . شناخت آن عدّه از ثقات که در اواخر عمرشان دچار اختلال حواس شده اند ؛ ۲۵ . شناخت طبقات راویان و علما ؛ ۲۶ . شناخت راویان و علمایی که از موالی (آزاد شدگان) بوده اند ؛ ۲۷ . شناخت وطن های راویان و شهرهایشان .

ب) تفاوت علم رجال با علم حدیثبین علم رجال و علم حدیث ، از دو جهت تفاوت وجود دارد و آنچه که به هنگام بیان ارتباط علم رجال با علم حدیث گفته شد ،تا حدّی بیان کننده تفاوت اوّل بین این دو علم نیز هست . توضیح مطلب آن که در علم رجال ، به بررسی احوال یک به یکِ رجال سند احادیث پرداخته می شود و در علم حدیث ، به بررسی احوال و عوارضی که بر سند عارض می گردند ، پرداخته می شود و سند ، مجموع سلسله راویان حدیث است نه یک به یک آنها . به عبارت دیگر ، در علم حدیث قواعد و کلّیاتی درباره سند حدیث گفته می شود که مصادیق آنها را باید با مراجعه به علم رجال و کتاب های تألیف شده در این علم ، پیدا نماییم .

.

ص: ۳۷

رابطه علم رجال و علم تاریخ

تفاوت دوم بین این دو علم آن است که در علم حدیث ، از احوال و عوارضی که بر متن حدیث عارض می شود نیز سخن گفته می شود ، در حالی که در علم رجال ، فقط از احوالِ خود راویان ، سخن گفته می شود ، نه آنچه که آنها روایت کرده اند . (۱) دو تفاوت ذکر شده ، با ملاحظه موضوع علم رجال ، و علم حدیث ، به روشنی قابل درک است ؛ چه ، موضوع علم رجال چنان که به هنگام تعریف این علم گفته شد ، یک به یکِ راویان است ، در حالی که موضوع علم حدیث ، سند و متن حدیث است .

رابطه علم رجال و علم تاریخبرای روشن شدن رابطه علم رجال و علم تاریخ ، ابتدا می باید علم تاریخ را تعریف کنیم . در میان تعاریف متعدّدی که برای این علم شده ، مناسب ترین تعریف ، چنین است : علم تاریخ ، شناخت احوال قوم ها و شهرهایشان ، رسوماتشان ، عاداتشان ، صنایع آنها ، نسبت های آنان ، سال وفات آنان و غیر اینها (از وقایع و اخبار مهم گذشته) است . (۲) موضوع این علم ، احوال اشخاص انبیا ، اوصیا ، علما ، حکما ، پادشاهان و شاعران و ... است و غرض از این علم ، آگاهی بر احوال گذشته و گذشتگان و فایده آن ، عبرت گرفتن از آن احوال و درس گرفتن از آنهاست . (۳) از مقایسه تعریف فوق با تعریف علم رجال می توان به خوبی دریافت که

.

۱- .جز در صورتی که روایات راوی ، به حال وی ارتباط بیابد ، مانند نقل روایات جعلی و منکر .

۲- .کشف الظنون ، ج ۱ ، ص ۲۷۱ . برای اطّلاع بیشتر درباره علم تاریخ ، ر .ک : الإعلان بالتوبیخ لمن ذمّ التاریخ ، ص ۱۷ .

۳- .همان جا .

ص: ۳۸

قسمت مهمّی از موضوع علم رجال (یعنی مشاهیرِ راویان) ، جزئی از موضوع علم تاریخ به شمار می آید ؛ زیرا موضوع علم تاریخ ، فراتر از موضوع علم رجال (یعنی راویان احادیث) است و شامل مطالبی درباره انبیا ، پادشاهان ، حکما و شعرا و نیز حوادث بزرگ و وقایع مهم است . در غرض و فایده ، این دو علم با یکدیگر کاملاً متفاوت اند ؛ زیرا غرض از علم تاریخ چنان که پیشتر گفته شد ، آگاهی بر احوال گذشته و گذشتگان و فایده آن ، عبرت گرفتن است ، در حالی که غرض از علم رجال ، تعیین راویان ضعیف وثقه است و فایده آن ، تمییز حدیث صحیح از غیر صحیح ؛ اگرچه تمییز مذکور ، به لحاظ نسبت بین موضوع بین دو علم ، به صورت نفعی از پیش لحاظ نشده ، از فراگیری علم تاریخ نیز تا حدّی به دست می آید ؛ زیرا به هر حال ، در علم تاریخ نیز از احوال تاریخیِ بسیاری از راویان احادیث (یعنی مشاهیر راویان حدیث) ، سخن گفته می شود . از آنچه که در بیان رابطه علم رجال با علم تاریخ گفته شد ، این نکته نیز روشن می شود که چرا از علم رجال به علم «تاریخ الرواه» ، «تاریخ المحدثین» و «تاریخ رجال الحدیث» نیز تعبیر گردیده است و حتی در فصل چهارم که إن شاء اللّه به ذکر مصادر علم رجال خواهیم پرداخت ، ملاحظه خواهد شد که بسیاری از تألیفات رجالی با عنوان تاریخ اند ؛ مانند : تاریخ بخاری ، تاریخ یحیی بن معین و تاریخ ابن أبی خیثمه . (۱)

.

۱- .برای اطّلاع بیشتر در زمینه رابطه علم رجال با تاریخ ، ر .ک : شدّ الرحال إلی علم الرجال ، ص۱۰ ؛ بحوث فی تاریخ السنه المشرّفه ، ص۲۰۶ ۲۱۰ . البته متأسفانه ، مؤلّف کتاب شدّ الرحال به هنگام فرق نهادن بین علم رجال و علم تاریخ گفته است که در علم رجال ، از حال راویانی بحث می شود که حوادث و اخبار را نقل کرده اند و این ، اشتباه بزرگی است ؛ زیرا در علم رجال ، فقط در احوال راویان احادیث ، بحث می شود .

ص: ۳۹

گفتار پنجم : تاریخچه علم رجال

مبحث اوّل : اِسناد و ظهور علم رجال

گفتار پنجم : تاریخچه علم رجالدر این گفتار برآنیم که سیر اجمالی دانش رجال از پیدایش تا کمال آن را ارائه کنیم . این گفتار را در سه مبحث ، پی خواهیم گرفت .

مبحث اوّل : اِسناد و ظهور علم رجالسبب ظهور علم رجال و جرح و تعدیل راویان ، استفاده از اسناد و سؤال از رجال واقع شده در آن و رواج یافتن استفاده از آن در بین محدّثان است . توجه به اسناد و سؤال از آن ، از اواخر خلافت عثمان و ایّام خلافت امام علی علیه السلامو با وقوع فتنه ها (جنگ های داخلی بین مسلمانان ، دسته بندی ها و پراکندگی ها) آغاز شد . در این باره ، محمّد بن سیرین که تابعی ای بزرگ بوده ، گفته است که محدّثان بر آن نبودند که از اسناد سؤال کنند ؛ لیکن وقتی فتنه واقع گردید ، گفتند که نام رجال خود را برای ما بگویید . پس به اهل سنّت می نگریستند و حدیث آنان را اخذ می کردند و از اهل بدعت ، حدیث اخذ نمی کردند . (1) بنا بر این ، سؤال از اسناد و نظر به احوال رجال واقع شده در آن ، از عصر صغارِ صحابیان و کبارِ تابعیان ، یعنی حدود سال چهلم هجری آغاز شده است . پیش از زمان مذکور ، هیچ انگیزه و دلیلی برای سؤال از اسناد وجود نداشته است ؛ زیرا در آن هنگام ، تمام احادیثی که از قول نبی اکرم نقل می گردیدند ، احادیثی بوده اند که یا صحابی ای برای صحابی دیگر نقل می کرده ، و یا صحابی ای

.

۱- .شرح صحیح مسلم ص۲۰۰ (مقدّمه ، باب بیان أن الإسناد من الدین) ؛ الکامل فی ضعفاء الرجال ، ج۱ ، ص۳۹ ؛ المجروحین من المحدّثین و الضعفاء و المتروکین ، ج۲ ، ص۲۷ ب ۲۸ ب ؛ المحدث الفاصل ، ج۱ ، ص۱۲ ؛ الکفایه فی علم الروایه ، ص ۱۲۲ .

ص: ۴۰

برای فردی تـابعی ، و صـحابیان چنان که در فصل دوم خواهیم گفت ، همگی عادل و مورد اعتماد بوده انـد . خلاصه آن که در آن زمان ، نه کثرت واسـطه در اسانید مطرح بوده ، و نه وجود راویان ضـعیف و دروغپرداز ؛ امّا با وقوع فتنه ها در ایّام خلافت علی علیه السـلام دو بـدعت رویاروی یکـدیگر شـکل گرفت : یکی بـدعت خوارج که به تکفیر علی علیه السـلامپرداختند ؛ و دیگری بـدعت شیعیـان (به ادّعای اهل سنّت) که مـدّعی امامت و عصـمت علی علیه السـلامبودند و حتی برخیماننـد : عبـداللّه بن سـبأ و پیروان او ادّعـای نبوّت و خـدایی وی را داشـتند . عبـداللّه بن سـبأ ، اوّلین کسـی بود که روایـات باطل و کـذب را رواج داد و این ، به واسـطه فرصت هـای منـاسبی بوده که او در زمـان وقوع فتنه هـا به دست آورده بود . نهـایت امر آن که بـا وقوع فتنه هـا ، مردم به سه دسـته تقسیم شدند : اهل سنّت ، شیعه و خوارج . مراد ابن سیرین نیز از اهل بدعت در کلامی که پیشتر از وی نقل کردیم ، شیعیانِ غالی و خوارج انـد . از اخبار دیگری که بر آغاز سؤال از اسـناد در زمان مـذکور (یعنی حـدود سال چهلم هجری) دلالت می کنند ، خبری است که احمد بن حنبل با سند از ابراهیم نخعی (م ۹۶ ق) نقل کرده است . همانا بحث از اَسناد در ایّام مختار شروع شد و سبب آن ، کثرت دروغ هایی بوده که در آن ایّام به علی علیه السلامنسـبت داده می شـد . (۱) مختار ثقفی در سال اوّل هجرت به دنیا آمـد و در سال ۶۷ هجری به دست مصعب بن زبیر (م ۷۱ ق) به قتل رسـید . بنا بر این ، مراد از ایّام مختار ، همان محدوده تاریخی ای است که ذکر شد . در مقابل این گونه اخبار ، ابن ابی حاتم با سندش به خالد بن نزار (م ۲۲۲ ق)

.

۱- .العلل و معرفه الرجال للامام أحمد بروایه ابنه عبد اللّه ، ج۳ ، ص۳۸۰ ، فقره ۵۶۷۳ ؛ شرح علل الترمذی ، ص۵۲ .

ص: ۴۱

روایت کرده که وی (یعنی خالد) گفته است : شنیدم که مالك (۹۳ ۱۷۹ ق) (۱) می گوید : اوّلین کسی که حدیث را اسناد داد ، ابن شهاب زهری (۵۰ ۱۲۴ ق) (۲) بود . (۳) چنان که معروف است و از تاریخ وفات زهری نیز پیداست ، وی از صغارِ تابعیان بوده است و ظاهر این خبر ، دلالت می کند بر آن که در عهد صحابیان و کبار تابعیان ، اصلاً احادیثْ اسناد داده نمی شده اند تا چه رسد به آن که از اسناد آنان سؤال شود و این به ظاهر ، با آنچه که پیش از این گفتیم ، تناقض دارد که آغاز سؤال از اسناد و تفتیش در احوال رجال اسانید احادیث ، از عصر صغارِ صحابیان و کبارِ تابعیان (یعنی حدود سال چهلم هجری) بوده است . لیکن ، کلام مالك را برخی از معاصران چنین توجیه کرده اند که به سبب تأکید زهری بر اسناد و التزام به آن ، مالك وی را اوّلین کس شمرده است ؛ وگرنه پیش از وی نیز اسناد و تفتیش از آن وجود داشته است ، و شاید هم مراد مالك از این جمله ، شهرهای شام بوده است ؛ زیرا ولید بن مسلم (م ۱۹۴ ق) نقل کرده که زهری گفته است : ای اهل شام! چه می شود مرا؟ می بینم که برای احادیث شما تنگنا و افساری نیست . (۴) چنان که ملاحظه می شود ، در خبر فوق ، زهری کلام خود را متوجّه اهل شام کرده و این بدان اشاره دارد که التزام به اسناد در مراکز دیگر علم بیشتر بوده ، به

.

۱- .برای آگاهی از شرح حال وی ، ر . ك : فصل ششم ، ص ۲۲۷ .

۲- .ابو بکر محمّد بن مسلم بن شهاب زُهری ، از علما و فقهای حجاز بوده است . وی توفیق ملاقات و نقل روایت از حدود ده تن از صحابیان را یافت (ر . ك : الجرح و التعدیل ، ج ۸ ، ص ۷۱ ؛ تهذیب التهذیب ، ج ۹ ، ص ۴۴۵ (ش ۷۳۲) ؛ طبقات الحفّاظ ، ص ۵۳ (ش ۹۵) .

۳- .الجرح و التعدیل ، ج۱ ، ص۲۰ .

۴- .بحوث فی تاریخ السنه المشرّفه ، ص۵۰ ۵۱ .

ص: ۴۲

مبحث دوم : اوّلین محقّقان درباره اسناد

گونه ای که اهل شام در مقایسه با آنان ، سهل انگار بوده اند . (۱)

مبحث دوم : اوّلین محقّقان درباره اسناددانسته شد که تفتیش از رجال اسناد و جرح و تعدیل ، به صورت اندک ، ریشه در عصر صحابیان و کبارِ تابعیان دارد . حال آنچه که در این مبحث ، قصد بررسی آن را داریم ، این است که چه کس یا کسانی برای اوّلین بار به این امر همّت گماشته و به صورت جدّی به آن مشغول شده اند و نامشان در تاریخ به عنوان اوّلین متصدّیان این امر ، ضبط شده است . در این زمینه ، ظاهر اخبار و گفتاری چند از محدّثان و علما ، دلالت دارد بر آن که اوّلین محقّقان در اسناد احادیث و متولّیان جرح و تعدیل ، شعبی (م ۱۰۳ ق) و ابن سیرین (م ۱۱۰ ق) بوده اند . اخباری چند در این مورد ، در زیر می آید : ۱ . رامهرمزی (م ۳۶۰ ق) (۲) به سند خودش از شعبی ، از ربیع بن خُثَیْم (م ۶۱ یا ۶۳ ق) ، نقل کرده است : کسی که بگوید : «لا إله الاّ اللّه وحده لا شریک له ، له الملک وله الحمد ...» ، برای وی ، چنین و چنان است . شعبی گفت : گفتم چه کسی این حدیث را برای تو گفته است؟ گفت : عمرو بن میمون (م ۷۴ ق) . سپس عمرو بن میمون را ملاقات کردم و گفتم : چه کسی آن حدیث را برای تو گفته است؟ گفت : ابو ایوب (م ۵۰ ق) که با رسول خدا مصاحبت داشته است . یحیی بن سعید قطان (م ۱۹۸ ق) گفته است : شعبی ، اوّلین کسی بود که از اسناد ، تفتیش کرد . (۳)

.

۱- .برای اطّلاع بیشتر در زمینه تاریخ استعمال اسناد و سؤال از آن ، ر .ک : همان ، ص۴۸ ۵۱ .

۲- .قاضی ابو محمّد حسن بن عبد الرحمن رامَهُرمُزی (منسوب به رامهرمز ، از شهرهای خوزستان) ، محدّث ، ادیب و شاعر بوده است . او مؤلّف اولین کتاب در علوم حدیث با نام المحدث الفاصل است (ر . ک : الأنساب ، ج ۳ ، ص ۳۰ ؛ العبر ، ج ۲ ، ص ۳۲۱ ؛ طبقات الحفّاظ ، ص ۳۸۵ ، ش ۸۴۰ ؛ الرساله المستطرفه ، ص ۱۱۳) .

۳- .المحدث الفاصل ، ص۲۰۸ ؛ التمهید ، ابن عبدالبرّ ، ج ۱ ، ص۵۵ .

ص: ۴۳

۲ . یعقوب بن شیبه (م ۲۶۲ ق) می گوید : از علی بن مدینی شنیدم که می گوید : ابن سیرین ، در حدیثْ نظر می کرده و از اسناد آن ، تفتیش می کرده است . من هیچ کس را پیش تر از او نمی شناسم . سپس ایّوب (۶۸ ۱۳۱ ق) (۱) و ابن عون (م ۱۵۰ ق) (۲) چنین بوده اند و بعد ، شعبه (م ۱۶۰ ق) و بعد یحیی بن سعید قطّان (م ۱۹۸ ق) و عبدالرحمان بن مهدی (۱۳۵ ۱۹۸ ق) (۳) . (۴) ۳ . ذهبی (۶۷۳ ۷۴۸ ق) (۵) گفته است : اوّلین کسانی که به هنگام به اتمام رسیدن عصر صحابیان به تزکیه و جرح راویان پرداختند ، شعبی و ابن سیرین و امثال آن دو بودند . (۶) ۴ . ابن رجب (۷۳۶ ۷۹۵ ق) (۷) گفته است : ابن سیرین ، اوّل کسی بود که به نقد رجال پرداخت و ثقات را از غیر ثقات جدا نمود . ۸ بیان دلالت اخبار فوق بر این مدّعا که شعبی و ابن سیرین ، اوّلین جستجو کنندگان از اسناد احادیث و متولّیان جرح و تعدیل بوده اند ، به این شرح است که چنانچه پیش از این گفته شد ، جرح و تعدیل به مقدار کم ، در عصر صحابیان و کبارِ

.

۱- .ابو بکر ایّوب بن ابی تمیمه بصری ، تابعی ، فقیه و محدّثی کم نظیر بوده است . (ر . ک : العبر ، ج ۱ ، ص ۱۷۲ ؛ تقریب التهذیب ، ص ۱۴۷ ، ش ۶۰۵ ؛ طبقات الحفّاظ ، ص ۶۵ ، ش ۱۱۵) .

۲- .ابو عون عبد اللّه بن عَون بصری ، از صغار تابعیان و در شمار اَعلام است (ر . ک : سیر أعلام النبلاء ، ج ۶ ، ص ۳۶۴ ، ش ۱۵۶ ؛ تقریب التهذیب ، ص ۳۷۵ ، ش ۳۵۱۹ ؛ طبقات الحفّاظ ، ص ۸۲ ، ش ۱۴۸) .

۳- .برای آگاهی از شرح حال وی ، ر . ک : فصل ششم ، ص ۲۳۲ .

۴- .شرح علل الترمذی ، ص۵۲ .

۵- .برای آگاهی از شرح حال وی ، ر . ک : فصل ششم ، ص ۲۵۸ .

۶- .أربع رسائل فی علوم الحدیث (ذکر من یعتمد قوله فی الجرح و التعدیل) ، ص۱۷۲ ۱۷۳ .

۷- .زین الدین ابو الفرج عبد الرحمان بن احمد بن رجب بغدادی دمشقی ، محدّثی بزرگ و از فقهای بزرگ حنبلی مذهب و صاحب تألیفات متعددی چون : شرح سنن الترمذی ، شرح علل الترمذی و ذیل طبقات الحنابله است (ر . ک : طبقات الحفّاظ ، ص ۵۶۷ ، ش ۱۱۷۲ ؛ شرح علل الترمذی ، ص ۲۶ ۳۶ ، مقدّمه ، چاپ دار الملاح دمشق) .

تابعیان نیز واقع شده است و این مطلب ، مورد تصدیق تمام علماست و جای هیچ شبهه ای در آن نیست . بنا بر این ، مسلّما مراد از اوّل دانستن شعبی و ابن سیرین در اخبار نقل شده ، اوّل بودن به حسب تصدّی و تولّی امر مذکور است . لیکن در مقابل اخبار فوق ، صالح جَزَرَه (۲۰۵ ۲۹۳ ق) (۱) گفته است : اوّل کسی که در احوال رجال به بحث پرداخته است ، شعبه بن حجاج (م ۱۶۰ ق) است . سپس یحیی بن سعید قطان (م ۱۹۸ ق) به متابعت از وی و بعد ، احمد بن حنبل (م ۲۴۱ ق) و یحیی بن معین (م ۲۳۲ ق) . (۲) و برخی از عالمان گفته اند که مراد صالح جزره از اوّلین کس ، اوّلین کسی است که به این امر ، تصدّی جُسته و به آن وسعت بخشیده است و به جد ، مشغول آن شده است ؛ وگرنه خود پیامبر صلی الله علیه و آله نیز جرح و تعدیل کرده ، و بعد هم بسیاری از صحابیان و تابعیان چنین کرده اند . (۳) چنان که ملاحظه می گردد ، کلام صالح جزره ، خود به تنهایی نیز با اخبار و گفتار علمای گذشته ، در ظاهر منافات دارد تا چه رسد به آن که توجیه علمای مزبور را نیز به آن ضمیمه کنیم . امّا در واقع ، تنافی ای وجود ندارد ؛ زیرا برای تصدّی به امر جرح و تعدیل به حسب احتیاج به آن در زمان های اوّلیه ، می توان مراتب متعدّدی فرض کرد ؛ چه آن که بعد از عصر صحابیان ، تعداد راویان ضعیف به تدریج افزایش یافت . بنا بر این ، طبیعی است که تفتیش از اسناد احادیث و نیز جرح و تعدیل های واقع شده ، در زمان شعبی و ابن سیرین ، کم تر از زمان شعبه بن حجاج باشد و همین طور ، هنگامی که زمان شعبه را با یحیی بن سعید قطان و عبدالرحمان بن مهدی بسنجیم . از این رو ، بهتر است بگوییم اوّلین تفتیش کنندگان از اسناد احادیث و جرح و تعدیل رجال ، همان شعبی و ابن سیرین بوده اند .

.

۱- .برای آگاهی از شرح حال وی ، ر . ک : فصل ششم ، ص ۲۴۴ .

۲- .مقدمه ابن الصلاح ، ص۲۱۹ ؛ تدریب الراوی ، ج ۲ ، ص۲۰۹ .

۳- .همان جا .

ص: ۴۵

مبحث سوم : علم رجال از پیدایش تا کمال

مبحث سوم : علم رجال از پیدایش تا کمالدر ابتدای امر ، احتیاط در قبول و پذیرش احادیثْ رایج بوده است و جرح و تعدیل ، خیلی کم و به صورت جزئی واقع شده است و سپس در مرحله بعد ، کم کم تحقیق و تفحّص از رجال ، آغاز گردید . پیشینه احتیاط در قبول روایات و احادیث از رجال ، از آغاز نقل روایات در اسلام وجود داشته است و از نظر اهل سنّت ، ابوبکر ، اوّلین کسی بود که در قبول روایتْ احتیاط کرد ، آن زمان که از صحابیان رسول اکرم در مورد ارث بردن جدّه سؤال کرد و مغیره بن شعبه گفت که رسول خدا ، به جدّه یک ششم از ارث ، اعطا می کرده است . ابوبکر از مغیره نسبت به آنچه که روایت کرده بود ، شاهد خواست و محمّد بن مسلمه ، به آنچه مغیره گفته بود ، شهادت داد . در نتیجه ، ابوبکر پذیرفت و حکم مذکور را امضا و اجرا کرد . (۱) خلیفه دوم ، عمر نیز در قبول روایت ، احتیاط می کرد . برای مثال ، وی از ابو موسی اشعری برای حدیثی که آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده بود ، طلب شاهد نمود . (۲) علی علیه السلام نیز در قبول روایت ، بسیار محتاط بود و هر کس که حدیثی را برای وی روایت می کرده ، سوگند می داد ؛ اگر چه آن شخص ، فردی ثقه و مورد اطمینان می بود . (۳) حاکم نیشابوری ، ابوبکر ، عمر ، علی علیه السلام و زید بن ثابت (م ۴۵ یا ۴۸ ق) (۴) را در

.

۱- .معرفه علوم الحدیث ، ص۱۵ .

۲- .المجروحین من المحدّثین و الضعفاء و المتروکین ، ج۱ ، ص۳۷ ؛ تذکره الحفّاظ ، ج۱ ، ص۶ .

۳- .معرفه علوم الحدیث ، ص۱۵ ؛ المجروحین من المحدّثین و الضعفاء و المتروکین ، ج۱ ، ص۳۷ .

۴- .ابو سعید و ابو خارجه زید بن ثابت بن ضحّاک انصاری ، از صحابیان مشهور و از کاتبان وحی است (ر . ک : تقریب التهذیب ، ص ۲۶۵ ، ش ۲۱۲۰) .

ص: ۴۶

طبقه اوّل حدیث شناسان و نقّادان و نیز اوّلین کسانی که به جرح و تعدیل پرداخته اند ، قرار داده است (۱) . البته مراد حاکم از جرح ، مسلّما تخطئه است نه معنای مصطلح آن ؛ زیرا آن هنگام ، عهد صحابیان بوده و وی نیز مانند سایر اهل سنّت اعتقاد داشته که صحابیان ، همگی عادل بوده اند و جرح آنان معنا ندارد . از صحابیان ، به غیر از افراد مذکور ، عبد اللّه بن عباس ، عبد اللّه بن سلّام ، عباده بن صامت ، اَنَس بن مالك و عایشه نیز از ناقدان رجال بوده اند (۲) و به تخطئه برخی از راویان ، اقدام کرده اند ؛ لیکن در عهد اصحاب ، بحث از احوال رجال ، امری رایج و شایع نبوده است و احیانا به صورت جزئی واقع شده است . سپس چنان که پیشتر گفته شد ، در سال چهلم هجری حرکت وضع و جعل احادیث آغاز گردید . از این رو ، عده ای از تابعیان ، در احوال رجال سخن گفتند و به بحث از رجال اسناد روایات و جرح و تعدیل عدّه ای از رجال پرداختند . مشهورترین این عدّه ، شعبی ، محمّد بن سیرین ، سعید بن مسیّب و سعید بن جبیرند ؛ امّا در آن زمان نیز هنوز علم رجال ، شکل چندانی نیافته بود ، زیرا هنوز عهد صحابیان تمام نشده بود و اکثر تابعیان نیز ثقه و مورد اعتماد بوده اند ، جز عده معدودی چون : حارث اَعوَر و مختار ثقفی (۳) . این شیوه ، کم و بیش تا پایان نیمه اوّل قرن دوم هجری که اواخر عصر تابعیان است پا برجا بود . با شروع نیمه دوم قرن دوم هجری ، حرکت وضع و جعلِ احادیث ، شدّت گرفت و راویان ضعیف ، بسیار شدند . به همین جهت ، عده قابل توجّهی از ائمه

.

۱- .معرفه علوم الحدیث ، ص۵۲ .

۲- .أربع رسائل فی علوم الحدیث (المتكلّمون فی الرجال) ، ص۹۴ ۹۵ ؛ الإعلان بالتوبیخ لمن ذمّ التاریخ ، ص ۳۳۸ .

۳- .ر .ك : أربع رسائل فی علوم الحدیث (ذكر من یعتمد قوله فی الجرح و التعدیل) ، ص۱۷۲ ۱۷۴ ؛ أربع رسائل فی علوم الحدیث (المتكلّمون فی الرجال) ، ص۹۵ ۹۶ ؛ الإعلان بالتوبیخ لمن ذمّ التاریخ ، ص۳۳۸ ۳۳۹ .

ص: ۴۷

حدیث به جرح و تعدیل راویان پرداختند ، این عدّه از ناقدان ، کسانی بوده اند آشنا و آگاه به احوال رجال و احادیث ، و حکم آنان در حال رجال ، مورد قبول معاصران و متأخّران آنها واقع گردید . در ذیل ، اسامی چند تن از مهم ترین آنان می آید : ۱ . شُعبه بن حجاج (۸۰ یا ۸۲ ۱۶۰ ق) ، ۲ . اوزاعی (۸۸ ۱۵۷ ق) (۱) ، ۳ . مالک بن اَنس (۹۳ ۱۷۹ ق) ، ۴ . لیث بن سعد (۹۴ ۱۷۵ ق) (۲) ، ۵ . سفیان ثوری (۹۷ ۱۶۱ ق) (۳) ، ۶ . سفیان بن عُیَیْنَه (۱۰۷ ۱۹۸ ق) (۴) ، ۷ . عبد اللّه بن مبارک (۱۱۸ ۱۸۱ ق) (۵) ، ۸ . یحیی بن سعید قطان (م ۱۹۸ ق) ، ۹ . عبدالرحمان بن مهدی (م ۱۹۸ ق) . ۶ در دوره مذکور ، اگر چه عدّه زیادی از حافظان و ائمه حدیث به جرح و تعدیل راویان همّت گماشتند ؛ امّا صرف نظر از چند کتاب مختصری که در این دوره تألیف شده اند ، هنوز کتاب های رجالی تألیف نشده بود و اقوال ائمه جرح و تعدیل ، به طور شفاهی بود . با شروع نیمه اوّل قرن سوم هجری ، تألیف کتاب های رجالی به شکل جدّی آغاز شد . در این دوره ، بیشترین توجّه علمای جرح و تعدیل به ضبط نام راویان احادیث و بیان احوال آنان از حیث وثاقت و ضعف معطوف گشت و کتاب های رجالی ، اغلب به شکل عام به تمام مسائل علم رجال می پرداختند . مؤلّفان کتاب های قرن سوم ، علاوه بر ذکر آرای خود ، به درج آرای مشایخ

.

۱- .برای آگاهی از شرح حال وی ، ر . ک : فصل ششم ، ص ۲۲۷ .

۲- .برای آگاهی از شرح حال وی ، ر . ک : فصل ششم ، ص ۲۲۸ .

۳- .برای آگاهی از شرح حال وی ، ر . ک : فصل ششم ، ص ۲۲۹ .

۴- .برای آگاهی از شرح حال وی ، ر . ک : فصل ششم ، ص ۲۳۰ .

۵- .ر .ک : أربع رسائل فی علوم الحدیث (ذکر من یعتمد قوله فی الجرح و التعدیل) ، ص۱۷۵ ۱۸۰ ؛ الکامل فی ضعفاء الرجال ، ج۱ ، ص۱۱۷ ۲۱۰ (مقدّمه) .

ص: ۴۸

خود (یعنی علمای دوره اوّل از جرح و تعدیل) نیز در کتاب هایشان اقدام کردند و بدین ترتیب ، بسیاری از جرح و تعدیل های علمای دوره اوّل حفظ شد . این دوره از علم رجال که تمام مؤلّفان این علم از آغاز تا پایان قرن سوم هجری در آن قرار می گیرند ، مهم ترین دوره در میان دوره های علم رجال به شمار می آید ، اهمّیت ویژه این دوره ، به دو جهت است : ۱ . کتاب های مهم حدیثی ، چون : مسند أحمد بن حنبل ، صحیح البخاری ، صحیح مسلم ، سُنن أبی داوود ، سنن الترمذی ، سنن النسائی و سنن ابن ماجه ، در دوره مزبور تألیف شدند (۱) و بدیهی است که دانستن احوال راویان متقدّمی که در اسانید احادیث این کتاب ها هستند ، نزد اهل علم ، مهم ترین امر است ؛ زیرا بعد از تدوین احادیث در کتاب های مذکور و اشتهار آنان ، راه کذب و جعل احادیث تا حدّ زیادی مسدود شد . بنا بر این ، دانستن احوال راویان متأخّر ، چندان مهم نیست و به همین خاطر ، شرایط پذیرش روایت از راویان ، خفیف تر شد . ۲ . کتاب های این دوره ، مصادر اوّلیه کتاب های رجالی اند و مطالب سایر کتاب های رجالی در دوره های بعدی جز در مواردی که به بیان حال راویان متأخّر پرداخته اند بر اساس معلومات مندرج در این کتاب ها تهیه شده است . در ذیل، نام برخی از مهم ترین علمای جرح و تعدیل در دوره مزبور (یعنی قرن سوم هجری) که منشأ تحوّل بوده اند ، به همراه نام کتاب های رجالی شان می آید : ۱ . یحیی بن معین (م ۲۳۳ ق) ، صاحب کتاب های : التاریخ و العلل ، به روایت عباس دوری از وی ؛ معرفه الرجال ، به روایت ابن محرز از وی ، الضعفاء ، سؤالات ابن الجنید لیحیی بن معین و من کلام یحیی بن معین فی الرجال، به روایت ابوخالد دقّاق. ۲ . علی بن مدینی (م ۲۳۴ ق) ، صاحب کتاب های : العلل ، الأسامی والکُنی ، الطبقات ، التاریخ ، تسمیه من روی عنه من أولاد العشره و الثقات والمثبتون .

.

۱- .حتی الموطّأ مالک ، پیش از دوره مزبور .

ص: ۴۹

۳ . احمد بن حنبل (م ۲۴۱ ق) ، صاحب کتاب های : العلل و معرفه الرجال و التاریخ . ۴ . محمّد بن اسماعیل بخاری (م ۲۵۶ ق) ، صاحب کتاب های : التاریخ الکبیر ، الضعفاء الصغیر ، الکُنی ، التاریخ الأوسط و التاریخ الصغیر . ۵ . مسلم بن حجاج نیشابوری (م ۲۶۱ ق) ، صاحب کتاب های : رواه الاعتبار ، الکُنی و الطبقات . ۶ . احمد بن عبداللّه عجلی (۱۸۲ ۲۶۱ ق) (۱) ، صاحب کتاب الثقات . ۷ . ابوزرعه رازی (۲۰۰ ۲۶۴ ق) (۲) ، صاحب کتاب های : الجرح و التعدیل ، أسماء الضعفاء ، العلل ، بیان خطأ البخاری فی تاریخه ، أجوبته علی أسئله فی الضعفاء و أجوبته علی أسئله البرذعی فی الثقات . ۸ . ابو حاتم رازی (۱۹۵ ۲۷۷ ق) (۳) ، صاحب کتاب الضعفاء . ۹ . محمّد بن عیسی ترمذی (۲۰۹ ۲۷۹ ق) (۴) ، صاحب کتاب های : العلل الکبیر ، العلل الصغیر و التاریخ . ۱۰ . احمد بن شعیب نسایی (م ۳۰۳ ق) ، صاحب کتاب الضعفاء والمتروکون . پس از ایشان ، به تدریج ، شکل تخصّصی بر کتاب های رجالی غلبه کرد ، یعنی هر یک با هدفی خاص و در موضوع معیّنی از مسائل علم رجال نگارش یافتند . مثلاً برخی از آنها فقط به ذکر احوال رجال ضعیف پرداختند و برخی دیگر ، فقط به ذکر احوال رجال ثقه . شروع تألیف این نوع کتاب های رجالی ، اگر چه تا حدّی با آغاز تألیف کتاب های رجالی همراه بود ، امّا پدیده مزبور ، در نیمه اوّل قرن چهارم

.

۱- .برای آگاهی از شرح حال وی ، ر . ک : فصل ششم ، ص ۲۴۰ .

۲- .برای آگاهی از شرح حال وی ، ر . ک : فصل ششم ، ص ۲۴۲ .

۳- .برای آگاهی از شرح حال وی ، ر . ک : فصل ششم ، ص ۲۴۱ .

۴- .برای آگاهی از شرح حال وی ، ر . ک : فصل ششم ، ص ۲۴۴ .

ص: ۵۰

هجری شکل جدّی به خود گرفت و به سرعت ، روند تکاملی خود را طی نمود و از آن به بعد ، اغلب کتاب های رجالی به شکل مزبور ، تألیف شدند . حاصل این شیوه آن شد که اکنون ، چهارده نوع کتاب رجالی در دست است . دوره تألیف کتاب های اختصاصی در برخی انواع علم رجال که بهتر است آن را از آغاز قرن چهارم هجری محسوب نماییم ، تا پایان نیمه اول قرن نهم هجری که پایان عصر ترقّی و شکوفایی علم رجال است ، ادامه یافت . در ذیل ، نام برخی از مهم ترین علمای جرح و تعدیل در دوره مزبور را که کتاب های آنان ، منشأ تحوّل گردید ، به همراه نام کتاب هایشان می آید : ۱ . محمّد بن عمرو عُقیلی (م ۳۲۲ ق) (۱) ، صاحب کتاب الضعفاء الکبیر . ۲ . ابن ابی حاتم رازی (م ۳۲۷ ق) ، صاحب دو کتاب : الجرح و التعدیل و علل الحدیث . ۳ . محمّد بن حِبّان بُستی (م ۳۵۴ ق) (۲) ، صاحب کتاب های : الثقات ، معرفه المجروحین والضعفاء و مشاهیر علماء الأمصار . ۴ . عبداللّه بن عدی جرجانی (م ۳۶۵ ق) ، صاحب کتاب الکامل فی ضعفاء الرجال . ۵ . حاکم نیشابوری (م ۴۰۵ ق) ، صاحب کتاب های : الضعفاء ، تاریخ نیشابور و العلل . ۶ . ابو نُعَیم اصفهانی (۳۳۶ ۴۳۰ ق) (۳) ، صاحب کتاب های : معرفه الصحابه ،

.

۱- .برای آگاهی از شرح حال وی ، ر . ک : فصل ششم ، ص ۲۴۸ .

۲- .برای آگاهی از شرح حال وی ، ر . ک : فصل ششم ، ص ۲۵۰ .

۳- .ابو نعیم احمد بن عبد اللّه أصبهانی (اصفهانی) ، محدّث و مورّخی بزرگ بوده است که حافظان حدیث از بلاد اسلامی به سوی وی می شتافتند (ر . ک : العبر ، ج ۳ ، ص ۱۷۰ ؛ لسان المیزان ، ج ۱ ، ص ۳۰۳ ، ش ۶۴۵ ؛ طبقات الحفّاظ ، ص ۴۴۰ ، ش ۹۶۰ ؛ منهج المقال ، ص ۳۷ ؛ تنقیح المقال ، ج ۱ ، ص ۶۵) .

ص: ۵۱

الضعفاء و حلیه الأولیاء وطبقات الأصفیاء . ۷ . خطیب بغدادی (۳۹۲ ۴۶۳ ق) (۱) ، صاحب کتاب تاریخ بغداد . ۸ . ابن عساکر (۴۹۹ ۵۷۱ ق) (۲) ، صاحب کتاب تاریخ دمشق . ۹ . ابن اثیر (۵۵۵ ۶۳۰ ق) (۳) ، صاحب کتاب اُسْدالغابه فی معرفه الصحابه . ۱۰ . یوسف بن عبدالرحمان مِزّی (۶۵۴ ۷۴۲ ق) (۴) ، صاحب کتاب تهذیب الکمال فی أسماء الرجال . ۱۱ . ذهبی (م ۷۴۸ ق) ، صاحب کتاب های : میزان الاعتدال فی نقد الرجال ، المغنی فی الضعفاء ، سیَر أعلام النُبلاء ، تذکره الحفّاظ ، تهذیب تهذیب الکمال ، تجرید أسماء الصحابه ، معرفه الرواه المتکلم فیهم بما لا یوجب الرّد ، معجم الشیوخ و المشتبه فی الرجال أسمائهم وأنسابهم . ۱۲ . ابن حَجَر عسقلانی (۷۷۳ ۸۵۲ ق) (۵) ، صاحب کتاب های الإصابه فی تمییز الصحابه ، لسان المیزان ، تهذیب التهذیب ، تقریب التهذیب ، تبصیر المنتبه بتحریر المشتبه ، تعجیل المنفعه بزوائد رجال الأئمه الأربعه و رجال السُنن الأربعه . سرانجام ، دوره ترقّی و شکوفایی علم رجال در نیمه اوّل قرن نهم هجری

.

۱- .برای آگاهی از شرح حال وی ، ر . ک : فصل ششم ، ص ۲۵۶ .

۲- .ابو القاسم علی بن هبه اللّه دمشقی شافعی ، معروف به ابن عساکر ، از محدّثان و حافظان حدیث در شام و بلکه به تعبیر برخی علما از محدّثان و حافظان در دنیا بوده است . تعداد مشایخ وی بالغ بر یکهزار و سیصد تن می شود و بر تمام معاصرانش از جهت فضل ، برتری داشته است (ر . ک : العبر ، ج ۴ ، ص ۲۱۲ ؛ سیر أعلام النبلاء ، ج ۲۰ ، ص ۵۵۴ ، ش ۳۵۴ ؛ طبقات الحفّاظ ، ص ۴۹۸ ، ش ۱۰۶۱) .

۳- .عزّ الدین ابو الحسن علی بن اَثیر ابو الکرم محمّد بن محمّد شیبانی جَزَری (منسوب به جزیره ابن عمر) ، محدّث ، لغوی و مورّخ ، صاحب کتاب معروف الکامل فی التاریخ و تألیفات دیگر است (ر . ک : سیر أعلام النبلاء ، ج ۲۲ ، ص ۳۵۳ ، ش ۲۲۰ ؛ طبقات الحفّاظ ، ص ۵۱۹ ، ش ۱۰۹۲ ، الرساله المستطرفه ، ص ۱۰۱ ۱۰۲ .

۴- .برای آگاهی از شرح حال وی ، ر . ک : فصل ششم ، ص ۲۵۷ .

۵- .برای آگاهی از شرح حال وی ، ر . ک : فصل ششم ، ص ۲۵۹ .

ص: ۵۲

بـا وفات ابن حجر در سال ۸۵۲ هجری به پایان رسـید ، به گونه ای که سیوطی (۸۴۹ ۹۱۱ ق) (۱) ، کتاب طبقات الحفّاظ خود را با شرح حال وی به پایان می رساند و می گوید : باب حافظان حدیث و ائمه علم جرح و تعدیل ، بعد از ابن حجر بسته شد و این علم ، به وی خـاتمه یـافت . البته ممکن است برخی توهّم کننـد که شایـد بعـد از سـیوطی نیز تحوّلا‌تی رخ داده است . بنـا بر این ، سـخن سیوطی تـا هنگـام وفـات خود وی حجّت است نه بیش از آن ؛ امّـا واقع این است که بعـد از ابن حجر تا کنون ، هیـچ تحوّلی در این علم رخ نـداده است و تمامی علمای بعـد از عصـر مـذکور ، روزیخوار خوان علمایی هسـتند که به معرّفی مهم ترین آنها پرداختیم و اگر سیوطی اکنون در قید حیات بود ، باز هم همین سخن را تکرار می کرد .

.

۱- .ابو الفضل جلال الدین عبد الرحمان بن ابی بکر سـیوطی (منسوب به اَسیوط ، شهری در ناحیه صعید مصر) ، در بسیاری از علوم اسـلامی مهـارت داشـته و در آنهـا صـاحب تـألیف است . از آثار اوست : تـدریب الراوی ، حسن المحاضـره ، اللئالی المصـنوعه فی الأحـادیث الموضوعه ، تنویر الحوالـک بشـرح موطّأ مالـک . وی نزد بزرگـانی چون : بلقینی ، شـرف الـدین منـاوی و محیی الـدین کافیجی شاگردی کرده است (ر . ک : البدر الطالع ، ج ۱ ، ص ۳۲۸ ؛ حسن المحاضره ، ج ۱ ، ص ۳۳۵) .

ص: ۵۳

فصل دوم : شیوه شناخت رجال حدیث

اشاره

فصل دوم : شیوه شناخت رجال حدیث

.

ص: ۵۴

..

ص: ۵۵

مقدّمه

مقدّمهسبب ظهور و شکل گیری علم رجال چنان که پیش از این گفته شد ناشی از استفاده از اسناد و انتشار آن در بین محدّثان و بحث از آن است ؛ امّا بایـد دانست که سؤال از رجـال واقع شـده در سـند احـادیث نیز نـتیجه شـرایطی است که محـدّثان برای قبول روایت از رجـال داشـته انـد . این شـرایط ، به تعبیری برخی از مسائـل علم رجال به شـمار می آینـد ؛ زیرا علمای رجال و محـدّثان ، همواره برای حفظ شـریعت از تخریب و دروغِ دروغپردازان به دنبال این بوده انـد که شـرایط مزبور ، در کدام یک از راویان بوده و در کـدام یـک نبوده است . بنا بر این ، آگاهی از این شـرایط و طُرُق ثبوت آنها برای طالبان اصول علم رجال ، امری لازم و اجتناب ناپـذیر است . علاوه بر این ، شـرایط مزبور و طُرُق ثبوت آنها نزد همه محـدّثان ، یکسان نیست . از این رو ، دانسـتن مبانی آنان ، از اهمّیت فراوانی برخوردار است . نیز بایـد دید که آیا جمعی خاص از راویان که وجود شـرایط مزبور در آنها مسلّم است و نیازی به بررسـی احوال آنهـا نیست ، وجود دارد یـا نه؟ اینهـا و برخی مسائـل فرعی دیگر ، موضوعاتی است که إن شاء اللّه ، در این فصل به آنها خواهیم پرداخت .

.

ص: ۵۶

گفتار اول : شرايط راوى

شرايط نقل كننده روايت

گفتار اوّل : شـرايط راويراويان احاديث ، به هنگام دريافت و نقل احاديث ، بايد واجد شرايطى باشند كه اجتماع آن شرايط ، موجب اطمينـان به صـحّت نقـل آنـان و احتجاج به رواياتشان مى گردد . در اين گفتار ، ابتـدا به نقل شـرايطى مى پردازيم كه اكثر حـديث شناسان و فقيهان بر لزوم اجتماع آنها در راويان به هنگام نقل احاديثْ اتّفاق دارنـد و ادّعاى اجماع بر آنها شده است (۱) و سپس به بيان شرايط دريافت حديث مى پردازيم .

شرايط نقل كننـده روايت۱ . مسـلمان بودن ، ۲ . عاقـل بودن ، ۳ . بالغ بودننپـذيرفتن روايت غير مسـلمان و كسـى كه عاقل نيست و مجنون است (۲) ، مورد اتّفـاق همه محـدّثان است . بـالغ بودن ، همان رسـيدن به سنّ احتلام است و نپـذيرفتن روايت بچّه غير مميّز (بچّه اى كه قـادر به تشـخيص خوب از بـد نيست) نيز مورد اتّفـاق محـدّثان است (۳) ؛ امّـا در مـورد بچه مميّز ، چنين اتّفـاقى وجود نـدارد ، اگر چه از اكثر محـدّثان ، حكايت شـده كه قائل به عـدم پـذيرش روايت بچّه مميّزنـد (۴) ؛ ليكن به هر حـال ، مورد اتّفـاق محدّثان نيست و برخى مانعى از پذيرش روايت وى ندانسته اند . (۵)

.

۱- .ر .ك : الكفايه فى علم الروايه ، ص ۳۴ ؛ مقدمه ابن الصلاح ، ص۸۴ ؛ فتح المغيث ، السخاوى ، ج۱ ، ص۳۱۴ ؛ تدريب الراوى ، ج۱ ، ص۱۶۳ .

۲- .البته مجنونى كه جنونش ادوارى باشـد ، يعنى گـاهى حـال جنون دارد و گاهى حالش كاملاً خوب مى شود ، روايتش به هنگام سلامتش پذيرفته مى شود .

۳- .فتح المغيث ، السخاوى ، ج۱ ، ص۳۱۷ .

۴- .همان جا (به نقل از نووى) .

۵- .همان جا .

ص: ۵۷

برخی از کسانی که قائل به پـذیرش روایت بچّه ممیّز گردیده اند ، انضـمام شـرطی را نیز لازم دانسـته اند که البته شـرط مزبور ، نزد قائلان به لزوم آن ، یکسان نیست . این شـرط را نووی در شرح المهذّب ، به تبعیت از متولّی ، از جمهور ، چنین حکایت کرده است : اخبار بچّه ممیّز ، به هنگامی که طریقه وی «مشاهـده» باشـد ، پذیرفته می گردد ، به خلافِ زمانی که طریقه وی «نقل» باشد ، مانند فتوا دادن و روایت اخبـار . (۱) و در تـدریب الرواى ، این شـرط از قائلی که نام آن برده نشـده ، چنین نقل شـده : خبر بچه ممیز ، به شرط آن کـه دروغ را تجربه نکرده باشـد ، پـذیرفته می گردد . (۲) به غیر از اتّفـاق محـدّثان ، مهم ترین دلایل دیگری که بر عـدم پـذیرش روایت افراد مـذکور (یعنی غیر مسـلمان و دیوانه و بچّه) دلالت دارند ، عبارت اند از : الف) آیه شـریف : یَأَیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُواْ إِن جَآءَکُمْ فَاسِقُم بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُواْ . (۳) بیان دلالت این آیه شـریف بر مورد بحث، چنین است که مقتضای ظاهر این آیه، ردّ خبر مسـلمان بـالغ و عاقـل ، امّـا فـاسق است که قبول خـبر وی ، نیـاز به تبیّن (تحقیق) دارد . بنـا بر این ، می بایـد خبر و روایت بچّه و دیوانه و غیر مسلمان ، اُولی به عدم پذیرش باشد (۴) ؛ زیرا حال راوی ای که بچّه یا دیوانه و کافر است ، از جهت عدم وجود نیروی بازدارنده از دروغ ، بدتر از حال فاسقی است که مسلمان و عاقل و بالغ است . ب) از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است :

رفع القلم عن ثلاثه ، عن النائم حتی یستیقظ ، وعن الصبی حتی یحتلم ، وعن

.

۱- .همان جا ؛ فتح المغیث ،العراقی ، ص۱۵۱ .

۲- .تدریب الراوی ، ج۱ ، ص۱۶۳ .

۳- .حجرات ، آیه ۶ .

۴- .الکفایه فی علم الروایه ، ص۷۷ ؛ أُصول الحدیث ، ص ۲۳۰ .

ص: ۵۸

المجنون حتى يعقل . (۱)

تكليف از سه گروه برداشته شده است : از خوابيده تا آن كه بيدار شود ؛ و از طفل تا آن كه محتلم گردد ؛ و از ديوانه تا آن كه عاقل گردد .

دلالت حديث فوق بر شرط بودن بلوغ و عقل در راوى ، بسيار واضح است ؛ زيرا لازمه رفع تكليف ، سقوط شرعى جميع افعال و اقوال بچّه و ديوانه از اعتبار است . ج) اُولويت حاصل از مقام شهادت : تقريب اين دليل ، چنين است كه به غير از بلوغ كه بنا بر قولى شرط شهادت نيست ، مسلمان بودن و عاقل بودن ، بدون شك به اجماع امّت و قرآن كريم و روايات ، از شرايط پذيرش شهادت شاهد ، ولو در مسائل حقير مالى است . بنا بر اين ، واضح است كه فراگرفتن احكام دين خداوند متعال كه به وسيله احاديث به اثبات مى رسند ، از مسلمان عاقل ، اُولى است . بنابراين ، مسلمان بودن و داشتن عقل ، شرط راوى نيز هست . (۲)

۴ . عدالتاين شرط ، به اجمال چنين تفسير شده است : ملكه اى كه باعث ملازمت بر تقوا و مروّت است و مراد از تقوا ، اجتناب از اعمال نكوهيده اى چون : شرك يا فسق و يا بدعت است . (۳) مراد از مروّت نيز ترك كارهايى است كه عرف ، مرتكب آنها را مذمّت مى كند ، مانند : ادرار كردن در راه ها ، و مصاحبت كردن با اراذل و اوباش . (۴)

.

۱- .الكفايه فى علم الروايه ، ص۷۷ .

۲- .متأسفانه در كتاب هاى مصطلح الحديث (مانند : الكفايه فى علم الروايه ، ص ۹۴ ؛ تدريب الراوى ، ج ۱ ، ص ۱۸۰) تنها از تساوى شاهد و راوى در صفات مذكور و نيز عدالت سخن گفته شده و اشاره اى به اولويت مذكور نشده است .

۳- .فتح المغيث ، السخاوى ، ج۱ ، ص۳۱۵ ؛ شرح النخبه ، ص۵۵ .

۴- .ر .ك : شرح شرح نخبه الفكر ، ص۲۴۷ ۲۴۸ ؛ فتح المغيث ، السخاوى ، ج۱ ، ص۳۱۶ .

ص: ۵۹

چنان که ملاحظه می شود ، عدالت با تفسیر فوق ، ملازم با سه شرط : مسلمان بودن و عقل و بلوغ نیز هست ؛ زیرا هرگز از کافر یا دیوانه یا بچّه ، انتظار ترک گناه نمی توان داشت ؛ بلکه در خصوص مسلمان بودن می توان گفت که اصلاً عدالت بدون مسلمان بودن ، متصوّر نیست . به همین دلیل ، جمع زیادی از علما ، از ذکر مستقل سه شرط سابق ، اجتناب کرده اند و در عوض ، به تفسیر مفصّل عدالت پرداخته و گفته اند : عادل ، کسی است که مسلمان ، بالغ ، عاقل و سالم از اسباب فسق (یعنی ارتکاب گناهان کبیره و یا اصرار بر انجام دادن گناهان صغیره) و آن چیزهایی باشد که از بین برنده مروّت اند . (۱) به هر حال ، آنچه که در تفسیر عدالت گفته شد ، تفسیر مشهور محدّثان است . در مقابل آن ، تفسیر دیگری برای عدالت از اهل عراق (حنفیه) حکایت شده است که در آن ، عدالت ، تنها اظهار اسلام و سلامت مسلمان از فسقِ آشکار ، دانسته شده است (۲) . بنا بر این ، اهل عراق ، حصول ملکه اجتناب از گناهان و کارهای خلاف مروّت را شرط حصول عدالت ندانسته اند و چنان که برخی گفته اند : مسلمانِ مجهول نیز نزد آنان عادل است . (۳) نکته قابل توجّه در تفسیر مشهور محدّثان از عدالت و برشمردن این صفت از شرایط راوی ، آن است که مراد آنان از راویِ عادل ، آن نیست که راویِ عادل ، کسی است که اصلاً معصیت خدا را نکرده است ؛ بلکه مراد آنان از عادل ، کسی است که طاعات و فضایلش بر معصیت و نقایصش غلبه داشته باشد ؛ زیرا عادلی که اصلاً مرتکب معصیت و خطا نشده باشد ، وجود ندارد . چنان که شافعی (۱۵۰ ۲۰۴ ق) (۴)

.

۱- .مقدمه ابن الصلاح ، ص۸۴ ؛ فتح المغیث ، السخاوی ، ج ۱ ، ص۳۱۵ ؛ تدریب الراوی ، ج ۱ ، ص۱۶۳ .

۲- .الکفایه فی علم الروایه ، ص۸۲ .

۳- .جامع الأُصول ، ج ۱ ، ص۷۵ .

۴- .ابو عبد اللّه محمّد بن ادریس شافعی ، پیشوای مذهب شافعی (یکی از چهار مذهب اهل سنّت) و صاحب کتاب معروف الرساله ، محدّث و فقیهی بزرگ بوده است و نزد بزرگانی چون مالک و مسلم بن خالد زنجی شاگردی کرده است (ر . ک : الجرح و التعدیل ، ج ۷ ، ص ۲۰۱ ؛ الأنساب ، ج ۳ ، ص ۳۷۸ ۳۷۹ ؛ سیر أعلام النبلاء ، ج ۱۰ ، ص ۵ ، ش ۱ ؛ طبقات الحفّاظ ، ص ۱۷۱ ، ش ۳۳۶) .

ص: ۶۰

در این زمینه گفته است : احدی را نمی شناسیم که به وی اطاعت از خداوند متعال ، به گونه ای عطا شده باشد که آن را با معصیت ، اختلاط نکرده باشد ، جز یحیی بن زکریا ، و نیز کسی که معصیت خدا بدو تعلّق گرفته ، لیکن آن را با طاعت ، مخلوط نکرده باشد . پس هرگاه کسی اغلب طاعت الهی به جا آورد ، عادل شمرده می شود و زمانی که اغلب معصیت کند ، او مجروح است . (۱) نیز سعید بن مسیب (م ۹۴ ق) (۲) گفته است : ... همانا کسی که فضیلتش بیشتر از نقصش باشد ، نقص وی به فضلش بخشوده می گردد . (۳) به غیر از اجماع محدّثان ، مهم ترین دلایل دیگری که بر شرطیت عدالت و عدم پذیرش روایت از غیر عادل دلالت دارند ، عبارت اند از : الف) آیه شریف نبأ که پیش از این برای استدلال بر شرط بودن مسلمانی ، عاقل بودن و بلوغ ، ذکر شد . تقریب دلالت آیه مزبور بر شرط بودن عدالت ، چنین است که ظاهر آیه شریف می گوید که خبر فاسق ، نیاز به تبیّن دارد . بنا بر این ، مفهوم آیه آن است که ضد فسق (یعنی عدالت) ، شرط پذیرش روایت بدون تبیّن است . (۴) ب) از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است :

.

۱- .الکفایه فی علم الروایه ، ص۷۹ .

۲- .ابو محمّد سعید بن مسیّب بن حَزْن مخزومی مدنی ، از تابعیان و از فقهای هفتگانه مدینه بوده است ، به گونه ای که به وی لقب «سیّد التابعین» داده شده است (ر . ک : العبر ، ج ۱ ، ص ۱۱۰ ؛ تقریب التهذیب ، ص ۲۸۷ ، ش ۲۳۹۶ ؛ طبقات الحفّاظ ، ص ۲۵ ، ش ۳۷) .

۳- .همان جا .

۴- .در تدریب الراوی (ج ۱ ، ص ۱۶۳) به آیه مذکور بدون بیان دلالت ، استشهاد شده است .

ص: ۶۱

إنّ أخوف ما أخاف علی أمتی العصبیه والقدریه والروایه عن غیر عدل . (۱)

همانا ترسناک ترین چیزی که من بر امّتم از آن ترس دارم ، عصبیت و قَدَریت و روایت کردن از غیر عادل است .

و نیز در روایت دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است :

هلاک أُمتی بالعصبیه والقدریه والروایه عن غیر ثَبَت . (۲)

هلاک امّت من به واسطه عصبیت و قَدَریت و روایت کردن از غیر معتمد است .

و نیز از طریق شعبی از ابن عمر در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که عمر گفته است :

کان یأمرنا أن لا نأخذ إلّاعن ثقه . (۳)

[رسول خدا] پیوسته ما را امر می کرد که از غیر ثقه ، اخذ نکنیم .

روایات مذکور ، چنان که ملاحظه می شود ، به وضوح بر شرط بودن عدالت در راوی دلالت دارند . ج) اُولویت مستفاد از مقام شهادت : بیان این دلیل ، درست همانند بیانی است که پیش از این به هنگام شرط بودن عقل و بلوغ به هنگام استدلال به همین دلیل گفته شد ؛ زیرا عدالت نیز از شرایط پذیرش شهادت است .

۵ . ضبطمراد از ضبط این است که راوی به هنگام نقل حدیث ، غافل نباشد ، اگر حدیث را از حفظ می خواند ، آن را خوب از بَر باشد ، و اگر حدیث را از کتابش می خواند ، کتابش را از تبدیل و تغییر ، حفاظت کند ، و اگر حدیث را نقل به معنا می کند (در مقابل نقل به خود لفظ حدیث) ، به آنچه که موجب اختلال در معنا می شود ، عالم و

.

۱- .الکفایه فی علم الروایه ، ص۳۳ .

۲- .همان جا .

۳- .تدریب الراوی ، ج۱ ، ص۱۶۳ .

ص: ۶۲

آگاه باشد (۱) . البته در این شرط نیز مراد محدّثان از ضابط بودن راوی ، این نیست که راوی ، مرتکب هیچ سهو و یا غلطی در روایتش نشده باشد ؛ بلکه ضابط ، کسی است که انتباه و آگاهی وی بر نسیان و خطای او غلبه دارد و غلط های وی نسبت به اتقان و درستی های وی کم تر باشد ؛ زیرا ضابطی که اصلاً مرتکب خطا نشده باشد ، وجود ندارد ، به گونه ای که یحیی بن معین گفته است : کسی که خطا نکرده باشد ، دروغگوست . (۲) یعنی اگر کسی راستگو باشد، حتما خطاهایی را مرتکب می شود و آن خطاها بر دیگران، آشکار می شود. بنا بر این ، اگر از کسی خطایی آشکار نشود، نشان آن است که وی در روایتش دروغگوست و دروغ می بافد تا کسی به ماهیت وی پی نبرد . صرف نظر از اجماع محدّثان ، مهم ترین دلیل بر شرط بودن ضبط در راوی ، عدم وثوق و اطمینان به صحّت روایت راویِ غیر ضابط است ؛ زیرا چگونه می توان به کسی که اغلبْ غافل است و در روایتش مرتکب اشتباهات فراوان می شود ، اعتماد نمود و به روایت وی احتجاج نمود؟ و در واقع ، اساس تمسّک به دلیل های سابقی که برای شرایط دیگر ذکر شد ، همین دلیل است (۳) و همه شرایط راوی ، شرایطی اند که برای اطمینان و وثوق به صحّت نقل راوی ، لازم اند و بدون آنها این اطمینان ، حاصل نمی شود .

نکتهبرای قبول روایت از راوی، جمهور محدّثان، شرایط ذکر شده را کافی دانسته اند و شرایط دیگری را نظیر : مرد بودن ، فقیه بودن و عالم بودن ، تعدّد راوی ، آزاد

.

۱- .مقدمه ابن الصلاح ، ص ۸۴ ۸۵ ؛ فتح المغیث ، ج ۱ ، ص ۳۱۴ ؛ تدریب الراوی ، ج ۱ ، ص ۱۶۴ .

۲- .شرح علل الترمذی ، ج۱ ، ص۱۵۹ .

۳- .ابن اثیر در جامع الأُصول (ج۱ ، ص۷۱) به هنگام ذکر دلیل برای عدم پذیرش روایت بچّه ، به این دلیل ، به گونه ای تمسّک کرده که از آن به خوبی استفاده می شود که اساس دلیل های دیگر نیز دلیل مزبور است . عبارت وی ، چنین است : «لا تقبل روایه الصبی ، لأنه لاوازع له عن الکذب ، فلا تحصل الثقه بقوله» .

ص: ۶۳

شرایط دریافت کننده حدیث

روایت اهل بدعت

بودن ، بینایی ، اشتهار به شنیدن حدیث ، معروف بودن نَسَب و ... ، لازم ندانسته اند . (۱) در مقابل ، از ابوحنیفه (۸۰ ۱۵۰ ق) (۲) نقل شده که مرد بودن ، از شرایط راوی است ، جز در خصوص عایشه و اُمّ سلمه (۳) . نیز وی فقیه بودن راوی را در صورت مخالفت روایت راوی با قیاس ، شرط دانسته است (۴) قول نادری نیز وجود دارد که تعدّد را در روایت ، مانند شهادت ، لازم دانسته اند . ۵

شرایط دریافت کننده حدیثبرای دریافت و حمل حدیث ، تنها شرط لازم آن است که فرد ، مميّز و ضابط باشد . بنا بر این ، روایت مسلمانی که در حال کفر ، حدیث را دریافت نموده ، صحیح شمرده شده و پذیرفته می شود . نیز به طریق اُولی ، روایت مسلمان عادلی که به هنگام دریافت حدیث فاسق بوده ، و نیز روایت بالغی که به هنگام دریافت حدیث ، بچّه ممیز بوده است . ۶

روایت اهل بدعتپیش از این در بحث شرایط راوی گفته شد که از شرایط راوی به هنگام نقل حدیث ، مسلمان بودن و عدالت است و در تفسیر عدالت نیز گفته شد که آن را به

.

۱- .فتح المغیث ، السخاوی ، ج ۱ ، ص۳۱۷ ۳۱۸ .

۲- .برای آگاهی از شرح حال وی ، ر . ك : فصل ششم ، ص ۲۲۵ .

۳- .همان ، ج ۱ ، ص۳۱۷ (به نقل از ماوردی در الحاوی) .

۴- .همان جا

ص: ۶۴

مَلَکه ای که باعث بر ملازمت تقوا و مروّت باشد ، تفسیر کرده اند و خود تقوا را به اجتناب از اعمال نکوهیده ، و در مقام تمثیل ، از اعمال نکوهیده به شرک و فسق و بدعتِ در دین ، مثال زده اند . از طرفی دیگر علمای و محدّثان در یک تقسیم بندی کلّی ، بدعتگذاران در دین را به دو دسته تقسیم کرده اند : ۱ . کسانی که به واسطه بالا بودن درجه بدعتشان تکفیر شده اند و حکم به کافر بودن آنها شده است ، مانند کسانی که قائل به جسم داشتن خداوندند . و یا منکر علم خداوند به جزئیات اند ؛ ۲ . کسانی که به واسطه درجه ای پایین تر از بدعت ، تکفیر نشده اند ؛ بلکه حکم به فاسق بودن آنها کرده اند ، مانند خوارج و رافضیان (شیعیان) غیر غالی . با توجّه به مطالب فوق ، می توان چنین نتیجه گرفته که قاعدتا می باید جمهور محدّثان ، قائل به عدم پذیرش روایت اهل بدعت باشند و روایت آنها را رد کرده باشند ؛ زیرا بدعت برخی از آنها در حدّ کفر است و فاقد شرط مسلمان بودن و به طریق اُولی ، فاقد شرط عدالت اند و بدعت برخی دیگر از آنها در حدّ فسق است و بنا بر این ، فاقد شرط عدالت اند ؛ امّا در واقع ، در خصوص دسته دوم از اهل بدعت ، چنین نیست و در دسته اوّل نیز ، اگر چه نسبت مزبور صحیح است ؛ امّا مبانی ای وجود دارد که مصادیق آن را کم می کند . برای بررسی بیشتر ، ابتدا اقوال علما در مورد پذیرش و یا عدم پذیرش روایت دسته اوّل از اهل بدعت ، به همراه سخن برخی از علما در محدود بودن مصادیق دسته مزبور و سپس ، اقوال علما درباره دسته دوم از اهل بدعت ، آورده می شود : الف) در پذیرش و عدم پذیرش روایت از بدعتگذارانی که تکفیر شده اند ، سه قول وجود دارد : ۱ . قبول نکردن روایت از آنان ، مطلقا . این قول ، منسوب به جمهور محدّثان

.

ص: ۶۵

است (۱) و حتی برخی همچون نووی بر آن ادّعای اتّفاق کرده انـد (۲) ؛ لیکن ادّعـای اتّفاق چنان که سیوطی از برخی نقل کرده است ، نمی تواند درست باشد ؛ زیرا اقوال دیگری نیز در مورد بحث وجود دارد (۳) که هم اینک به نقل آنها خواهیم پرداخت . ۲ . قبول کردن روایت از آنان ، مطلقا . از قائلان به این قول ، نامی برده نشده است و تنها با لفظ «قیل» و «قال جماعه من أهل النقل» ، به برخی از اهل علم نسبت داده شـده است . (۴) ۳ . قبول روایت از آنـان ، در صورتی که برای پیشبرد مـذهب خود ، دروغ را حلال نشـمرند و عدم قبول در غیر این صورت . این قول ، مورد تأیید برخی ، همچون صاحب المحصول قرار گرفته است . (۵) ابن حجر ، در مورد قبول روایت از این دسته از بدعتگذاران و محدود نمودن مصادیق آن ، بحثی تحقیقی بیان کرده است : تحقیق آن است که روایت هر کسـی را که به واسـطه بـدعتی تکفیر شـود ، نمی تـوان رد کرد ؛ زیرا هر فرقه ای مخالفـان خود را بدعتگـذار می دانـد و گاهی مبالغه می کنـد و مخالف خود را تکفیر می کنـد . بنا بر این ، اگر بنا شود به طور اطلاق ، ردّ هر بدعتگذاری را که به واسـطه بـدعتش تکفیر شده ، بپذیریم ، لازمه آن ، تکفیر تمام طوایف اسـلام است . بنا بر این ، درست آن است که روایت کسـی که امری متواتر از شـرع را که از ضـروریات دین بودن آن مسـلّم است ، انکـار کرده و یـا بر عکس آن بشود ، یعنی امری را که مسلّما داخل دین اسلام نیست ، جزء دین بداند ، رد شود ؛ امّا کسانی که چنین صفتی را ندارند و

.

۱- .شرح النخبه ، ص ۱۰۰ .

۲- .تدریب الراوی ، ج ۱ ، ص ۱۷۶ .

۳- .همان جا .

۴- .الکفایه فی علم الروایه ، ص ۱۲۱ ؛ تدریب الراوی ، ج ۱ ، ص ۱۷۶ .

۵- .فتح المغیث ، السخاوی ، ج ۱ ، ص ۳۶۴ ؛ تدریب الراوی ، ج ۱ ، ص ۱۷۶ .

ص: ۶۶

در عین حال ، ضابط روایت باشند و نیز پرهیزگار باشند ، هیچ مانعی برای پذیرش روایت آنان نیست . (۱) پیش از ابن حجر نیز برخی دیگر از علما ، مانند : ابن دقیق عید (۶۲۵ ۷۰۲ ق) (۲) و نووی ، نظیر سخن فوق را ابراز داشته اند و معتقد بوده اند که اهل قبله را نباید تکفیر کرد ، مگر آن که امری قطعی از شریعت را انکار کرده باشند (۳) . بنا بر این ، اگر چه نسبت عدم پذیرش روایت این دسته از بدعتگذاران به جمهور محدّثان درست است ، لیکن مصادیق آن ، بسیار محدود است . ب) در پذیرش و عدم پذیرش روایت از بدعتگذارانی که فاسق شمرده شده اند ، چهار قول وجود دارد : ۱ . قبول نکردن روایت از آنان ، مطلقا . این قول ، منسوب به مالک و پیروان وی و قاضی ابوبکر باقلانی (م ۴۰۳ ق) (۴) و پیروان اوست و مورد تأیید ابن حاجب (۵۷۰ ۶۴۶ ق) (۵) قرار گرفته و آمِدی (م ۶۳۱ ق) (۶) ، آن را به اکثر محدّثان ، نسبت

.

۱- .شرح النخبه ، ص ۱۰۰ .

۲- .تقی الدین ابو الفتح محمّد بن علی بن وهب قُشَیری ، معروف به ابن دقیق عید ، از مشاهیر فقها و محدّثان و صاحب تألیفاتی چون الاقتراح فی علوم الحدیث است (ر . ک : تذکره الحفّاظ ، ج ۴ ، ص ۱۴۸۱ ، ش ۱۱۶۸ ؛ طبقات الحفّاظ ، ص ۵۴۲ ، ش ۱۱۳۶) .

۳- .ر .ک : الإقتراح ، ص ۵۸ ؛ فتح المغیث ، السخاوی ، ج۱ ، ص۳۶۵ .

۴- .ابو بکر محمّد بن طیب باقلانی مالکی ، فقیه ، متکلّم و نیز از علمای دانش اصول بوده است . او علم کلام را ابن مجاهد فرا گرفت و در کتاب های دانش اصول به قاضی ملقب است . کتاب الإرشاد و التقریب ، از تألیفات اوست (ر . ک : تبیین کذب المفتری فیما نسب إلی الإمام أبی الحسن الأشعری ، ص ۲۱۷) .

۵- .جمال الدین ابو عمرو عثمان بن ابو بکر دُوینی (منسوب به شهری در نواحی أران ، در آذربایجان و نزدیک به تفلیس) ، معروف به ابن حاجب ، فقیه و از علمای دانش اصول و نحو بوده است (ر . ک : وفیات الأعیان ، ج ۳ ، ص ۲۴۸) .

۶- .سیف الدین علی بن ابی علی آمِدی ، فقیهی شافعی مذهب و از علمای بزرگ دانش اصول و کلام بوده است . کتاب الإحکام فی أُصول الأحکام ، مهم ترین تألیف وی است (ر . ک : طبقات الشافعیه ، اسنوی ، ج ۱ ، ص ۱۳۷) .

ص: ۶۷

داده است! (۱) دلیل این عدّه آن است که روایت از چنین کسانی ، موجب ترویج عقیده فاسد آنان و ستودن نام آنان می شود . (۲) ۲ . قبول روایت از آنان ، مطلقا . از قائلان به این قول ، نامی برده نشـده است و تنها به برخی از اهل علم نسـبت داده شده است . ۳ . قبول روایت از آنـان ، در صورتی که برای پیشبرد مـذهب خود و یـا اهـل مـذهب خود ، دروغ را حلال نشـمرَند ، چه مبلّغ و دعوت کننـده به بدعتشان باشـند و یا چنین نباشـند ، و قبول نکردن در غیر این صورت . این قول را به شافعی نسـبت داده اند (۳) ؛ زیرا وی گفته است که شـهادت اهـل هوا (بـدعت) را قبول می کنـد ، به جز فرقه خطّابیه شـیعه ؛ زیرا آنـان ، شـهادت باطـل و دروغ را برای موافقان خود ، جایز می شمارند (۴) . همچنین حکایت شده که این قول مذهب ابن ابی لیلی (م ۱۴۸ ق) (۵) و سفیان ثوری و قاضی ابو یوسف (م ۱۸۲ ق) (۶) نیز بوده است (۷) . حتی برخی (۸) این قول را به اکثر اهل حدیث نسبت داده اند . ۹

.

۱- .همان جا .

۲- .فتح المغیث ، السخاوی ، ج۱ ، ص۳۵۷ .

۳- .همان جا ؛ تدریب الراوی ، ج۱ ، ص۱۷۶ .

۴- .الکفایه فی علم الروایه ، ص۱۲۰ .

۵- .ابو عبـد الرحمان محمّد بن عبد الرحمان بن ابی لیلی انصاری کوفی ، فقیه و محدّث است . اغلب علمای دانش رجال ، وی را به خاطر حافظه بدش تضـعیف کرده اند (ر . ک : میزان الاعتدال ، ج ۳ ، ص ۶۱۳ ، ش ۷۸۲۵ ، تقریب التهذیب ، ص ۵۷۵ ، ش ۶۰۸۱ ؛ طبقات الحفّاظ ، ص ۸۸ ، ش ۱۵۸) .

۶- .ابو یوسف یعقوب بن ابراهیم انصاری کوفی ، فقیه و محدّث و قاضـی هارون الرشـید بود . در ابتدا از اصـحاب حدیث بود و نزد ابن ابی لیلی فقه را فرا گرفت ، سـپس در شمار «أصحاب الرأی» درآمد و نزد ابو حنیفه ، فقه آموخت و تا آخر عمر ، ملازم وی بود (ر . ک : میزان الاعتدال ، ج ۴ ، ص ۴۴۷ ، ش ۹۷۹۴ ؛ طبقات الحفّاظ ، ص ۱۳۶ ، ش ۲۶۰) .

۷- .مراد ، حاکم نیشابوری است .

۸- .فتح المغیث ، السخاوی ، ج۱ ، ص۳۵۹ .

ص: ۶۸

۴ . قبول روایت از بدعتگـذارانی که مبلّغ بـدعت خود نیسـتند و عدم قبول از بدعتگذارانی که این گونه اند . این قول به عده زیادی از علما از جمله احمد بن حنبل ، نسبت داده شده (۱) و حتی برخی (۲) بر آن ، ادّعای اتّفاق کرده اند (۳) . به هر حال ، این قول را ابن صلاح (۵۷۷ ۶۴۳) (۴) و سایر علمای بعـد از وی ، بهترین و منصـفانه ترین قول در میان اقوال مـذکور شـمرده انـد و قول اوّل را بسـیار دور از صحّت دانسته اند ؛ زیرا در کتاب های ائمه حدیث همچون بخاری و مسلم ، از بسیاری از بدعتگذاران غیر مبلّغ بدعت ، نقل روایت شـده است . ۵ نکته متأخّران علم حـدیث اهل سـنّت چون ذهبی و ابن حجر در خصوص بـدعت شـیعه از دیـدگاه اهل سنّت گفته انـد که بـدعت شـیعه به «بـدعت صـغرا» و «بـدعت کبرا» تقسـیم می شود . در بدعت صـغرا که مربوط به متقدّمان بوده ، اعتقـاد شـیعه به افضـل بودن علی علیه السـلام بر عثمان و حقّانیت علی علیه السـلام در جنگ هایش و خطاکار دانسـتن کسانی چون طلحه و زبیر بوده است که به مخالفت با وی برخاسـتند ، بدون آن که قائل به تقدیم علی علیه السلامبر شیخین (ابوبکر و عمر) باشند و حدیث آنان در صورت اتّصاف به تقوا و پرهیزگاری ، مقبول است ، به خصوص در مورد کسانی که مبلّغ بدعت خود

.

۱- .الکفایه فی علم الروایه ، ص ۱۲۱ .

۲- .مراد ، ابن حبان است .

۳- .فتح المغیث ، السخاوی ، ج ۱ ، ص ۳۶۰ .

۴- .ابو عمرو عثمان بن عبد الرحمان شَـهْرَزُوری (منسوب به شهرزور ، شهری در نزدیکی موصل عراق که زور بن ضحاک آن را بنا نهاد) ، معروف به ابن صـلاح ، محـدّث و آگاهِ به فقه و تفسـیر و اصول و نحو بوده است . او صاحب کتاب معروف علوم الحدیث ، مشـهور به مقدمه ابن الصلاح است (ر . ک : سیر أعلام النبلاء ، ج ۲۳ ، ص ۱۴۰ ، ش ۱۰۰ ؛ العبر ، ج ۵ ، ص ۱۷۷ ؛ طبقات الحفّاظ ، ص ۵۲۸ ، ش ۱۱۰۹) .

ص: ۶۹

گفتار دوم : شیوه احراز شرایط راوی

مبحث اوّل : نشانه های عدالت راوی

نبوده اند ؛ زیرا بسیاری از تابعیان و پیروان آنها با وجود آن که پرهیزگار و صادق بوده اند ، چنین بوده اند و اگر قرار باشد احادیث این عدّه پذیرفته نگردد ، بسیاری از احادیث و آثار نبوی از بین می رود و این ، مفسده ای بزرگ و آشکار است . امّا در بدعت کبرا که مربوط به متأخّران است ، اعتقاد شیعه به ترک کامل شیخین و دشنام دادن آنان و عدّه ای دیگر از صحابیان و مقدّم شمردن علی علیه السلامبر شیخین در فضیلت و خلافت است و حکم حدیث آنان ، ردّ مطلق است ؛ یعنی در هیچ صورتی حدیث آنان پذیرفته نمی گردد و هیچ کرامتی برای آنان نیست ؛ زیرا دروغ و نفاق و تقیّه ، پیوسته شعار آنان است! بنا بر این ، چگونه می توان احادیث آنان را پذیرفت . (۱)

گفتار دوم : شیوه احراز شرایط راویبعد از آن که معلوم شد روایت راوی ای پذیرفته می گردد که واجد دو صفت عدالت و ضبط باشد ، اکنون می باید راه هایی را که محدّثان و اهل علم برای کشف و اثبات عدالت راوی و ضد آن (یعنی جرح) و نیز کیفیت کشف و اثبات ضبط راوی ذکر کرده اند ، نقل نماییم و برای تکمیل بحث ، طُرُقی را نیز که جمهور محدّثان و اهل علم برای اثبات عدالت و جرح کافی ندانسته اند ، بیاوریم .

مبحث اوّل : نشانه های عدالت راویعدالت راوی ، به یکی از راه های ذیل کشف و اثبات می گردد (۲) :

.

۱- .ر .ک : لسان المیزان ، ج ۱ ، ص۱۶ ۱۸ ؛ فتح المغیث ، ج ۱ ، ص۳۵۹ ۳۶۰ ؛ تهذیب التهذیب ، ج ۱ ، ص۹۴ (شرح حال ابان بن تغلب) ؛ تدریب الراوی ، ج ۱ ، ص۱۷۷ ۱۷۸ .

۲- .باید توجّه داشت که بین راه های کشف عدالت و ضبط و جرح راوی و هر صفت دیگری با راه های اثبات آن صفت ، فرق بسیار مهمّی وجود دارد که متأسفانه به آن توجه نشده است و این بی توجّهی سبب آن شده که طریق اوّلی را که نگارنده ذکر کرده که البته طریق کشف و شناخت عدالت است ، در بحثی که در کتاب های «مصطلح الحدیث» به راه های ثبوتِ عدالت راوی اختصاص یافته ، مورد توجه و ذکر قرار نگیرد .

ص: ۷۰

۱ . بررسی احوال و کردار راوی . (۱) یعنی بررسی کنیم که : آیا راوی واجبات الهی را انجام می دهد و محرّمات الهی را ترک می کند یا نه؟ و این بررسی را باید تا حصول علم و یا اطمینان عادی به عدالت وی ، ادامه دهیم . البته واضح است که استفاده از این راه ، منحصر به راویِ معاصر است که امکان ملاقات وی وجود دارد . بنا بر این ، کشف عدالت از این طریق ، منحصر به راویان متقدّم حدیث است که امکان و توان بررسی احوال و کردار معاصران خود را داشته اند . ۲ . تصریح دو عادل بر عدالت راوی . (۲) این که دو نفر عادل بگویند که : «فلانی ثقه است» و یا «فلانٌ عدلٌ حافظٌ» و یا «فلانٌ عدلٌ ضابطٌ» . در کافی بودن تصریح یک عادل ، بین محدّثان اختلاف نظر وجود دارد . قاضی ابوبکر باقلانی از اکثر فقهای اهل مدینه و غیر مدینه حکایت کرده که تعدیل راوی ، تنها از دو نفر پذیرفته می شود (۳) ، چنان که در شهادت نیز چنین است . در مقابل ، خطیب بغدادی ، عادل دانستن یک نفر را کافی دانسته و آن را به بسیاری از اهل علم نسبت داده است (۴) و جمع زیادی از سایر علما (مانند : ابن صلاح ، نووی و ابن حجر) نیز قول خطیب و پیشینیان را صحیح دانسته اند ، به خلافِ مقام شهادت که عدّه مزبور ، هیچ یک قول یک نفر را کافی ندانسته اند و بر لزوم قول دو نفر در تزکیه شاهد ، اتّفاق نظر دارند ، به غیر از قاضی ابوبکر باقلانی که قول یک نفر را نیز در تزکیه شاهد (مانند تزکیه راوی) کافی دانسته است .

.

۱- .ر .ک : الکفایه فی علم الروایه ، ص۸۱ ۸۲ .

۲- .مقدمه ابن الصلاح ، ص۸۵ ؛ فتح المغیث ، العراقی ، ص۱۵۱ ؛ فتح المغیث السخاوی ، ج۱ ، ص۳۱۸ ؛ تدریب الراوی ، ج۱ ، ص۱۶۴ .

۳- .الکفایه فی علم الروایه ، ص۹۸ .

۴- .همان ، ص۹۶ .

ص: ۷۱

مهم ترین دلیل کسانی که قول اوّل را برگزیده اند ، قیاس روایت به شهادت است ؛ یعنی گفته اند روایت نیز چون خبر دادن از غیر است ، مانند شهادت است . پس مانند شهادت ، قول یک نفر برای تعدیل ، کافی نیست . مهم ترین دلیلی که قائلان به اکتفای تعدیل (عادل شمردن) یک نفر ذکر کرده اند ، آن است که در اصل قبول خبر ، محدّثان ، خبر یک نفر را حجّت دانسته اند و به آن احتجاج می کنند . بنا بر این ، به طریق اُولی ، می باید در تعدیل راوی که فرعِ بر اصل نقل خبر است ، قول یک نفر پذیرفته شود ؛ زیرا به اتّفاق علما ، غالبا طریقه اثبات صفتی که با آن حکمی ثابت می شود ، از جهت رتبه در درجه ای پایین تر از طریقه ای است که اصل حکم ، به واسطه آن ، اثبات می شود . برای مثال ، در زنای مُحصنه ، احصان (۱) که با ثبوت آن رجم صورت می گیرد ، با شهادت دو نفر ثابت می شود ، در حالی که خودِ زنا به کم تر از چهار شاهد ، اثبات نمی گردد ، و اگر امکان تعدیل راوی به کم تر از یک نفر نیز ممکن می بود ، می گفتیم باید چنین شود تا صفت مُخبِر به درجه ای پایین تر از طریقه ای که اصل احکام به واسطه آن (یعنی خبر واحد) اثبات می گردند ، قابل اثبات باشد ؛ امّا واضح است که چنین چیزی ممکن نیست . بنا بر این ، تعدیل یک نفر ، مطمئنا کافی است . پاسخی که این عدّه به دلیل گروه اوّل داده اند ، آن است که تزکیه راویان ، ملحق به تزکیه شهود نمی گردد ؛ بلکه تزکیه راویان ، به منزله حکم حاکم است و در حکم ، عدد شرط نیست . از ادلّه دیگری که برخی از قائلان به کفایت تعدیل یک نفر بدان تمسّک جسته اند ، آن است که اغلب مردم ، از نسبت دروغ دادن به پیامبر صلی الله علیه و آله هراسناک اند ، در حالی که در شهادت دادن به باطل ، جرئت بیشتری دارند . همچنین به خاطر عداوت ها و مرافعات موجود بین مردم ، برای دادن شهادت باطل ، انگیزه بیشتری

.

۱- .همسر داشتن زنا کننده .

ص: ۷۲

وجود دارد تا دروغگویی در مقام روایت و نسبت کذب دادن به پیامبر صلی الله علیه و آله . بنا بر این، طبیعی است که تزکیه شاهد به کم تر از دو نفر ، ثابت نگردد و در تزکیه راوی به قول یک نفر ، اکتفا شود . (۱) در ادامه این طریقه از اثبات عدالت راوی ، بحث مهمّی وجود دارد مبنی بر این که آیا عادلی که به عدالت راوی تصریح می کند ، می باید مرد و آزاد و بالغ باشد یا آن که عادل شمردن زن و بنده و بچّه مراهق (بچّه ای که بلوغش نزدیک است) نیز پذیرفته است . اغلب محدّثان و علما مانند : خطیب بغدادی ، باقلانی ، رازی (۵۴۴ ۶۰۶ ق) (۲) ، نووی و عراقی (۷۲۵ ۸۰۶ ق) (۳) بر این عقیده اند که تعدیل زن و بنده نیز پذیرفته می شود و مرد بودن و آزاد بودن را از شرایط تعدیل کننده ندانسته اند . (۴) در مقابل ، از باقلانی نقل شده که اکثر فقهای اهل مدینه و غیر مدینه ، تزکیه زن را نه در باب روایت پذیرفته اند و نه در باب شهادت . (۵) مهم ترین دلیلی که برای قبول تزکیه زن و بنده ذکر شده و برای اوّلین بار ،

.

۱- .الکفایه فی علم الروایه ، ص۹۸ .

۲- .ر .ک : الکفایه فی علم الروایه ، ص۹۶ ۹۷ ؛ مقدمه ابن الصلاح ، ص۸۷ ؛ فتح المغیث ، العراقی ، ص ۱۵۱ ۱۵۲ ؛ فتح المغیث ، السخاوی ، ج۱ ، ص۳۱۸ ۳۲۰ ؛ تدریب الراوی ، ج۱ ، ص۱۶۸ ؛ نظریه نقد الرجال ، ص ۱۴۶ ۱۴۷ .

۳- .فخر الدین محمّد بن عمر قرشی بکری رازی (منسوب به شهری در جنوب تهران) ، فقیه ، متکلّم و از علمای بزرگ دانش اصول است و کتاب المحصول فی علم الأُصول وی در این علم ، بسیار متداوّل است (ر . ک : وفیات الأعیان ، ج ۳ ، ص ۳۸۳ ؛ طبقات الشافعیه ، اسنوی ، ج ۲ ، ص ۲۶۰) .

۴- .زین الدین ابو الفضل عبد الرحیم بن حسین عراقی ، فقیه و محدّث ، صاحب کتاب معروف نظم الدُرر فی علم الأثر (منظومه ای است در علوم حدیث) و شرح آن با نام فتح المغیث . وی نزد بزرگانی چون تقی سبکی ، ابن عبد الهادی و ابن کثیر ، شاگردی کرده است (ر . ک : طبقات الحفّاظ ، ص ۵۷۰ ، ش ۱۱۷۷) .

۵- .ر .ک : فتح المغیث ، العراقی ، ص۱۵۲ ؛ فتح المغیث ، السخاوی ، ج۱ ، ص۳۲۱ ؛ تدریب الراوی ، ج۱ ، ص۱۷۴ ؛ الکفایه فی علم الروایه ، ص۹۷ ۹۸ ؛ نظریه نقد الرجال ، ص۱۳۱ ۱۳۳ .

ص: ۷۳

خطیب بغدادی به آن استدلال کرده است ، (۱) پذیرفتن حکم بریره به عدالت عایشه از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله در داستان «اِفک» است ؛ زیرا بریره ، کنیز عایشه بوده است. بنا بر این، قبول تزکیه وی از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله بهترین دلیل است بر آن که مرد بودن و آزاد بودن ، هیچ یک شرط پذیرش تزکیه نیست . امّا در مورد بچه ممیّز و غلام ، ظاهرا در عدم پذیرش تزکیه ، محدّثان و علما ، اتفاق نظر دارند ؛ (۲) زیرا چنین بچّه ای هنوز به احکام افعال مکلّفان و آن صفاتی که موجب توصیف راوی به عدالت و یا فسق و فجور می گردد ، آگاه نیست ، بر خلاف بالغِ مکلّف که به این صفات ، آگاه است . علاوه بر این ، به واسطه غیر مکلّف بودن وی و عدم وجود ترس از عِقاب در وی ، نمی توان مطمئن بود که احیانا وی به تعدیل فاسق و یا تفسیق عادل نمی پردازد . (۳) ۳ . شهرت داشتن (استفاضه) به عدالت . بر این اساس عدّه ای که عدالت آنان بین محدّثان مشهور بوده است و مدح و ثنای آنان ، رایج و بر سرِ زبان ها بوده است ، نیاز به آن ندارند که دو عادل و یا یک عادل ، به عدالت آنان تصریح کند (۴) ؛ زیرا علمی که از اشتهار آنان به عدالت حاصل می شود ، به مراتب قوی تر از ظنّی است که از تعدیل یک یا دو عادل ، حاصل می شود . (۵)

.

۱- .همان ، ص۹۷ ۹۸ .

۲- .خطیب بغدادی در الکفایه (ص ۹۹) ، بر عدم پذیرش ، ادّعای اجماع کرده است .

۳- .ر .ک : الکفایه فی علم الروایه ، ص۹۹ ؛ فتح المغیث ، السخاوی ، ج۱ ، ص۳۲۱ ۳۲۲ ؛ تدریب الراوی ، ج۱ ، ص۱۷۴ .

۴- .از این عده اند : مالک بن انس ، سفیان ثوری ، سفیان بن عینیه ، شعبه بن حجاج ، لیث بن سعد ، عبداللّه بن مبارک ، یحیی بن سعید قطان ، عبدالرحمان بن مهدی ، وکیع بن جرّاح ، احمد بن حنبل ، علی بن مدینی ، یحیی بن معین و بسیاری دیگر از حافظان و امامان حدیث .

۵- .الکفایه فی علم الروایه ، ص۸۶ ۸۷ ؛ مقدمه ابن الصلاح ، ص۸۵ ؛ فتح المغیث ، العراقی ، ص۱۵۲ ؛ فتح المغیث ، السخاوی ، ج۱ ، ص۳۲۲ ؛ تدریب الراوی ، ج۱ ، ص۱۶۴ .

ص: ۷۴

ابن عبـد البَرّ (۳۶۸ ۴۶۳ ق) (۱) ، طریـق فـوق را توسـعه داده و گفته است : هر عـالمی که عنـایت وی به علم معروف باشـد ، عـادل شمرده می شـود ، مگر آن که جرح وی آشـکار گردد ؛ زیرا رسـول اکرم فرموده است : «یحمـل هـذا العلم من کـل خلف عـدوله ، ینفون عنه تحریف الغـالین وانتحـال المبطلین وتأویل الجاهلین (۲) ؛ حامـل این علم ، عادلـان از هر نسـلی انـد ؛ عادلانی که تحریف غالیـان ، نسـبت هـای کسانی که قصـد ابطال آن را دارنـد ، و تأویل های فاسـد جاهلان را نفی می کننـد» . غالب محـدّثان ، توسـعه مذکور را نپسـندیده اند ؛ زیرا حدیث یاد شده ، با آن که با سندهای زیادی نقل شده است ، ظاهرا همگی ضعیف اند . علاوه بر این ، بر فرض صحّت حـدیث ، در صورتی اسـتدلال به آن صـحیح است که در مقام اِخبار باشد ، در حالی که حمل آن بر خبر ، محال است ، بدان سـبب که در عمل می بینیم که عدّه ای غیر عادل نیز عالم اند . بنا بر این ، حدیث مذکور می باید بر امر پیامبر صـلی الله علیه و آله به ثقات برای فراگیری این علم حمل شود ؛ زیرا علم از آنها پذیرفته می شود . به عبارت دیگر ، پیامبر صلی الله علیه و آله خبر از حمل این علم توسط عادلانِ از هر نسـلی نداده است ؛ بلکه آنها (یعنی عادلان) را امر به حمل علم نموده است و استدلال ابن عبـدالبر به این حـدیث ، در صورتی درست است که پیامبر صـلی الله علیه و آله خبر حمل این علم توسط عادلان داده باشـد نه بدان امر کرده باشد و شاهد بر امر بودن آن ، وجود واژه «یحمل» در ابتدای این حدیث با «لام» امر در برخی از سندهایی است که ابن ابی حاتم ، این حدیث را با آنها نقل کرده است (یعنی لِیحمل) ، که البته اگر این حدیث با هیچ سندی هم با «لام» امر نقل نمی شد ، باز هم مانعی نداشت که لفظ حدیث ، خبر باشد ؛ امّا گوینده آن

.

۱- .ابو عمرو یوسف بن عبـد اللّه بن محمّـد ابن عبـد البر نَمری قُرطُبی (منسوب به قرطبه ، شـهری بزرگ در جنوب اندلس) ، فقیه و محـدّث و صـاحب کتـاب هـای معروفی چون : الاسـتذکار ، الاستیعـاب فی معرفه الأصـحاب و التمهیـد لمـا فی الموطأ من المعانی و الأسانیـد است (ر . ك : الأنساب ، ج ۴ ، ص ۴۷۲ ؛ سیر أعلام النبلاء ، ج ۱۸ ، ص ۱۵۳ ، ش ۸۵ ؛ طبقات الحفّاظ ، ص ۴۵۰ ، ش ۹۸۰) .

۲- .مقدمه ابن الصلاح ، ص۸۵ ؛ فتح المغیث ، السخاوی ، ج۱ ، ص۳۲۳ ؛ تدریب الراوی ، ج۱ ، ص۱۶۵ .

ص: ۷۵

(یعنی پیامبر خـدا) از آن ، اراده امر کرده باشـد . (۱) در مقابـل ، جمعی از محقّقـان (ماننـد : مِزّی ، ابن جَزَری (۷۵۱ ۸۳۳ ق) (۲) ، ذهبی و ابن مَوّاق (م ۸۹۷ ق) (۳)) ، نظر ابن عبد البر را پسندیده اند و به صحّت نظر وی حکم کرده اند . (۴) ۴ . روایت عدّه ای از مشایخ جلیل از راوی. به نظر عـدّه ای، روایت جمعی از مشایخ جلیل از راوی ای بخصوص هنگامی که آن راوی ، مشهور به طلب حـدیث باشـد ، به منزله تعـدیل وی و مشخّص کننـده عـدالت اوست . این نحوه از تعدیل ، طریقه بَزّار (م ۲۹۲ ق) (۵) در مسندش است که ابن قطان (م ۶۲۸ ق) (۶) نیز به قبول آن متمایل شده است و ابن رُشَیْد (۶۵۷ ۷۲۱ ق) (۷) ، آن را فقط موجب تقویت حُسن ظن به راوی

.

۱- .ر .ک : مقدمه ابن الصلاح ، ص۸۵ ؛ فتح المغیث ، السخاوی ، ج۱ ، ص۳۲۳ ۳۲۴ ؛ تدریب الراوی ، ج۱ ، ص۱۶۵ .

۲- .شـمس الـدین ابو الخیر محمّـد بن محمّـد بن محمّد جزری (منسوب به جزیره ابن عمر) ، محدّث و از محقّقان بی نظیر در قرائت های ده گانه قرآن مجید ، صاحب کتاب معروف النشر فی القراءات العشر است (ر . ک : طبقات الحفّاظ ، ص ۵۷۵ ، ش ۱۱۸۵) .

۳- .ابو عبد اللّه محمّد بن یوسف عَبدوسـی غَرْناطی (منسوب به غرناطه ، از شـهرهای معروف اندلس) ، مشهور به ابن موّاق ، از فقها و علمای دانش اصول بوده است (ر . ک : شجره النور الزکیه فی طبقات المالکیه ، ج ۱ ، ص ۲۶۳) .

۴- .ر .ک : فتح المغیث ، السخاوی ، ج۱ ، ص۳۲۶ ۳۲۸ .

۵- .ابو بکر احمد بن عمرو بن عبد الخالق بَزّار بصری ، محدّث و صاحب کتاب المسند الکبیر است . برخی وی را به خاطر خطاهای فراوانش در سـند و متن احادیث به هنگام نقل احادیث از حفظ ، تضـعیف کرده انـد (ر . ک : العبر ، ج ۲ ، ص ۹۲ ؛ لسان المیزان ، ج ۱ ، ص ۳۵۷ ، ش ۷۵۸ ؛ طبقات الحفّاظ ، ص ۳۰۷ ، ش ۶۵۱) .

۶- .ابو الحسن علی بن محمّـد بن عبد الملک فاسـی (منسوب به فاس ، شـهری در شـمال مراکش) ، مشـهور به ابن قطان ، محدّث و عـالم به أسـماء رجال ، صاحب کتاب معروف الوهم و الإیهام علی الأحکام الکبری لعبـد الحق (ر . ک : سـیر أعلام النبلاء ، ج ۲۲ ، ص ۳۰۶ ، ش ۱۸۳ ؛ طبقات الحفّاظ ، ص ۵۲۲ ، ش ۱۰۹۸) .

۷- .ابو عبـد اللّه محمّـد بن عمر بن محمّد بن رشـید ، از علمای معروف مغرب که در حدیث و علوم آن ، تاریخ ، لغت و فقه ، تبحّر کامل داشته است (ر . ک : طبقات الحفّاظ ، ص ۵۵۴ ، ش ۱۱۵۴) .

ص: ۷۶

دانسته است و ذهبی ، طریقه تصحیح (تعدیل) به این نحوه را به جمهور محدّثان نسبت داده است . (۱) وی در شرح حال مالک بن خیر زیادی آورده است : ابن قطان ، گفته است که مالک ، از کسانی است که عدالت وی ثابت نشده است که البته منظور وی آن است که هیچ کس به ثقه بودن وی تصریح نکرده است و در میان راویان صحیحین (صحیح البخاری و صحیح مسلم) ، عدّه زیادی هستند که کسی بر وثاقت آنان تصریح نکرده است و جمهور محدّثان بر آن اند که مشایخی که جماعتی از آنها روایت کرده باشند و حدیثی منکر ، روایت نکرده باشند ، حدیثشان صحیح است . (۲) ابن حجر ، در ذیل این کلام ذهبی گفته است : آنچه را که ذهبی به جمهور نسبت داده است ، هیچ یک از ائمه نقد ، به جز ابن حبان ، به آن تصریح نکرده اند ؛ لیکن سخن وی نسبت به کسی که به طلب حدیث و انتساب به آن مشهور است ، حق و درست است . (۳) ۵ . روایت شیخین (بخاری و مسلم) . طریقه مزبور نیز از نشانه های شناخت وثاقت راویان است و به نظر می رسد که ابن دقیق (م ۷۰۲ ق) برای اوّلین بار به آن تصریح کرده است . شناخت عدالت راویان از این طریق ، در درجه ای عالی قرار دارد ؛ زیرا جمهور محدّثان و بلکه تمام آنان ، بر نام نهادن کتاب های بخاری و مسلم به «صحیحین» و رجوع به حکم آن دو در تصحیح احادیث ، توافق دارند و این ، درجه ای عالی برای این دو کتاب است که برای هیچ کتاب دیگری که به نقل احادیث صحیح پرداخته، ثابت نگردیده است. بنا بر این، توافق مزبور، به مثابه توافق امّت و یا اکثر آنان بر تعدیل هر راوی ای است که در حداقل یکی از این دو کتاب ، از او روایت نقل شده است ؛ زیرا تصحیح هر حدیثی با عادل شمردن راویان آن ملازم است .

.

۱- .همان ، ص۳۲۳ و ۳۵۱ .

۲- .میزان الاعتدال ، ج۳ ، ص۴۲۶ .

۳- .لسان المیزان ، ج۵ ، ص۵۷۸ (ش ۶۸۴۹) .

ص: ۷۷

البته در میان راویان دو کتاب مزبور ، راویانی نیز هستند که برخی از علمای جرح و تعدیل به جرحشان پرداخته اند ؛ امّا ابن دقیق ، از حافظ ابو الحسن مقدسی (۵۴۴ ۶۱۱ ق) (۱) نقل کرده که در مورد هر یک از راویانی که در این دو کتاب ، از آنها نقل روایت شده ، گفته می شود : «هذا جاز القنطره» ؛ یعنی به آنچه که در مورد آن راوی گفته شده ، اعتنا نمی شود . خلاصه آن که شناخت عدالت راویان به طریق مذکور ، طریقی معتبر است که از آن نمی توان گذشت ، مگر با حجّتی روشن که بر اتّفاق امّت بر نام نهادن این دو کتاب به «صحیحین» غلبه داشته باشد . حکم یاد شده ، شامل کتاب های صحیح دیگری نیز که بعد از کتاب بخاری و مسلم تألیف شده اند ، می شود ، به شرط آن که مؤلّف ، نام کتاب خود را «صحیح» گذارده باشد و تصریح کرده باشد که ملتزم به نقل احادیثی است که صحیح اند ؛ امّا باید توجه داشت که کتاب های صحیح دیگری که بعد از شیخین تألیف شده اند ، هرگز مانند «صحیحین» نیستند ؛ بلکه فقط یک نوع تعدیلِ غیر صریح و عملی از جانب مؤلفان این کتاب ها برای راویان احادیثی است که به نقل احادیث آنان پرداخته اند . بنا بر این ، می باید این طریقه را ملحق به تعدیلِ صریح و قولی یک عادل دانست (که پیش از این ، در طریقه دوم به بیان آن پرداختیم) ، به خلاف صحیحین ، که نمی توان آنها را ملحق به قسم مزبور دانست ؛ زیرا آنچه که موجب امتیاز و ذکر مستقل آنها به عنوان یکی از راه های شناخت عدالت راویان شده ، تنها تصحیح روایات نقل شده در این دو کتاب ، توسط مؤلفان آنها نیست ؛ بلکه توافق امّت بر نام نهادن این دو کتاب به «صحیحین» است ، به خلافِ کتاب های صحیح

.

۱- .ابو الحسن علی بن مُفَضَّل مقدّسی ، محدّث و فقیه مالکی مذهب ، صاحب کتاب ذیل علی جامع الوفیات است (ر . ک : سیر أعلام النبلاء ، ج ۲۲ ، ص ۶۶ ، ش ۴۹ ؛ العبر ، ج ۵ ، ص ۳۸ ؛ طبقات الحفّاظ ، ص ۵۱۵ ، ش ۱۰۸۶) .

ص: ۷۸

دیگر که در مورد هیـچ یک از آنان ، چنین توافقی صورت نگرفته است . (۱) آنچه که تا کنون از نشانه های عدالت راوی ذکر شد ، راه هایی بودنـد که از نظر جمهور محدّثان ، موجب کشف و اثبات عدالت راویان می شود ؛ امّا راه هایی هم وجود دارد که برخی بر خلاف نظر جمهور ، آنها را نیز موجب کشف و اثبات عـدالت راویان دانسـته انـد و مناسب است که برای تکمیل بحث ، در ادامه به نقل و بررسی این راه ها نیز پرداخته شود . ۶ . روایت کردن عادل . برخی گمان کرده اند که مجرّد روایت عادل از کسـی با ذکر نـام وی ، موجب رفع جهالت از حال آن شـخص و تعـدیل وی است . دلیل این عـدّه آن است که اگر راوی عادل ، از مجروح بودن کسـی که از وی روایت کرده ، مطلّع بـود ، حتمـا آن را ذکر می کرد ؛ زیرا در غیر این صـورت ، آن عـادل ، موجب فریب در دین شـده ، به تبع آن ، از عـدالت ساقط می گردد . (۲) از ایـن رو ، ابـن نمیر (م ۲۳۴ ق) (۳) گفتـه است که تعـدیل بر دو قسم است : صریح و غیر صـریح . تعدیلِ صـریح که واضح است ، و غیر صـریح که همان ضمنی است ، مانند : روایت عدل ، و عمل عالم . (۴) در مقابل ، جمهور محدّثان ، طریق فوق را برای اثبات عدالت ، کافی ندانسته اند ؛ زیرا روایت عادل از غیر عادل ، جایز است . بنا بر این ، روایت عـادل از کسـی ، هرگز به معنای عادل بودن آن کسـی که وی از او روایت کرده ، نیست ، ولو در نزد خود آن عادل تا چه رسد به دیگران (۵) و در پاسخ استدلال فوق گفته شده که

.

۱- .ر .ک : الاقتراح ، ص۵۵ ؛ هدی الساری ، ص۴۰۳ .

۲- .الکفایه فی علم الروایه ، ص۹۱ ؛ فتح المغیث ، السخاوی ، ج۱ ، ص۳۴۲ ؛ تدریب الراوی ، ج۱ ، ص۱۷۱ .

۳- .ابو عبـد الرحمان محمّـد بن عبد اللّه بن نُمَیر کوفی ، محدّثی بزرگ بوده است و نزد بزرگانی چون پدرش ، ابن عُیَیْنَه ، یزید بن هارون و شافعی شاگردی کرده است (ر . ک : سیر أعلام النبلاء ، ج ۱۱ ، ص ۴۵۵ ، ش ۱۱۱ ؛ طبقات الحفّاظ ، ص ۲۱۵ ، ش ۴۲۵) .

۴- .فتح المغیث ، السخاوی ، ج۱ ، ص۳۴۳ .

۵- .فتح المغیث ، السخاوی ، ج۱ ، ص۳۴۲ ؛ تدریب الراوی ، ج۱ ، ص۱۷۱ .

ص: ۷۹

ملازمه مذکور در این استدلال ، صحیح نیست ؛ زیرا روایت ، فقط در معرّفیِ راوی مؤثّر است ، یعنی جهالت را از شخص راوی می زداید و تعدیل ، تنها به واسطه تجربه و آزمایش صورت می گیرد . (۱) نیز در ردّ استدلال فوق گفته شده که حال راویِ عادل در روایت به شیوه مزبور ، منحصر به احتمالی که در استدلال فوق آمده ، نیست تا استدلال آنان ، تمام و درست باشد ؛ زیرا احتمال دارد که عادل مزبور ، نه از جرح آن شخص خبر داشته باشد و نه از عدالت او (۲) ؛ بلکه بطلان تعدیل به این شیوه در نزد خطیب بغدادی به حدّی واضح بوده که وی تصریح کرده است با روایت دو راوی از کسی نیز تنها جهالت از هویّت آن شخص مرتفع می شود و با آن ، عدالت وی ثابت نمی شود . (۳) برخی از محقّقان برای آن که روایت به این شیوه ، به منزله تعدیل باشد ، شرطی را لازم دانسته اند و آن این که عادل روایت کننده ، از عادلانی باشد که از غیرِ عادلان روایت نمی کند . در این صورت ، روایت وی از کسی با ذکر نام وی به منزله تعدیل آن شخص است . (۴) این قول ، مورد تأیید جمعی از علمای دانش اصول (مانند : سیف آمِدی و ابن حاجب) است و سخاوی (۸۳۱ ۹۰۲ ق) (۵) گفته که جمعی از محدّثان بر همین مبنا بوده اند و شیخین (بخاری و مسلم) و ابن خُزَیْمَه (۲۲۳ ۳۱۱ ق) (۶) نیز در

.

۱- .فتح المغیث ، السخاوی ، ج ۱ ، ص ۳۴۳ .

۲- .فتح المغیث ، السخاوی ، ج ۱ ، ص ۳۴۳ ؛ تدریب الراوی ، ج ۱ ، ص ۱۷۱ (به نقل از : ابوبکر صیرفی) .

۳- .الکفایه فی علم الروایه ، ص ۹۱ ۹۲ .

۴- .همان ، ص ۸۸ ۸۹ .

۵- .شمس الدین ابو الخیر محمّد بن عبد الرحمان سخاوی (منسوب به روستایی در غرب فسطاط مصر) ، مورّخ و از علمای بزرگ دانش علم حدیث است و کتاب الإعلان بالتوبیخ لمن ذمّ التاریخ و فتح المغیث بشرح ألفیه الحدیث وی در زمینه دو دانش مذکور ، بسیار معروف و متداول است . حافظ ابن حجر عسقلانی از مهم ترین مشایخ وی است که تأثیر بسزایی در شکل گیری شخصیت علمی وی داشته است (ر . ک : البدر الطالع ، ج ۲ ، ص ۱۸۴ ۱۸۷) .

۶- .برای آگاهی از شرح حال وی ، ر . ک : فصل ششم ، ص ۲۴۷ .

ص: ۸۰

صحاح خود ، به این قول ، گرایش داشته انـد و نیز حاکم نیشابوری در المسـتدرک . (۱) در تحلیـل این مبنا می توان گفت روایت عـادلی کـه ملـتزم به روایت از عادلاـن است و از غیر عادلاـن روایت نمی کنـد ، تنهـا دلاـلت بر آن دارد که کسـانی که وی از آنها روایت کرده است ، نزد خودِ وی عادل بوده اند ؛ امّا این که آیا آن عده ای که وی از آنها روایت کرده است ، نزد سایر محدّثان نیز عادل بوده انـد یا نه ، امری است که عمل وی (روایت وی) ، هیـچ دلالتی بر آن نـدارد ، لیکن دلیلی هم وجود نـدارد که اثبات کند روایت راوی ای پـذیرفته می شود که تعـدیل وی از جانب همه و یا اکثر محدّثان ، محرز گردیده باشد ؛ بلکه همین قدر که محدّثی آگاه به شـرایط جرح و تعـدیل ، راوی ای را تعـدیل کنـد و تعـدیل وی ، معارض با جرح محدّث دیگری نباشد ، برای اثبات تعدیل آن راوی کافی است و در مورد بحث نیز روایت عادلی با سـیره مزبور ، به منزله تعـدیل است و در صورت عـدم معارضه با جرحی ، مـوجب اثبـات تعـدیل کسـی است که از وی روایت کرده است . علاـوه بر این ، آنچه که پیش از این در بیـان شـرط مزبـور ، یعنی روایت نکردن از غیر عادلاـن گفته شـد ، ظاهرا در صورتی است که علم به وجود شـرط مزبور در راویِ عـادل ، از طریق سـیره وی کشف شـده باشـد ؛ زیرا اگر خودِ آن راوی عـادل ، تصـریح کرده باشـد که از هر کس که بـا ذکر نـامش روایت می کنـد ، عادلی مرضـی و مقبول الحدیث است (کل من أروی لکم عنه وأسـمیه فهو عدل رضا مقبول الحدیث) ، خطیب بغدادی تصریح کرده است که در این صورت ، این کلام وی ، برای هر کسـی که با ذکر نام از او روایت کرده است ، تعـدیل شـمرده می شود و این طریقه ای بوده که عبدالرحمان بن مهدی از پویندگان آن بوده است (۲) و بیهقی (۳۸۴ ۴۵۸ ق) (۳) گفته

.

۱- .همان جا .

۲- .الکفایه فی علم الروایه ، ص۹۲ .

۳- .ابو بکر احمد بن حسـین بیهقی (منسوب به بیهق ، سبزوار کنونی) ، محدّثی بزرگ بوده است که در نشـر مذهب شافعی ، تلاش فراوانی نمود و تألیفات بسیاری دارد که از مهم ترین آنهاست : السـنن الکُبری ، السنن الصُغری و شُعب الإیمان . وی از مشهورترین شاگردان حاکم نیشابوری است (ر . ک : الأنساب ، ج ۱ ، ص ۴۳۸ ؛ سیر أعلام النبلاء ، ج ۱۸ ، ص ۱۶۳ ، ش ۸۶ ؛ طبقات الحفّاظ ، ص ۴۵۲ ، ش ۹۸۱) .

ص: ۸۱

است که مالک بن انس و یحیی بن سعید قطان نیز چنین بوده اند . (۱) نگارنده ، در کتاب های مصطلح الحدیث هیچ مخالفی نیافت که در ردّ آنچه که خطیب بدان جزم پیدا کرده ، سخنی گفته باشد . بنا بر این ، ظاهرا مقبولیت تعدیل در صورت مذکور ، امری قابل قبول تلقّی گردیده است . با توجّه به این ، باید دید چه فرقی است بین زمانی که علم به این شیوه از گفته خودِ آن راوی عادل حاصل گردد با زمانی که علم به طریقه مزبور ، از سیره عملی وی کشف شده باشد؟ بخصوص آن که سیره چنین راوی ای ، مشهورِ بین محدّثان باشد . البته در این که اوّلی تعدیل صریح و لفظی است و دومی ، تعدیل غیر صریح و عملی ، جای هیچ گونه تردید نیست ؛ امّا به نظر می رسد که در اثر ، هیچ فرقی با یکدیگر ندارند ؛ زیرا اطمینانی که از سیره عملیِ راوی حاصل می شود ، از اطمینانی که از گفته خود وی حاصل می شود ، چندان کم تر نیست ، بویژه در صورت اشتهارِ آن سیره . آنچه که تا کنون در مورد ثبوت تعدیل به کیفیت مزبور گفته شد ، در صورتی بود که یک عادل ، راوی باشد ؛ لیکن چنانچه دو عادل ، به کیفیت مزبور از کسی روایت کنند ، جمهور محدّثان ، باز هم آن را برای تعدیل ، کافی ندانسته اند ، چنان که کلام خطیب در تصریحِ به این مطلب ، پیش از این ذکر شد ، و بر عکس ، نزد کسانی که در مقابل جمهور محدّثان ، روایت یک عادل را نیز کافی می دانستند ، به طریق اُولی روایت دو عادل ، موجب تعدیل می گردد ؛ امّا برخی از محدّثان (مانند دارَ قُطنی ۳۰۶ ۳۸۵ ق (۲)) ، اگر چه روایت یک عادل را مانند جمهور ، برای تعدیل کافی

.

۱- .فتح المغیث ، العراقی ، ص۱۶۲ .

۲- .برای آگاهی از شرح حال وی ، ر . ک : فصل ششم ، ص ۲۵۳ .

ص: ۸۲

ندانسته اند ؛ لیکن بر کافی بودن روایت دو عادل برای ثبوت تعدیل ، تصریح کرده اند ؛ بلکه ابن موّاق ، علاوه بر دار قُطنی ، آن را به بزّار و اکثر اهل حدیث نسبت داده است . (۱) و امّا ذهبی ، کافی بودن روایت بیش از دو نفر به این شیوه برای تعدیل را (چنان که پیش از این ، در طریقه چهارم گفته شد) ، به جمهور محدّثان نسبت داده است و ابن حجر ، با افزودن قیدی ، سخن ذهبی را کلامی حق و درست دانسته است . ۷ . دیدگاه ابن حِبّان . از نظر ابن حبّان ، عدالت راوی ای که مجهول باشد ، یعنی نه جرح شده و نه تعدیل ، با دو شرط اثبات می شود : اوّل آن که هم راویِ از شخص مجهول ، و هم کسی که شخص مجهول از او روایت کرده (مروی عنه) ، هر دو ثقه باشند ؛ و دوم آن که شخص مجهول الحال ، حدیث مُنکری را روایت نکرده باشد . (۲) این راه را می توان از ملحقات طریق کسانی دانست که مجرّد روایت یک عادل را برای ثبوت عدالت مروی عنه ، کافی دانسته اند ، با این تفاوت که دو شرط به آن افزوده شده است . ۸ . عمل عالم و فتوای وی بر وفق حدیث . بین علما اختلاف است که آیا عمل و فتوای عالمی بر وفق مدلول حدیثی ، به منزله تصحیح آن حدیث توسط وی و حکم به عدالت راویان آن حدیث هست یا نه . اغلب علما (مانند : ابن صلاح ، نووی ، عراقی و سیوطی) عمل و فتوای عالمی را بر وفق حدیث ، نشان دهنده عدالت راوی ندانسته اند . خلاصه دلیل آنها این است که عمل عالم ، مجمل است و حکایت تامّی از مستند عالم ندارد ؛ زیرا حتی در صورتی که عالمی حدیثی را در بابی از ابواب فقهی کتابش ذکر کند و مطابق آن فتوا

.

۱- .فتح المغیث ، السخاوی ، ج۱ ، ص۳۵۱ .

۲- .ر .ک : لسان المیزان ، ج۱ ، ص۲۱ ؛ فتح المغیث ، السخاوی ، ج۱ ، ص۳۴۶ ؛ فتح المنّان بمقدمه لسان المیزان ، ص ۲۱۲ .

ص: ۸۳

بدهد ، باز هم نمی توان گفت که وی ، آن حدیث را صحیح و راویان آن را عادل می دانسته است ، به دلیل این که ممکن است ذکر آن حدیث در مقام مزبور و استشهاد وی به آن ، به واسطه واضح تر بودن دلالت آن حدیث بر مراد و مقصود ، و یا اختصار دلالت آن بر مقصود باشد و دلیل اصلی وی ، اجماع یا قیاس یا نصّی از قرآن کریم باشد و بر فرض که از قراینی خارجی کشف گردد که تنها دلیل وی همان حدیث بوده ، ممکن است عالم مزبور ، با اعتقاد به ضعف آن حدیث ، از روی احتیاط ، بر وفق آن فتوا داده است ، و یا اصلاً از کسانی باشد که به خبر ضعیف نیز عمل می کنند ، مانند : احمد بن حنبل و ابو داوود (۲۰۲ ۲۷۵ ق) . (۱) در مقابل ، برخی معتقدند که با حصول شرط و یا شرایطی ، طریقه مزبور ، طریقه ای صحیح برای کشف عدالت است . خطیب بغدادی ، انحصار عمل عالم مزبور را به احادیث عادلان ، شرط لازم برای استفاده تعدیل در این طریقه دانسته است (۲) و غزّالی (۴۵۰ ۵۰۵) (۳) ، شرط لازم را عدم امکان حمل عمل عالم بر احتیاط و یا عمل به دلیل دیگری که با مدلول حدیث موافق باشد دانسته است (۴) و ابن کثیر (۷۰۰ ۷۷۴) (۵) ، شرط لازم را عدم وجود حدیث دیگری هم مضمون و هم دلالت با

.

۱- .برای آگاهی از شرح حال وی ، ر . ک : فصل ششم ، ص ۲۴۳ .

۲- .ر .ک : الکفایه فی علم الروایه ، ص ۹۲ .

۳- .ابو حامد محمّد بن محمّد غزالی طوسی ، فقیه و از علمای دانش اصول است و کتاب المستصفی فی علم الأُصول وی در این علم ، معروف و متداول است . وی نزد امام الحرمین ابو المعالی جوینی شاگردی کرده ، فقه را فرا گرفت (ر . ک : طبقات الشافعیه ، إسنوی ، ج ۲ ، ص ۲۴۲) .

۴- .المستصفی فی علم الأُصول ، ص۱۲۹ .

۵- .عماد الدین ابو الفداء إسماعیل بن عمر بن کثیر بن ضوء بُصْرَوی (منسوب به بُصری ، شهری در شرق دمشق) ، مشهور به ابن کثیر ، مورّخ ، مفسّر ، محدّث و فقیه بسیار با منزلتی بوده است و صاحب تألیفات متعدّد و مفید مانند : البدایه و النهایه ، تفسیر ابن کثیر ، جامع المسانید ، إختصار علوم الحدیث ... است و نزد بزرگانی چون مِزّی و ابن تیمیه ، شاگردی کرده است (ر . ک : طبقات الحفّاظ ، ص ۵۵۹ ، ش ۱۱۶۳ ؛ النجوم الزاهره ، ج ۱۱ ، ص ۱۲۳) .

ص: ۸۴

این حدیث ، و احتجاج عالم در مقام فتوا و یا حکم به آن و یا استشـهاد وی به آن حدیث به هنگام عمل بر وفق مقتضای آن دانسـته است . (۱) لیکن بـا دقّت در آنچه که پیش از این در بیان اجمال عمل عالم گفته شـد ، به خوبی می توان دریافت که حتی با وجود چنین شـرایطی ، باز هم این طریقه ، بیان کننده عدالت راوی نیست . (۲) ۹ . تعدیل به ابهام . مراد از این طریقه آن است که آیا اگر راوی ای ثقه ، بـدون ذکر نام کسـی که از وی روایت کرده ، او را تعدیل کند ، مثل آن که بگوید : «حدّثنی الثقه» ، می توان آن را برای تعدیل آن شـخص (یعنی مروی عنه) ، کافی دانست و روایت او را پذیرفت یا نه؟ در این زمینه ، سه نظریه ابراز گردیده است : الف) اغلب محدّثان و علما ، این نوع از تعدیل را کافی ندانسـته اند ، گرچه راویِ ثقه بگوید : «کلّ من رویت عنه ثقه و إن لم أسمه ؛ هر کس که من از او روایت کنم ، ثقه است ، اگر چه نـامش را نـبرم» ؛ زیرا ممکن است کسـی که به این طریق ، توسط راویِ ثقه تعـدیل شده است ، در صورت فاش شدن نامش نزد دیگران ضـعیف و مجروح باشد ؛ بلکه ذکر نکردن نام وی موجب تردید شده ، احتمال مجروح بودن وی را تقویت می کند . (۳) ب) در مقابل قول یاد شـده ، برخی گفته اند همان گونه که اگر عادل مزبور ، نام کسـی را که از او روایت کرده (یعنی مروی عنه) ذکر کنـد ، تعـدیل وی پذیرفته می شود ، تعدیل به کیفیت مزبور نیز کافی است و خبری که چنین راویِ مبهمی نقل کرده ، پذیرفته می شود ؛ زیرا راویِ تعدیل کننده ، در هر دو حالت (یعنی حالت

.

۱- .الباعث الحثیث ، ص۹۸ .

۲- .برای اطّلاع بیشتر ، ر .ک : مقـدمه ابن الصـلاح ، ص۸۹ ؛ تـدریب الراوی ، ج ۱ ، ص ۱۷۱ ۱۷۲ ؛ فتح المغیث ، السـخاوی ، ج ۱ ، ص ۳۴۱ ۳۴۲ .

۳- .الکفـایه فی علم الروایه ، ص۹۲ ؛ مقدمه ابن الصـلاح ، ص۸۸ ؛ فتح المغیث ، السـخاوی ، ج ۱ ، ص۳۳۸ ۳۳۹ ؛ تدریب الراوی ، ج ۱ ، ص۱۶۹ ؛ فتح المنان بمقدمه لسان المیزان ، ص ۲۱۲ .

ص: ۸۵

مبحث دوم : نشانه های جرح راوی

تعیین و حالت ابهام گویی) ، مأمون و مورد اعتماد است . این قول به ابوحنیفه نسبت داده شده است (۱) و برخی از حنفیه ، قبول کردن را مقیّد به موردی دانسته اند که فرد تعدیل شده به این کیفیت ، از رجال سه قرن اوّل باشد و این به جهت حدیثی است که در فضیلت رجال سه قرن اوّل از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است . (۲) ج) برخی از محقّقان (مانند امام الحرمین جوینی / ۴۱۸ ۴۷۸) ، (۳) تفصیلْ قائل شده و گفته اند که اگر تعدیل به گونه مبهم از سوی مجتهدی مانند مالک و شافعی صورت بگیرد ، در حقّ کسانی که در مذهب خود از او تقلید می کنند ، کفایت می کند و برای دیگران کفایت نمی کند . (۴)

مبحث دوم : نشانه های جرح راویجرح راوی از نظر جمهور محدّثان و علما ، به همان راه های اوّل و دوم و سومی که عدالت راوی ثابت می گردید ، ثابت می شود (۵) ، جز آن که علی رغم ظاهر عبارات علما در کتاب های مصطلح الحدیث ، در ثبوت جرح راوی به قول یک نفر ، هیچ گونه اختلافی بین اهل علم و حدیث وجود ندارد ، به خلاف اثبات عدالت راوی که چنان که پیش تر گفته شد عدّه ای معتقد به عدم اثبات آن به قول یک نفر شده اند . توضیح مطلب آن که ابن صلاح ، به هنگام طرح اختلاف علما در اثبات

.

۱- .فتح المغیث ، السخاوی ، ج۱ ، ص۳۳۸ .

۲- .قواعد فی علوم الحدیث ، ص۲۱۵ .

۳- .ابو المعالی عبد الملک بن عبد اللّه بن یوسف جوینی نیشابوری ، فقیه ، متکلّم و از علمای اصول بوده است (ر . ک : العبر ، ج ۳ ، ص ۲۹۳ ؛ طبقات الشافعیه ، اِسنوی ، ج ۱ ، ص ۴۰۹) .

۴- .فتح المغیث ، السخاوی ، ج۱ ، ص۳۳۹ ؛ تدریب الراوی ، ج۱ ، ص۱۶۹ .

۵- .راه اوّل ، «بررسی احوال و کردار راوی» بود . راه دوم ، «تصریح دو عادل بر عدالت راوی» بود که در بحث فعلی می شود : «تصریح دو عادل بر جرح راوی» و صراحت در جرح ، فقط به معنای استعمال الفاظ صریح جرح ، مانند «ضعیف» نیست ، بلکه در مواردی سبب جرح نیز باید ذکر شود که إن شاء اللّه ، تفصیل آن را در مانع سوم از بحث «موانع پذیرش جرح» ذکر خواهیم کرد . راه سوم نیز «شهرت داشتن به عدالت» است که در بحث فعلی می شود : «شهرت داشتن به جرح» .

ص: ۸۶

عـدالت راوی به قول یک نفر گفته است : اختلفوا فی أنّه هل یثبت الجرح والتعـدیل بقول واحـد أو لا بد من اثنین؟ (۱) علما در این که آیا جرح و تعـدیل به قول یک نفر ، ثابت می شود یا چاره ای از قول دو نفر نیست ، اختلاف نظر دارنـد . بعـد از ابن صـلاح نیز سایر علما ، این مسئله را همین گونه طرح کرده اند (۲) . اختلاف در اثبات عدالت راوی به قول یک نفر را پیش از این ذکر کردیم ؛ امّا چنـان که ملاحظه می شود ، ابن صـلاح و نیز سـایر علمـای بعـد از وی ، موضع اختلاف را در عبارات خود به اثبات جرح نیز تعمیم داده انـد ، در حالی که ظاهرا در اثبات جرح به قول یک نفر ، جای هیـچ تردیـدی نیست و موضع اختلاف ، منحصـر به اثبات عـدالت راوی است ؛ زیرا مورد اختلاف بودن در جرح ، مستلزم رأیی می گردد که به یقین ، هیـچ یک از محدّثان و اهل علم ، آن را نمی پذیرنـد ، به این بیان که اگر بگوییم عـدّه ای علاوه بر آن که تعدیل را از کم تر از دو نفر نپذیرفته اند ، جرح را نیز از کم تر از دو نفر نپـذیرفته انـد ، نـتیجه اش آن می شود که اگر راوی ای را یـک نفر جرح کنـد ، عـدّه مزبور ، به این جرح ، اعتنـا نکننـد و روایت راویِ مزبور را بپذیرنـد و همین عدّه ، اگر راوی ای را یک نفر تعدیل کند ، روایت او را نپذیرند ؛ زیرا فرض بر آن است که این عدّه ، روایت راوی ای را می پذیرند که حدّاقل دو نفر او را تعدیل کرده باشند . بنا بر این ، چگونه ممکن است بگوییم عدّه ای روایت کسـی را که یـک نفر او را تعـدیل کرده ، نپـذیرفته انـد و همین عـدّه ، روایت کسـی را که حتی یـک نفر او را جرح کرده ، پـذیرفته انـد؟! آیا کسـی می توانـد ادّعا کنـد که محدّثی دارای چنین رأیی بوده ، در حالی که جمهور محدّثان ، حتی روایت راویِ مجهولی را که جرحی و تعدیلی در حقّ وی ثابت نشده است ، نپذیرفته اند تا چه رسد به آن که یک عادل ، وی را جرح

.

۱- .مقدمه ابن الصلاح ، ص۸۷ .

۲- .ر .ک : فتح المغیث ، العراقی ، ص ۱۵۱ ؛ فتح المغیث ، السخاوی ، ج ۱ ، ص ۳۱۸ ؛ تدریب الراوی ، ج ۱ ، ص ۱۶۸ .

ص: ۸۷

مبحث سوم : نشانه های ضبط راوی

کرده باشد . بنا بر این ، به نظر می رسد که تعمیم مزبور از ابن صلاح ، به خاطر عدم دقّت لازم صورت پذیرفته و مؤلّفان بعد از وی نیز بدون توجّه از وی متابعت کرده اند . (۱) مسئله دیگر آن که اثبات جرح راوی از طریق عکس راه هشتم از نشانه های عدالت راوی ، یعنی مخالفت عمل و فتوای عالمی با حدیثی ، به عنوان یک راه باطل برای اثبات جرح راوی در کتاب های مصطلح الحدیث ، طرح شده و به ردّ آن پرداخته شده است و ظاهرا هیچ قائلی ندارد و تنها از باب دفع توهّم به ذکر آن پرداخته شده است . توضیح مطلب آن که ممکن است برخی توهّم کنند که مخالفت عمل و فتوای عالمی با یک حدیث ، به منزله تضعیف و قدح آن حدیث و راویان آن است ؛ امّا در پاسخ به این توهّم گفته شده که مخالفت مزبور ، ممکن است به خاطر معارضه دلیل دیگری باشد که نزد عالم مزبور ارجح از آن حدیث بوده است ؛ مانند وجود حدیث معارض و حدیث ناسخ ، و یا قیاسی که آن عالم ، عمل کردن به آن را بهتر از عمل کردن به آن حدیث دانسته است . بنا بر این ، با وجود چنین احتمالاتی ، مخالفت عمل عالم با حدیثی و ترک عمل کردن به آن ، دلیل بر قدح و ضعف آن حدیث و جرح راویان آن توسط عالم مزبور نیست و منافاتی با اعتقاد آن عالم به صحّت آن حدیث و عدالت راویان آن ندارد . (۲)

مبحث سوم : نشانه های ضبط راویضبطِ راوی از راه های ذیل به اثبات می رسند : ۱ . مقایسه . در این طریق ، روایات راوی با روایات راویانی که ضبط و اتّقان آنان

.

۱- .ر .ک : نظریه نقد الرجال ، ص۱۴۸ ۱۵۰ .

۲- .الکفایه فی علم الروایه ، ص۱۱۴ ؛ مقدمه ابن الصلاح ، ص۸۹ ؛ الباعث الحثیث ، ص۹۹ ؛ فتح المغیث ، السخاوی ، ج۱ ، ص۳۴۱ ؛ تدریب الراوی ، ج۱ ، ص۱۷۱ .

ص: ۸۸

مشهور و محرز است ، مقایسه می شود که اگر همه و یا غالب روایات وی با روایات آنان در لفظ و معنا ، و یا حدّاقل در معنا موافقت داشت ، وی «ضابط» است و مخالفت های اندک ، مضر برای ضبط نیست و بر عکس ، اگر همه و یا غالب روایات وی با روایات عدّه مزبور مخالفت داشت ، عدم ضبط وی کشف می گردد . (۱) ۲ . امتحان و آزمایش راوی (۲) . از این راه ، در صورتی می توان استفاده کرد که ضبط راوی به شیوه حفظ روایات باشد نه نوشتن آنها ، بدین صورت که در سند و متن چند حدیث ، تغییراتی داده شود ، مانند آن که سند چند حدیث را به متن چند حدیث دیگر متّصل کنند و متن آن چند حدیث را به اسناد چند حدیث اوّل (چنان که محدّثان ، بخاری را به هنگام ورودش به بغداد ، این گونه امتحان کردند) و سپس در مورد صحّت احادیث تغییر داده شده از وی ، سؤال شود تا ببینند آیا متوجّه تغییرات مزبور می شود یا نه . البته واضح است که طریقه کشف ضبط راوی از راه فوق ، در صورت معاصر بودن وی امکان پذیر است . بنا بر این ، طریقه فوق ، منحصر به عصر متقدّمان است . ۳ . شهرت داشتن (استفاضه) به ضبط . پیش تر در بیان نشانه های عدالت راوی گفته شد که یکی از راه های ثبوت عدالت راوی ، همین طریقه است و توضیح لازم ، داده شد . بنا بر این ، به طریق اُولی ، ضبط راوی نیز از این طریق ، قابل اثبات است . ۴ . تصریح حدّاقل یک عادل . پیش از این گفته شد که عدالت راوی به این طریق قابل اثبات است . بنا بر این ، به طریق اُولی ، ضبط راوی نیز به این طریق ، قابل اثبات است ؛ اگر چه در کتاب های مصطلح الحدیث ، متعرّض اثبات ضبط راوی به این طریق و طریقی که پیش از این ذکر شد ، نشده اند و شاید این به جهت وضوح مطلب بوده است ؛ زیرا اصولاً هر صفتی از دو طریق اخیر ، قابل اثبات است .

.

۱- .مقدمه ابن الصلاح ص۸۶ ؛ فتح المغیث ، العراقی ، ص ۱۵۵ ؛ فتح المغیث ، السخاوی ، ج۱ ، ص۳۲۸ ؛ تدریب الراوی ، ج۱ ، ص۱۶۶ .

۲- .فتح المغیث ، السخاوی ، ج۱ ، ص۳۲۸ .

ص: ۸۹

مبحث چهارم : راویان مجهول

مبحث چهارم : راویان مجهولمراد از راویان مجهول ، راویانی هستند که هویّت آنان ناشناخته مانده و تنها نام آنها را می دانیم و یا هویّت آنها شناخته شده ، لیکن از حال آنان ، از جهت عدالت ، بی خبریم و یا حتی می دانیم که از جهت ظاهر ، عادل اند ؛ لیکن به سبب آن که کسی آنها را تعدیل نکرده ، از عدالت باطنی آنها بی خبریم . از دسته اوّلِ راویان مجهول ، به «مجهول العین» تعبیر شده است و از دسته دوم ، به «مجهول العداله ظاهرا و باطنا» تعبیر شده است و از دسته سوم به «مستور» . (۱) در این گفتار بر آنیم که ابتدا مراد از جهالت نسبت به هویت و شخصیت راوی را بیان کنیم و سپس ، اقوال محدّثان را در پذیرش و عدم پذیرش هر یک از سه دسته مذکور ، بررسی نماییم ؛ اگر چه با توجّه به مطالبی که در دو بحث «شرایط راوی» و «نشانه های عدالت راوی» گفته شد ، می توان نوع آرای علما را در این بحث ، حدس زد ؛ لیکن فایده تفصیل این بحث ، تطبیق عملیِ دو بحث مزبور و بیان نکته هایی است که در کتاب های مصطلح الحدیث نیز به هنگام طرح مستقل این بحث ، بیان شده است و برای سهولت بحث ، آرا و مطالب مربوط به هر یک از سه دسته راویان مجهول را جداگانه طرح می نماییم .

الف) راویان مجهول الذاتتفسیری که جمهور علما برای جهل به هویت راوی ذکر کرده اند ، آن است که

.

۱- .تقسیم راویان مجهول به سه دسته مزبور ، تقسیم جمهور علماست ؛ لیکن ابن حجر در شرح النخبه (ص ۹۹) دو دسته اخیر را که جهالت به حال آنان تعلّق گرفته ، در یک دسته قرار داده و آن را «مستور» نامیده است . بنا بر این ، از نظر وی ، مجهولِ مستور ، مجهولی است که به سبب عدم وجود توثیق برای وی ، به عدالت باطنیِ وی علم پیدا نکرده ایم ؛ چه عدالت ظاهریِ وی محرز گردیده باشد ، و چه آن هم محرز نگردیده باشد و به نظر می رسد که مناسب تر با وضع کتاب های رجالی از حیث عمل ، همین تقسیم باشد ؛ زیرا در اکثر کتاب های رجالی ، بین دو دسته اخیر ، تفکیکی صورت نپذیرفته است ، اگر چه تقسیم سه گانه جمهور ، از حیث نظری دقیق تر است .

ص: ۹۰

تنها یک راوی به نقل روایت از راویِ مجهول پرداخته باشد و به کسب علم ، اشتهار نداشته باشد (۱) و شناخت هویت راوی را به آن دانسته اند که حدّاقل دو نفر یا بیشتر از مشهوران به علم ، از وی نقل روایت کنند ، اگر چه به واسطه این امر ، عدالت راوی ثابت نمی گردد و حال وی ، همچنان مجهول است (۲) . در مقابل ، حنفیه معیار مزبور را نپذیرفته اند و معیار جهالت را آن دانسته اند که از راویِ مجهول ، یک یا دو حدیث نقل شده باشد و عدالت وی نیز مجهول باشد ؛ چه یک نفر از وی روایت کرده باشد یا دو نفر و یا بیشتر از دو نفر . (۳) بنا بر این، حنفیه، جهلِ به هویت را با تعداد احادیث روایت شده از راوی مرتبط دانسته اند ، نه عدد راویان از وی ، بر خلافِ جمهور محدّثان که جهلِ به هویت را با تعداد راویانِ از راوی مرتبط دانسته اند نه عدد روایات نقل شده از وی . با توجه به فرق مزبور ، راوی ای که بیش از دو حدیث از وی نقل شده ، امّا فقط از طریق یک راویِ دیگر باشد ، نزد جمهور محدّثان ، مجهول است و نزد حنفیه ، غیر مجهول . در پذیرش و عدم پذیرش روایت راوی ای که هویت وی مجهول است ، مطابق تفسیری که جمهور برای جهلِ به هویت ذکر کرده اند ، شش دیدگاه وجود دارد : ۱ . عدم پذیرش روایت راوی ، مطلقا . این قول مطابق قاعده ، منسوب به جمهور علماست (۴) ، به دلیل آن که معیار قبول روایت از راوی نزد جمهور ، تحقّق دو

.

۱- .الکفایه فی علم الروایه ، ص۸۸ ؛ مقدمه ابن الصلاح ، ص۹۰ ؛ فتح المغیث ، السخاوی ، ج۱ ، ص۳۴۴ ؛ تدریب الراوی ، ج۱ ، ص۱۷۲ ۱۷۳ ؛ معجم علوم الحدیث النبوی ، ص۲۰۱ .

۲- .الکفایه فی علم الروایه ، ص۸۸ ؛ فتح المغیث ، السخاوی ، ج۱ ، ص۳۵۰ ؛ تدریب الراوی ، ج۱ ، ص۱۷۳ . در مقدمه ابن الصلاح (ص ۹۰) ، در رفع جهل از هویت به این نحوه مناقشه نابه جایی شده است و گمان شده که بخاری و مسلم ، نقل روایت یک نفر را برای رفع جهالت ، کافی دانسته اند و نویسنده ، شاهدی را نیز به گمان خود بر این مدّعا اقامه کرده است ؛ لیکن نووی در ردّ مناقشه وی ، پاسخ مناسبی داده که اغلب اهل علم ، آن را پسندیده اند (ر.ک : إرشاد طلاب الحقائق ، ص۱۱۳ ؛ تدریب الراوی ، ج۱ ، ص۱۷۳) .

۳- .قواعد فی علوم الحدیث ، ص۲۰۷ .

۴- .تدریب الراوی ، ج۱ ، ص۱۷۳ ؛ فتح المغیث ، السخاوی ، ج۱ ، ص۳۵۰ ؛ نظریه نقد الرجال ، ص۱۵۴ ۱۵۵ .

ص: ۹۱

وصف عدالت و ضبط در وی است و در راوی ای که هویت وی مجهول باشد ، این دو وصف ، محرز نگردیده است ؛ زیرا راویانی که هویت آنان مجهول است ، حال آنان (از جهت عدالت و ضبط) نیز مجهول است . ۲ . پذیرفتن روایت راوی ، مطلقا . این قول به کسانی نسبت داده شده که بجز مسلمان بودن ، شرطی را برای قبول روایت از راوی لازم ندانسته اند (۱) و ابن موّاق ، آن را به حنفیه نسبت داده است (۲) ؛ زیرا آنها بین کسی که یک نفر از او روایت نقل کرده با کسی که بیش از یک نفر از او روایت نقل کرده ، فرقی قائل نشده اند (۳) . علاوه بر این ، چنان که پیش تر گفته شد ، حنفیه ، عدالت را تنها به اظهار اسلام و سلامت مسلمان از فسق آشکار ، تفسیر کرده اند . بنا بر این ، مسلمان مجهول نیز نزد آنان ، عادل است و روایت وی ، پذیرفته می شود و عجیب آن که نووی در مقدّمه شرح صحیح مسلم ، احتجاج به روایت راوی ای را که هویت وی مجهول است ، به بسیاری از محقّقان نسبت داده است (۴) . نیز این امر ، لازمه قول کسانی است که مجرّد

.

۱- .فتح المغیث ، السخاوی ، ج ۱ ، ص ۳۴۶ ؛ تدریب الراوی ، ج ۱ ، ص ۱۷۲ .

۲- .فتح المغیث ، السخاوی ، ج ۱ ، ص ۳۴۶ .

۳- .تهانوی در قواعد فی علوم الحدیث (ص ۲۰۷) ، به نقل از قفو الأثر ، مذهب حنفیه را در قبول روایت از راویانی که هویت آنان مجهول است بر خلاف ابن موّاق که به حنفیه ، بی هیچ شرطی نسبت پذیرش روایت را داده چنین بیان کرده است که اگر راوی از کسانی باشد که حدیث وی در قرن دوم ، ظهور و انتشار یافته است ، در این صورت ، حدیث وی به شرط آن که سلف (گذشتگان) به صحّت حدیثی که وی روایت کرده ، شهادت داده باشند و یا حدّاقل از طعن در حدیث وی سکوت کرده باشند ، حدیث وی پذیرفته می شود ؛ اما اگر حدیث وی را رد کرده باشند ، ردّ حدیث وی واجب است ، و اگر برخی از سَلَف ، حدیث وی را قبول کرده باشند و برخی دیگر رد کرده باشند ، حدیث وی با اجتماع دو شرط پذیرفته می شود : اوّل آن که راویان ثقه از وی روایت کرده باشند ؛ دوم آن که قیاسی با حدیث وی موافقت داشته باشد . بنا بر این ، اگر در صورت مزبور (یعنی حال اختلاف سلف) ، هر دو شرط مذکور و یا یکی از آنها مفقود باشد ، حدیث وی رد می گردد ؛ و اگر حدیث وی در قرن دوم ، اشتهار نیافته باشد ، فقط در قرن سوم عمل کردن به آن جایز است نه بعد از آن .

۴- .شرح صحیح مسلم ، ج ۱ ، ص ۱۴۰ .

ص: ۹۲

روایت کردن یک عادل را از راوی ای ، تعدیل وی دانسته اند . ۳ . پذیرفتن روایت وی در صورتی که راویِ منفرد از راویِ مجهول ، از راویانی باشد که از غیرِ عادلان روایت نمی کند ؛ مانند : عبدالرحمان بن مهدی ویحیی بن سعید قطان . این قول ، مورد تأیید جمعی از عالمان اصولی است ؛ زیرا آنان ، روایت عادلی را با وصف مزبور از یک راوی ، به منزله تعدیل عملی و غیر صریح دانسته اند . (۱) ۴ . قبول روایت وی در صورتی که علاوه بر آن که یک نفر از وی روایت کرده ، یکی از ائمه جرح و تعدیل نیز وی را تزکیه کرده باشد . این قول ، مورد تأیید ابن قطان است (۲) و برخی مانند ابن حجر و ابن رشید ، حکم به صحّت آن کرده اند (۳) و حتی سخاوی گفته است که نقل حدیث شیخین (بخاری و مسلم) از برخی راویان که تنها یک نفر از آنان روایت نقل کرده ، برهمین مبناست (۴) و سپس ، نام عدّه ای از این راویان را به همره راویِ منفرد از آنان ذکر کرده و گفته است : این عده ، با آن که از هر یک از آنان ، تنها یک نفر نقل روایت کرده ، توثیق شده اند و هیچ یک از ائمه جرح و تعدیل ، به جهالت آنان حکم نکرده است . (۵) ۵ . پذیرش روایت وی در صورتی که به اموری چون : زهد و شجاعت و یا ادب ، مشهور باشد . این قول به ابن عبدالبر نسبت داده شده است (۶) و به نظر می رسد که وی ، چنین شهرتی را نشان از عدالت راوی می داند . بنا بر این ، از نظر وی در این صورت ، مانعی از پذیرش روایت وجود ندارد .

.

۱- .فتح المغیث ، السخاوی ، ج ۱ ، ص ۳۴۶ ۳۴۷ ؛ تدریب الراوی ، ج ۱ ، ص ۱۷۲ .

۲- .فتح المغیث ، السخاوی ، ج ۱ ، ص ۳۴۷ ؛ تدریب الراوی ، ج ۱ ، ص ۱۷۲ .

۳- .شرح النخبه ، ص ۹۹ ؛ فتح المغیث ، السخاوی ، ج ۱ ، ص ۳۴۷ و ۳۴۹ ؛ تدریب الراوی ، ج ۱ ، ص ۱۷۲ .

۴- .فتح المغیث ، السخاوی ، ج ۱ ، ص ۳۴۷ .

۵- .همان ، ج ۱ ، ص ۳۴۷ ۳۴۸ .

۶- .تدریب الراوی ، ج ۱ ، ص ۱۷۲ ؛ فتح المغیث ، السخاوی ، ج ۱ ، ص ۳۴۷ .

ص: ۹۳

۶ . قبول روایت وی با تحقّق دو شرط . با لحاظ این نکته که فرض چنین است که راوی ای که هویتش مجهول است ، جرح نیز نگردیده است دو شرط هم باید در وی باشد تا روایت او پذیرفته شود : اوّل آن که راویِ از وی و نیز کسی که وی از او روایت کرده ، هر دو ثقه باشند ؛ و دوم آن که حدیث منکری را روایت نکرده باشد (۱) . این قول مذهب ابن حبّان است که پیش از این بیان شد . با توجّه به اقوالی که نقل گردید ، می توان دریافت که به غیر از قول اوّل که قائلان آن ، جمهورِ محدّثان بودند ، صاحبان اقوال دیگر ، راوی ای را که تنها یک نفر از او روایت نقل کرده و هویتش معلوم نیست ، با وجود شرایط دیگری که به بیان آنها پرداختیم ، اصلاً مجهول نمی دانند و حتی صاحبان قول دوم ، بی هیچ شرطی وی را مجهول ندانسته ، بلکه در شمارِ راویان مقبول الحدیث دانسته اند . در مجموع ، چنین به نظر می رسد که در میان اقوال گذشته ، قول چهارم پسندیده تر است ، چنان که شواهدی نیز بر صحّت این قول از سخاوی نقل گردید ؛ زیرا حکم به وثاقت راوی از جانب یکی از ائمه جرح و تعدیل ، سبب رفع جهالت از حال راوی می گردد و با رفع جهالت از حال وی ، نقصانی هم که از ناحیه انفراد یک راوی برای رفع جهالت از هویت راویِ مجهول وجود دارد ، جبران می گردد .

ب) راویان مجهول الحالوضعیت این دسته از راویان مجهول ، بهتر از نوع سابق است ؛ زیرا این عدّه از راویان مجهول ، راویانی هستند که جهالت از هویت آنان به واسطه نقل روایت حدّاقل دو نفر از آنان ، برطرف شده است ، لیکن حال آنان از جهت عدالت ، چه ظاهری و چه باطنی ، معلوم نشده است . پس چنین افراد مجهولی نسبت به کسانی که جهالت ، حتی از هویت و شخصیت آنان نیز رفع نگردیده ، وضعیت بهتری دارند . مراد از عدالت ظاهریِ راوی ، رفتار ظاهری وی است که فسق آشکاری از

.

۱- ر .ک : لسان المیزان ، ج ۱ ، ص ۲۱ ؛ فتح المغیث ، السخاوی ، ج ۱ ، ص ۳۴۶ .

ص: ۹۴

وی سر نزده باشد و این ، با مشاهده ظاهر رفتار و کردار راوی معلوم می شود و مراد از عدالت باطنی ، سیره باطنیِ راوی است که غالبا از انظار ، پوشیده است و این با امتحان راوی و تصریح ائمه جرح و تعدیل ، معلوم می گردد . بین محدّثان ، در پذیرش روایتِ چنین اشخاصی ، همان دیدگاه هایی وجود دارد که پیش از این ، در مورد قبول روایت راویانی که هویتشان مجهول است ، نقل گردید ، با این تفاوت که باید قول ششم را حذف کرد و در عوض ، به قائلان قول دوم که قائل به پذیرش روایت راویِ مجهول به نحو اطلاق بودند ابن حبّان و دار قُطنی و بزّار و برخی دیگر را نیز افزود ؛ زیرا آنها روایت دو عادل را از یک راوی ، نه تنها موجب رفع جهالت از هویت راوی می دانند ؛ بلکه موجب رفع جهالت از حال راوی و اثبات عدالت وی نیز دانسته اند .

ج) راویان مجهول در باطنوضعیت این دسته از راویان مجهول که از آنان به مستور تعبیر می شود بهتر از دو دسته قبل است ؛ زیرا این عدّه ، راویانی هستند که نه تنها جهالت از هویت آنان به واسطه روایت دو نفر یا بیشتر زایل گردیده ؛ بلکه عدالت ظاهریِ آنان نیز محرز گردیده و تنها عدالت باطنی آنان ، به واسطه عدم وجود توثیق ، احراز نشده است . بین محدّثان و علما در پذیرش روایت چنین افرادی ، چهار قول وجود دارد : ۱ . ردّ روایت مستور ، مطلقا . این قول ، نظر اغلب محدّثان است (۱) ؛ زیرا عدالت ، ملاک قبول روایت است و عدالت مستور با تفسیری که جمهور از عدالت کرده اند محرز نشده است و عدالت ظاهری برای قبول روایت ، کافی نیست . ۲ . قبول روایت مستور ، مطلقا . زیرا قبول اخبار ، مبنی بر حسن ظن به راوی است و شناخت عدالت باطنی نیز امری دشوار است . بنا بر این ، به شناخت عدالت ظاهری اکتفا می گردد . این قول ، منسوب به برخی از شافعیان است و سُلیم بن

.

۱- .مقدمه ابن الصلاح ، ص۸۹ ؛ نظریه نقد الرجال ، ص۱۶۷ ۱۶۸ .

ص: ۹۵

ایوب رازی (۱) به صحّت این قول ، جزم پیدا کرده است (۲) . ابن صلاح نیز ظاهرا آن را مورد تأیید خود قرار داده ؛ زیرا بعد از نقل این قول گفته است : به نظر می رسد که در بسیاری از کتاب های حدیثیِ مشهور در مورد برخی از راویانی که عهد آنان گذشته و دانستن عدالت باطنی آنان میسّر نیست ، مطابق این رأی عمل شده است . (۳) و نووی در مقدّمه شرح صحیح مسلم ، احتجاج به روایت مستور را مانند احتجاج به روایت راویانی که هویت آنان مجهول است به تعداد زیادی از محقّقان نسبت داده است (۴) و می توان این قول را به طریق اُولی به دار قُطنی و ابن حبّان و بزار نیز نسبت داد ؛ زیرا روایت دسته دوم از مجهولان (یعنی کسانی که عدالت ظاهریِ آنان نیز محرز نگردیده) ، نزد آنان ، بی هیچ شرطی پذیرفته است . بنا بر این ، به یقین روایت این دسته از مجهولان نیز نزد آنان پذیرفته است . ۳ . قبول روایت مستوری که از راویان سه قرن اوّل هجری است . به عبارت دیگر ، روایت مستور ، در صورتی پذیرفته می شود که از صحابیان و یا تابعیان و یا اتباعِ (پیروان) تابعیان باشد ؛ زیرا در حدیثی پیامبر صلی الله علیه و آله شهادت داده است به این که :

خیر الناس قرنی ، ثم الذین یلونهم ، ثم الذین یلونهم . (۵)

بهترین مردم ، [مردم] قرن من است و سپس ، کسانی که از پیِ ایشان می آیند ، و بعد هم کسانی که از پیِ آنها می آیند .

.

۱- .ابو الفتح سلیم بن ایّوب رازی ، شافعی مذهب ، مفسّر و آشنا به فقه بود که فقه را نزد ابو حامد اسرافیینی آموخت (ر . ک : العبر ، ج ۳ ، ص ۲۱۵) .

۲- .فتح المغیث ، السخاوی ، ج ۱ ، ص ۳۵۲ ؛ تدریب الراوی ، ج ۱ ، ص ۱۷۲ .

۳- .مقدمه ابن الصلاح ، ص ۸۹ .

۴- .شرح صحیح مسلم ، ج ۱ ، ص ۱۴۰ .

۵- .صحیح البخاری ، ج ۳ ، ص ۱۳۳۵ ، ش ۳۴۵۱ (کتاب فضائل الصحابه) ؛ شرح صحیح مسلم ، ج ۱۶ ، ص ۳۲۱ (ش ۲۵۳۵) .

ص: ۹۶

مبحث پنجم : شرايط راوى نزد متأخّران

اين ، قولِ پيروان ابو حنيفه است (۱) و خودِ ابو حنيفه ، ظاهرا از قائلان به قول دوم بوده است . ۴ ۲ . توقّف در قبول روايت مستور تا آن كه حقيقت حـال راوى معلـوم گردد . اين قول ، منسوب به امـام الحرمين جوينى است و مورد تأييـد ابن حجر قرار گرفته است و البته اين قول در نتيجه كه عدم احتجاج به روايت مستور باشد با قول اوّل يكى است .

نكتهمراجعه كنندگان به كتاب هاى رجالى در شـرح حال برخى از راويان مى بينند كه علماى جرح و تعديل ، اصطلاح «مجهول» را به نحو مطلق ، استـعمال كرده انـد ، بـدون آن كه جهالت را مقيّـد به هويت و يا حال راوى از جهت عدالت بكنند . بنا بر اين ، براى آنان اين سؤال پيش مى آيد كه : مقصود علما از اطلاق اصطلاح مجهول چيست؟ آيا مرادشان جهل به هويت راوى است و يا جهل به حال وى؟ در پاسـخ به اين سؤال ، برخى گفته اند كه مراد اغلب محدّثان از اطلاق اين اصـطلاح ، جهل به هويت راوى است ، بر خلاف ابو حاتم رازى كه مراد وى از اطلاق اين اصطلاح ، جهل به حالِ راوى است و ذهبى نيز در كتاب ميزان الاعتدال ، در اطلاق اين اصطلاح ، از ابوحاتم پيروى كرده است . (۲)

مبحث پنجم : شرايط راوى نزد متأخّرانشرايطى كه پيش از اين ، لزوم اجتماع آنان را در راويان ذكر كرديم ، شرايطى

.

۱- .قواعد فى علوم الحديث ، ص۲۰۸ ۲۰۹ .

۲- .ر .ك : الرفع و التكميل ، ص۱۰۳ ؛ نظريه نقد الرجال ، ص ۱۷۰ .

ص: ۹۷

بودنـد که جمهور محدّثان برای پذیرش روایت از راویان در عصـر قبل از تدوین جوامع حدیثی ، معتبر دانسـته اند ؛ امّا بعد از تألیف جوامع حـدیثی و جمع آوری و نوشـتن تمـامی احـادیث توسـط محـدّثان ، و تعییـن صـحیح و حَسَن و ضـعیف این احـادیث ، و نیز دشواری بررسـی شـرایط مزبور ، دیگر اجتماع تمام آن شـرایط را در راویان احادیث ، لازم ندانسته اند . توضیح بیشتر مطلب آن که در گذشـته که احـادیث جمع آوری نشـده بود ، چون راه کـذب در احـادیثْ بـاز بوده است و تعیین درجه اعتبـار احـادیث از جهت صحّت و ضـعف ، امری بسیار مهم تلقّی می شده است ، به طور طبیعی سختگیری در لزوم اجتماع شرایط مزبور در راویان و شناخت عـدالت و جرح آنان و تفاوت آنان در حفظ و ضبط و اتقان ، امری لازم و مرغوب بوده است ؛ لیکن بعد از اهتمام محدّثان به جمع آوری تمام احادیث در جوامع حدیثی تألیف شده و بیان حکم آنها از جهت صـحّت و ضـعف ، نیازِ به بررسی مجموع شرایط مزبور زایـل شـد ؛ زیرا بعـد از تـدوین جمیع احادیث در کتاب های مزبور و اشـتهار آنها و تعیین درجه اعتبار احادیث ، راه کـذب و جعل احادیث ، تا حـدّ زیادی مسـدود شـد . از این رو ، در عصـر متأخّر ، به اجتماع شـرایطی که برای بقای سلسـله اسـناد لازم انـد ، اکتفا گردیـد و این شـرایط ، عبارت اند از : مسـلمان بودن ، بالغ بودن و دارا بودن عقل و عدم تظاهر به فسق و کارهای خلاف مروّت ؛ و در ضبط راوی نیز به وجود روایـات وی در کتـابی که با خطّ فردی ثقه نوشـته شـده است و روایت وی از کتابی که موافق با کتاب شیخش است ، اکتفـا شـده است . بنـا بر این ، بـا خفیف تر شـدن شـرط عـدالت ، روایت راوی ای که حـال وی مسـتور است (یعنی عدالت باطنی وی محرز نشده) نیز برای بقای سلسله اسناد ، کافی شمرده شده است . خلاصه آن که اثر تدوین جوامع حدیثی توسط متقـدّمان ، آن شـده که اگر کسـی حدیثی را نقل کند که در هیچ یک از جوامع مزبور تدوین نیافته ، از او پذیرفته نمی گردد ؛ زیرا به جهت تضمین صاحب شریعت به حفظ شریعت مقدّس اسلام ،

.

ص: ۹۸

گفتار سوم : توثیق عام صحابیان

محال است که نقل حدیثی از تمام جوامع مزبور ، فوت شده باشد و اگر کسی حدیثی را از این جوامع نقل کند ، به نقل وی احتجاج نمی گردد ؛ بلکه حجّت روایت آن حدیث ، در آن جوامع است و مقصود از روایت او و شنیدن روایت از او ، تنها تسلسل حدیث به «حدّثنا» و «أخبرنا» و بقای سلسله اسناد و عدم انقطاع آن است و درست به همین خاطر ، در شرایط راوی ، تساهل روا شده و اجتماع تمامی شرایط لازم در عصر پیش از تألیف جوامع ، لازم دانسته نشده است . (۱)

گفتار سوم : توثیق عام صحابیانجمهور محدّثان گفته اند که برای همه صحابیان ولو آن که داخل در فتنه ها شده باشند ، خصوصیتی است که برای هیچ کس دیگر از این امّت ، ثابت نشده و آن ، مسلّم و مفروغ بودن عدالت آنان است ، به گونه ای که هرگز نیازی به پرسش از حال آنان نیست ؛ زیرا جمیع آنان به واسطه تصریح آیاتی از قرآن کریم و احادیثی از رسول اکرم ، و اجماع اهل علم و حدیث ، تعدیل گردیده اند و با این وضع ، نیازی به تعدیل هیچ یک از خلایق ندارند . علاوه بر این ، اگر هیچ آیه و یا روایتی در تعدیل آنان ذکر نمی شد ، مقتضای حال آنان از هجرت ، جهاد ، بذل خون و اموالشان در راه اسلام ، و قوّت ایمان و یقینشان ، قطع به عدالت و افضل بودن آنان از جمیع افراد عادلی است که بعد از آنان ، پا به عرصه وجود گذارده اند . (۲) پیش از ارائه ادلّه عدالت تمامی صحابیان ، به عنوان مقدّمه باید دانست که جمهور محدّثان ، به کسانی صحابی می گویند که توفیق ملاقات با پیامبر صلی الله علیه و آله را یافته باشند ، در حالی که مسلمان بوده اند و مسلمان نیز از دنیا رفته اند ، ولو آن که مدّت

.

۱- .ر .ک : مقدمه ابن الصلاح ، ص۹۳ ۹۴ ؛ فتح المغیث ، السخاوی ، ج۱ ، ص۳۸۹ ۳۹۰ ؛ تدریب الراوی ، ج ۱ ، ص ۱۸۵ .

۲- .الکفایه فی علم الروایه ، ص۴۹ ؛ فتح المغیث ، السخاوی ، ج۳ ، ص۹۲ .

ص: ۹۹

این ملاقات ، بسیار اندك باشد . (۱) در مقابل ، عـدّه ای از علمای دانش اصول و محدّثان ، با تمسّک به لغت ، طولانی بودن مدّت ملاقات و مصاحبت با پیامبر صلی الله علیه و آله را ، آن هم با قصد متابعت از حضرت ، برای اطلاق نام «صحابی» بر افراد ، لازم دانسته اند . (۲) نیز از سعید بن مسیب نقل شده که صحابی به کسی گفته می شود که یک یا دو سال با پیامبر صلی الله علیه و آله بوده باشد ، و یا در یک یا دو جنگ با پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ شرکت کرده باشد (۳) ؛ لیکن اکثر محدّثان ، این دو قول و اقوال دیگری را که احیانا در تعریف صحابی بیان شده اند ، ضعیف و باطل شمرده ، به ردّ آنها پرداخته اند .

۱ . آیاتاهل سنّت دلالت آیاتی را بر تعدیل صحابه ، صریح دانسته انـد و ظاهرا برای اوّلین بار ، خطیب بغدادی (م ۴۶۳ ق) و ابن حزم (م ۴۵۶ ق) (۴) و ابن عبدالبر (م ۴۶۳ ق) بدانها استدلال کرده اند (۵) و تنها آیه اوّلی که آن را ذکر خواهیم کرد توسط ابن ابی حاتم (م ۳۲۷ ق) قبل از ایشان مورد استدلال قرار گرفته است (۶) . این آیات

.

۱- .مقدمه ابن الصلاح ، ص۱۷۵ ؛ شرح النخبه ، ص۱۰۹ ؛ فتح المغیث ، السخاوی ، ج۳ ، ص۷۹ ؛ تدریب الراوی ، ج ۲ ، ص۱۲۲ .

۲- .مقدمه ابن الصلاح ، ص۱۷۵ ؛ فتح المغیث ، السخاوی ، ج۳ ، ص۸۴ ؛ تدریب الراوی ، ج۲ ، ص۱۲۳ .

۳- .مقدمه ابن الصلاح ، ص۱۷۵ ؛ فتح المغیث ، السخاوی ، ج۳ ، ص۸۵ ؛ تدریب الراوی ، ج۲ ، ص۱۲۳ .

۴- .ابو محمّد علی بن احمد بن سعید بن حزم اندلسی ظاهری (منسوب به «اصحاب ظاهر» که قیاس و تأویل را در مورد آیات قرآن کریم و سنّت روا نمی دارند و به ظاهرِ آنها تمسّک می جویند) ، فقیه ، شاعر ، مورّخ و آشنا به مذاهب مختلف ، کتاب المُحَلّی وی در فقه و الفِصَل فی الملل و الأهواء و النحل او در شناخت مذاهب مختلف ، بسیار معروف است (ر . ك : سیر أعلام النبلاء ، ج ۱۸ ، ص ۱۸۴ ، ش ۹۹ ؛ لسان المیزان ، ج ۴ ، ص ۷۲۴ ، ش ۵۷۸۲ ؛ طبقات الحفّاظ ، ص ۴۵۵ ، ش ۹۸۳) .

۵- .ر .ك : الکفایه فی علم الروایه ، ص۴۶ ۴۷ ؛ الإستیعاب ، ج۱ ، ص ۲ و ۴ و ۹ ؛ الفِصَل فی الملل والأهواء والنحل ، ج ۳ ، ص ۷۲ . ۷۳

۶- .الجرح و التعدیل ، ج ۱ ، ص ۷ .

ص: ۱۰۰

عبارت انـد از : ۱ . وَكَذَ لِكَ جَعَلْنَكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِّتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى النَّاسِ . (۱) و بـدین گونه ، شـما را امّتی میانه قرار دادیم تا بر مردم ، گواه باشید . وجه استدلال به این آیه چنین است که کلمه «وسطا» در آیه شریف ، به تصریح مفسّران و سایر علما ، به معنای عادل است و مخاطب آیه ، اگر چه صحابیان موجود در آن عصر است ؛ لیکن الحاق سایر صحابیان به آنان ، در صورت مشارکتِ در صفات ، ممتنع نیست . ۲ . كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ . (۲) شـما بهترین امّتی هستیـد که برای مردم ، پدیـدار شده اید . وجه استدلال به این آیه چنین است که به گفته بسیاری از مفسّران و علما ، این آیه در خصوص صحابیان نازل شده و حتی برخی بر آن ، ادّعای اتّفاق کرده انـد . در این صورت ، بهترین امّت بودن ، ملازم با وصف عـدالت برای آنان است ؛ اما اگر چنان که برخی دیگر از مفسّران گفته اند ، آیه شریف در شأن عموم امّت محمّد صلی الله علیه و آله باشد ، در این صورت ، وصف بهترین امّت بودن ، نمی توانـد ملازم بـا وصف عـدالت برای یـک به یـک امّت پیـامبر صـلی الله علیه و آله باشـد . ۳ . لَّقَدْ رَضِىَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِى قُلُوبِهِمْ . (۳) به راستی خداونـد ، هنگامی که مؤمنان زیر آن درخت ، با تو بیعت می کردند ، از آنان خشنود شد و آنچه را در دل هایشان بود ، باز شـناخت . این آیه شـریف ، اگر چه در خصوص جمعی خاص از صحابیان نازل شده ؛

.

۱- .بقره ، آیه ۱۴۳ .

۲- .آل عمران ، آیه ۱۱۰ .

۳- .فتح ، آیه ۱۸ .

ص: ۱۰۱

لیکن رضایت خداوند ، شامل سایر صحابیان نیز می شود ؛ زیرا آنان نیز به خداوند ایمان آورده ، با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کردند و مقتضای مشارکت در وصف ، اشتراکِ در حکم (یعنی رضایت) است و آیه بعد ، بهترین شاهد بر این مطلب است و واضح است که رضایت خداوند ، تنها به اشخاص عادل تعلّق می گیرد . ۴ . وَ السَّبِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَجِرِينَ وَالْأَنصَارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُم بِإِحْسَنٍ رَّضِىَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُواْ عَنْهُ . (۱) پیش گامان نخستین از مهاجرین و انصار ، و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کرده اند ، خداوند از ایشان خشنود شد و آنها [نیز] از او خشنود شدند . در این آیه نیز خداوند ، رضایت خود را از مهاجران و انصار که دو گروه مهم از صحابیان بوده اند و نیز کسانی که از آنان پیروی کرده اند ، ابراز داشته است و چنان که گفته شد ، رضایت خداوند ، فقط به عادلان تعلّق می گیرد . ۵ . يَأَيُّهَا النَّبِىُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ . (۲) ای پیامبر! خداوند و کسانی از مؤمنانی که پیرو توانَند ، تو را بس است . در این آیه ، متابعت کنندگان از پیامبر صلی الله علیه و آله ، برای حمایت از ایشان کافی شمرده شده اند و متابعت کنندگان از پیامبر صلی الله علیه و آله در آیه یاد شده ، جز صحابیان نبوده اند و معنا ندارد که بگوییم مؤمنانی که از پیامبر صلی الله علیه و آله متابعت می کرده اند و خداوند ، آنها را برای حمایت از رسول خود کافی دانسته است و از طریق اعلام این مطلب ، به پیامبر صلی الله علیه و آله دل گرمی داده ، عدّه ای غیر عادل و فاسق بوده اند . بنا بر این ، آیه شریف دلالت التزامی بر عدالت صحابیان دارد . ۶ . لِلْفُقَرَآءِ الْمُهَجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُواْ مِن دِيَرِهِمْ وَ أَمْوَ لِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَ رِضْوَ نًا وَ يَنصُرُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُو أُوْلَلءِكَ هُمُ

.

۱- .توبه ، آیه ۱۰۱ .

۲- .أنفال ، آیه ۶۴ .

ص: ۱۰۲

الصَّدِقُونَ * وَ الَّذِینَ تَبَوَّءُو الـدَّارَ وَ الْاءِیمَنَ مِن قَبْلِهِمْ یُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَیْهِمْ وَ لَا یَجِدُونَ فِی صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّآ أُوتُواْ وَ یُؤْثِرُونَ عَلَی أَنفُسِـهِمْ وَلَوْ کَانَ بِهِمْ خَصَـاصَةٌ وَ مَن یُوقَ شُـحَّ نَفْسِـهِی فَأُوْلَـءِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ . (۱) [این غنـایم ، نخست] اختصـاص به بینوایـان مهاجری دارد که از دیارشان و اموالشان رانـده شدنـد ، خواسـتار فضل خـدا و خشـنودی [او]هسـتند و خـدا و پیامبرش را یاری می کننـد . اینان ، همان مردمِ درستْ کردارنـد . و [نیز] کسانی که قبل از [مهاجران] در [مـدینه] جای گرفته و ایمان آورده اند ، هر کسی را که به سوی آنان کوچ کرده ، دوست دارند ؛ و نسبت به آنچه به ایشان داده شده است ، در دل هایشان حسدی نمی یابند ؛ و هر چنـد در خودشان احتیاجی [مبرم] باشـد ، آنان را بر خودشان مقـدّم می دارنـد ؛ و هر کس از خسّت نفس خود مصون ماند ، ایشان اند که رسـتگاران اند . چنان که ملاحظه می شود ، در این آیه شـریف برای خصوص صحابیان مهاجر و انصار ، مدح فراوانی ملازمِ با عدالت آنان ، ذکر شده است .

۲ . روایاتاز روایات صحیح و یا معتبری که بخاری و مسلم و سایر مؤلفان جوامع حدیثی در فضیلت صحابیان نقل کرده اند و خطیب بغـدادی و ابن عبـدالبر و ابن حزم و سـایر علما ، به تبعیت از عـدّه مزبور ، به آنها برای اثبات عـدالت صـحابیان اسـتدلال کرده انـد ، روایات ذیل است :

خیر الناس قَرْنی . (۲)

بهترینِ مردم ، [مردم] قرن من هستند .

.

۱- .حشر ، آیه ۸ ۹ .

۲- .صحیح البخاری ، ج۳ ، ص۱۳۳۵ ، ش ۳۴۵۱ (کتاب فضائل الصحابه) ؛ شرح صحیح مسلم ، ج ۱۶ ، ص۳۲۱ ، ش ۲۵۳۵ (کتاب فضائل الصحابه) ؛ سنن الترمذی ، ج۴ ، ص۲۴۰ (ش ۲۲۲۱) .

ص: ۱۰۳

این حدیث ، مستفیض و حتی به قول برخی مانند سخاوی ، متواتر است و مراد از قرن ، بنا بر قول مشهور ، یکصد سال است و یا به قول برخی ۱۲۰ سال . اگر چه قول ضعیف و مردودی هم وجود دارد که قرن را ده سال دانسته است . در هر حال ، مراد پیامبر صلی الله علیه و آله از قرن ، عصر صحابیان است (۱) و واضح است که توصیف صحابیان به بهترینِ انسان ها ، ملازم با عالی ترین درجه عدالت است .

لا تسبوا أصحابی ، فوالذی نفسی بیده لو أنفق أحدکم مثل اُحدٍ ذهبا ما أدرک مُدَّ أحدهم ولا نصیفه . (۲)

اصحاب مرا دشنام ندهید . به خدایی که جانم در دست اوست ، اگر یکی از شما مانند [کوه] اُحد را انفاق کند ، به اندازه پیمانه یکی از آنان و حتی نصف پیمانه یکی از آنان را درک نکرده است .

وجه استدلال به این حدیث آن است که توصیف صحابیان به غیر عدالت ، به منزله دشنام دادن به آنان است ، به خصوص آن که پیامبر صلی الله علیه و آله در این حدیث ، برخی از کسانی که حضرتش را درک کرده بودند و مصاحب حضرتش بوده اند ، از تعرّض به برخی از صحابیان ، نهی کرده است . بنا بر این ، به طریق اُولی ، کسانی که بعد از صحابیان پا به عرصه وجود می گذارند ، نباید صحابیان را دشنام دهند و یا به غیر عدالت وصف کنند . (۳)

اللّه اللّه ، فی أصحابی! لا تتخذوهم غرضا ، فمن أحبّهم فبحبّی أحبَّهم ، ومن أبغضهم فببغضی أبغضهم ، و من آذاهم ، فقد آذانی ، و من آذانی ، فقد آذی اللّه ، ومن آذی اللّه ، فیوشک أن یأخذه . (۴)

.

۱- .ر.ک : فتح المغیث ، السخاوی ، ج۳ ، ص۹۳ .

۲- .شرح صحیح مسلم ، ج۱۶ ، ص۳۲۶ ۳۲۷ ، ش ۲۵۴۱ (کتاب فضائل الصحابه) ؛ سنن الترمذی ، ج۵ ، ص۵۰۸ (ش ۳۸۶۱) .

۳- .فتح المغیث ، السخاوی ، ج۳ ، ص۹۳ .

۴- .سنن الترمذی ، ج۵ ، ص۵۰۹ (ش ۳۸۶۲) ؛ صحیح ابن حبّان (بترتیب ابن بلبان) ، ج۱۶ ، ص۲۴۴ (ش ۷۲۵۶) .

ص: ۱۰۴

خـدا را خدا را گواه می گیرم در مورد اصـحابم! آنها را مورد غرض های خود قرار ندهید . پس هر کس که آنها را دوست بدارد ، من هم به دوستی خود ، ایشـان را دوست می دارم ؛ و هر کس که آنها را دشـمن بـدارد ، من هم به دشـمنی ام ایشان را دشـمن می دارم ؛ و هر کس که آنها را آزار دهد ، همانا مرا آزار داده است ؛ و هر کس که مرا آزار دهد ، همانا خدا را آزار داده است ؛ و هر کس که خدا را آزار دهد ، پس نزدیک است که او جانش را بگیرد .

دلالت این حدیث بر عموم مدّعا ، بسیار روشن است .

أنتم تُوَفُّون سبعین أُمّه أنتم خیرها وأکرمها علی اللّه عز و جل . (۱)

شما حقّ هفتاد امّت را ادا کردید . شما بهترین امّت هایید و [نیز] با کرامت ترینِ آنها نزد خداوند .

دلالت این حـدیث ،ماننـد دلالت حـدیث اوّل و بلکه بهتر از آن است . در مجموع ، چنان که ملاحظه شد ، روایات مذکور ، عموم صحابیـان را بی هیـچ اسـتثنایی ، بهترین و بـا کرامت ترینِ انسان ها معرّفی کرده است و از دشـنام دادن و دشـمنی با آنان نهی کرده است و این ، به معنای ثبوت عالی ترین درجه عـدالت برای جمیع آنان است . خطیب بغـدادی در الکفایه ، بعد از نقل آیات مذکور و برخی از روایاتی که نقل گردیدند ، قدیم ترین سخن را در تعدیل جمیع صحابیان با سند خود از ابو زرعه رازی (م ۲۶۴ ق) چنین نقل کرده است : هرگاه کسـی را دیـدی که بر یکی از اصـحاب رسول خـدا نقیصه وارد می کنـد ، بدان که او در باطن کافر است ، زیرا رسول خدا حق بوده و قرآن نیز حق است و آنچه را که او آورده ، حق است ، و همانا صـحابیان ، قرآن و سنّت را به ما رسانده اند و همانا آنان ، جرح شهود ما را اراده کرده اند تا بدین وسیله ، قرآن و

.

۱- .المستدرک علی الصحیحین ، ج ۴ ، ص ۹۴ (کتاب معرفه الصحابه) ؛ الإستیعاب ، ج ۱ ، ص ۹ .

ص: ۱۰۵

سنّت را باطل کننـد ، در حالی که جرح بر خود اینان ، سـزاوارتر است و آنان در باطن کافرند . (۱) علاوه بر آیات و روایاتی که به نقـل برخی از آنها پرداختیم ، ابن عبـدالبر (م ۴۶۳ ق) و سـایر علمای متأخّر از وی ، اجماع اهل حق از مسـلمانان (یعنی اهل سـنت و جماعت از دیدگاه خودشان) را بر عدالت جمیع صـحابیان ، حکایت کرده اند . (۲) و امام الحرمین که وی نیز یکی از ناقلان اجماع بر عدالت صحابه است در بیان علّت عدم فحص و جستجو از عدالت صحابیان گفته است : همانا صحابیان ، ناقلان شریعت اند . پس اگر توقّف در روایات آنان ثابت گردد ، هر آینه ، شریعت اسلام منحصر به عصر رسول اکرم خواهد شد و به سایر اعصار و زمان ها ادامه نمی یابد . (۳) و ابن حجر در مقدّمه الإصابه گفته است : بزرگ داشتن و اکرام صحابیان ولو آن که اجتماع آنان در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله به مـدّت کمی بوده باشـد امری مقرّر و ثـابت نزد خلفای راشـدین و دیگران بوده است . (۴) وی سپس به عنوان شاهدِ بر این مدّعا ، با اسـنادی معتبر از ابو سـعید خدری خبری را نقل می کند که مضمون آن ، پرهیز عمر از عقاب و حتی سرزنش بـادیه نشـینی است که به نکوهش و دشـنام انصـار ، سـخن گفته بود و علّت این کار چنان که از خود عمر در این خبر نقل گردیـده توفیق صحبت و ملاقات آن

.

۱- .الکفایه فی علم الروایه ، ص۴۹ .

۲- .ر .ک : الإستیعاب ، ج ۱ ، ص۱۹ .

۳- .فتح المغیث ، السخاوی ، ج۳ ، ص۹۴ ؛ تدریب الراوی ، ج۲ ، ص۱۲۵ .

۴- .الإصابه فی تمییز الصحابه ، ج۱ ، ص۱۱ .

ص: ۱۰۶

بادیه نشین با رسول اکرم ذکر شده است . (۱) در مقابل جمهور محدّثان که مدّعیِ عدالت جمیع صحابیان اند ، اقوال دیگری نیز از علما ابراز گردیده که عبارت انـد از : الف) برخی از علمای دانش اصول (همچون آمـدی و ابن حاجب) قولی را حکایت کرده اند مبنی بر این که صحابیان ، مطلقا چه داخلِ در فتنه ها شـده باشـند و چه داخل نشـده باشـند بحث در عدالت و یا عدم عدالت آنان ، امری لازم است و ماننـد دیگران اند (۲) و سخاوی گفته است که این قول ، مقتضـای کلاـم ابن قطـان شافعی است که گفته است : وحشی ، حمزه رحمه الله را کشت ، در حالی که وی با رسول خـدا مصاحبت داشت ، و ولید ، شراب نوشـید [در حالی که وی نیز مصاحبت داشته است] . در پاسخ می گوییم کسی که خلاف عدالت از وی ظاهر شده ، نام صحابی بر او اطلاق نمی گردد و ولید ، صحابی نبوده است . همانـا اصحاب رسول اکرم ، کسانی بوده انـد که به روش ایشان عمل می کرده انـد . (۳) سخاوی بعد از نقل کلاـم مزبـور ، اظهـار تعجّب کرده و در جواب آن گفته است : به اتّفـاق همه اهـل علم ، همه صحابیان و از جمله دو نفر مزبور ، از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بوده اند و قتل حمزه رحمه الله به دست وحشی ، قبل از اسلام آوردن وحشی واقع شده است ؛ و امـا ولیـد و دیگرانی که ابن قطان به آنها اشاره کرده است ، همانا پیامبر صلی الله علیه و آله از لعن برخی از آنان نهی کرده است و فرموده : «لا ـ تلعنه ، فواللّه مـا علمتُ إلاّ ـانّه یحب اللّه و رسوله ؛ لعن نکن او را . به خـدا قسم! من جز آن که او خـدا و رسولش را دوست می دارد ، از او نمی شناسم» و نیز پیامبر صلی الله علیه و آله عمر را از کشتن حاطب با این کلام شریف باز داشت که : «وما

.

۱- .الإصابه فی تمییز الصحابه ، ج۱ ، ص۱۱ ۱۲ .

۲- .فتح المغیث ، السخاوی ، ج۳ ، ص۹۴ .

۳- .همان ، ص۹۴ .

ص: ۱۰۷

یـدریک؟ لعلّ اللّه اطّلع علی أهل بـدر ، فقال اعملوا ماشئتم فقـد غفرت لکم ؛ [او در جنگ بـدر حضور داشته است] و تو چه می دانی؟ شاید خداوند ، بر اهل بدر مطلّع شده و گفته است : «هر چه می خواهید ، انجام بدهید . همانا شـما را آمرزیده ام» . بخصوص آن که صحابیان در توبه خود نسبت به آنچه که احیانا از آنان واقع می شـده مخلص بوده اند . علاوه بر این ، حدهایی که بر برخی از آنهـا از جمله ولیـد بن عقبه جـاری شـده ، کفّـاره آنـان است ؛ بلکه در خصوص ولیـد گفته شـده که برخی از اهل کوفه ، بر وی تعصّب و ستیزه جُستند و به همین جهت ، علیه وی به غیر حق ، شـهادت دادنـد . (۱) سـخاوی سپس به ترک این گونه مباحث که نتیجه اش همانا احتمال وقوع اعمال خلاف عدالت از صحابیان است نصیحت می کند . (۲) ب) قول دیگری که در مقابـل جمهور محدّثان نقل گردیده ، آن است که صحابیان تا هنگام وقوع فتنه ها (قضیه قتل عثمان و جنگ های واقع شده در زمان حضرت علی علیه السلام) همگی عادل بوده انـد ؛ امّا بعـد از وقوع فتنه ها می بایـد در مورد عدالتشان بحث شود (۳) . از قائـل و یا قائلان به این قول ، نـامی برده نشـده است و در کتب «مصطلح الحدیث» ، تنها به نقل این قول اکتفا گردیـده است . ج) برخی قائل به ردّ جمیع کسانی شـده انـد که در فتنه ها داخل گردیـده انـد ؛ زیرا در هر فتنه ای ، یک طرف بـدون تعیین فاسق بوده و به واسطه همین عـدم تعیّـن ، حکـم به ردّ دو طرف می گردد . غزّالی این قـول را به قـدریه متقـدّم نسبت داده است (۴) . برخی از قائلاـن به این قـول ردّ شهادت و روایتِ داخلان در فتنه ها را مقیّد به اجتماع آنها

.

۱- .فتح المغیث ، السخاوی ، ج۳ ، ص۹۴ ۹۵ .

۲- .همان جا .

۳- .همان ، ج۳ ، ص۹۵ ؛ تدریب الراوی ، ج۲ ، ص۱۲۵ .

۴- .المستصفی ، ص ۱۳۰ .

ص: ۱۰۸

کرده اند و در صورت انفراد هر یک از فریقین (دو گروه داخل در فتنه ها) ، استصحاب عدالت را جاری می دانند . (۱) د) عده ای قائل به ردّ آن دسته از اصحابی شده اند که به جنگ با علی علیه السلامپرداخته اند و سایرین را عادل دانسته اند . این قول را به معتزله نسبت داده اند . (۲) ه) برخی تنها قائل به عدم لزوم فحص از عدالت صحابیان مشهور گردیده اند و سایر صحابیان را مانند سایر مردم دانسته اند که در آنها ، هم عادل وجود دارد و هم غیر عادل . این قول ، مقتضای کلام مازری در شرح البرهان است که گفته : این که ما گفته ایم صحابیان عادل اند ، مرادمان هر کسی که یک روز پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده یا برای زمان اندکی او را زیارت کرده و یا به واسطه غرضی نزد وی آمده و زود هم باز گشته ، نیست ؛ بلکه مرادمان از عدالت صحابیان ، آن کسانی است که ملازم حضرت بوده اند و او را یاری کرده اند و نوری را که با ایشان نازل گردیده ، پیروی کرده اند . پس آنان ، همان طور که خداوند فرموده ، رستگارند . (۳) جمهور محدّثان ، این سخن مازری را نپسندیده و به آن اعتراض کرده اند . از جمله معترضان ، علایی (۶۹۴ ۷۶۱ ق) (۴) است که در ردّ کلام وی گفته است : این ، کلام غریبی است که به واسطه آن ، عدّه ی زیادی از مشهوران به مصاحبت با پیامبر صلی الله علیه و آله و روایت کردن از ایشان (مانند : وائل بن حجر ، مالک بن حویرث ، عثمان بن ابی العاص ، و کسان دیگری که به عنوان نماینده بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد گردیده اند و جز زمان اندکی نزد ایشان نبوده اند) از حکم به

.

۱- .فتح المغیث ، السخاوی ، ج۳ ، ص۹۵ ؛ المستصفی ، ص ۱۲۰ .

۲- .فتح المغیث ، السخاوی ، ج۳ ، ص۹۵ ؛ الباعث الحثیث ، ص۱۷۳ ؛ تدریب الراوی ، ج۱ ، ص۱۲۵ .

۳- .فتح المغیث ، السخاوی ، ج۳ ، ص۹۵ .

۴- .صلاح الدین ابو سعید خلیل بن کیکلدی علایی ، محدّث ، فقیه ، اصولی و متبحّر در علوم حدیث بوده است (ر . ک : طبقات الشافعیه ، اسنوی ، ج ۲ ، ص ۲۳۹ ؛ طبقات الحفّاظ ، ص ۵۵۸ ، ش ۱۱۶۲) .

ص: ۱۰۹

عـدالت ، خارج می شونـد ، و نیز کسانی که فقط به واسـطه نقل یک حـدیث از آن حضـرت شـناخته شـده انـد ، و یا کسانی که از اعراب قبیله ها بوده انـد و مقـدار اقامت آنان نزد پیامبر صـلی الله علیه و آله ، معلوم نشده است . (۱) در انتهای این بحث ، دو مطلب باقی می ماند : اوّل آن که جمهور محدّثان که قائل به عدالت جمیع صـحابیان شده اند عدالت صـحابیانی را که در فتنه ها وارد شده اند و مبادرت به کشـتار یکدیگر کرده اند ، از باب حمل این عمل بر اجتهاد صـحابیان ، تصحیح می کنند و می گویند که مجتهد یا فعـل و قولش موافق با واقع است (که در این صورت ، بـدون شک مأجور است) و یا خلاف واقع است ؛ یعنی در اجتهاد خود ، خطا کرده (که در این صورت نیز یـا مـأجور است و یـا حـداقل ، معـذور) . بنا بر این ، ورود برخی از صـحابیان در فتنه ها ، به هیـچ وجه مخلّ عـدالت آنان نیست . دوم آن که مراد جمهور محدّثان از عدالت صـحابیان ، چنان که ابن انباری (۲۷۱ ۳۲۸) (۲) گفته است و پیش از این نیز اشاره شـد اثبات عصـمت آنان از گناه و اسـتحاله وقوع معصـیت از آنان نیست ؛ بلکه مراد ، قبول روایتِ آنان بـدون پرسـش از عـدالت آنان ، و طلب تعـدیل از جانب علمای جرح و تعدیل است ، مگر آن که کاری منافی با عدالت از آنان واقع شده باشد که الحمد للّه ، چنین چیزی برای هیچ یک از آنان ثابت نشده است . بنا بر این ، استصـحاب عدالت آنان در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله ، تـا زمـانی که وقوع کـار زشتی برای آنـان ثـابت نگردیـده ، همچنـان جـاری است و آنچه که احیانـا بعضـی از تاریخنگاران و دیگران در مورد وقوع کارهای منافی با عـدالت از بعضـی از صـحابیان حکایت کرده اند ، یا صـحیح نیست و یا قابل تأویل به وجهی صحیح است . (۳)

.

۱- .همان جا .

۲- .ابو بکر محمّـد بن قاسم بن محمّـد اَنباری ، محدّث و از علمای بزرگ دانش نحو بوده است (ر . ک : الأنساب ، ج ۱ ، ص ۲۱۲ ۲۱۳ ؛ طبقات الحفّاظ ، ص ۳۶۶ ، ش ۷۹۱) .

۳- .فتح المغیث ، السخاوی ، ج۳ ، ص۹۶ .

ص: ۱۱۰

لیکن آلوسی (م ۱۲۷۰ ق) (۱) ، برخلاف نظر جمهور محدّثان ، معتقد است که برخی از صحابیان ، مرتکب گناه و کارهای منافی با عدالت شده اند و این چیزی نیست که بتوان آن را انکار کرد . از نظر وی ، مراد از عدالت جمیع صحابیان آن است که هیچ یک از آنان ، از دنیا نرفته است ، مگر آن که به برکت مصاحبت با پیامبر صلی الله علیه و آله و یاریِ حضرتش توبه کرده و پاکیزه ، به سرای آخرت شتافته است . آلوسی سپس در پاسخ این توهّم که اگر از برخی اصحاب ، کارهای خلاف عدالت واقع شده ، باید روایت آنها را نپذیریم ، مگر آن که بدانیم بعد از توبه روایت کرده اند ، گفته است : بعد از آن که پذیرفتیم چنین صحابیانی به برکت مصاحبت با پیامبر صلی الله علیه و آله با توبه و پاکیزه از این دنیا رفته اند ، جای چنین احتمالی وجود ندارد ؛ زیرا صحّت توبه آنان ، مقتضی تلافیِ این امر به خبر دادن آنان از حال خودشان است . (۲)

.

۱- .شهاب الدین ابو عبد اللّه سید محمود بن عبد اللّه بغدادی ، مشهور به آلوسی ، فقیه و مفسّر ، صاحب تفسیر معروف روح المعانی (ر . ک : ریحانه الأدب ، ج ۱ ، ص ۶۰) .

۲- .ر .ک : الأجوبه العراقیه علی الأسئله اللاهوریه ، ص۱۰ و ۲۳ ۲۴ ؛ شدّ الرحال إلی علم الرجال ، ص۱۴۹ و ۱۵۱ (به نقل از کتاب مذکور) .

ص: ۱۱۱

فصل سوم: جرح و تعدیل

اشاره

فصل سوم : جرح و تعدیل

.

ص: ۱۱۲

..

ص: ۱۱۳

مقدّمه

گفتار اوّل : مبانی حجّیت جرح و تعدیل رجالی

اشاره

مقدّمهاکنون که عصر علمای جرح و تعدیل به پایان آمده و تمامی اقوال و احکام آنان در مورد راویان احادیث در کتاب های رجالی تدوین یافته است ، طالبان علم رجال و مطالعه کنندگان کتاب های رجالی ، برای فهم و درک بهترِ اقوال علمای جرح و تعدیل و تعیین حال راویان از جهت وثاقت و یا ضعف ، نیاز مبرم به دانستن قواعد علم جرح و تعدیل دارند ؛ قواعدی که بدون اطّلاع از آنها ، هیچ کس قادر به تعیین حال راویان و به تبع ، تعیین درجه اعتبار سند احادیث از جهت صحّت و یا ضعف نیست . از این رو ، در این باب ، بر آنیم که مهم ترین این قواعد را به اختصار طرح کرده ، مورد بررسی قرار دهیم .

گفتار اوّل : مبانی حجّیت جرح و تعدیل رجالیاز آنچه که علما در کتب «مصطلح الحدیث» در مورد اختلاف محدّثان در قبول تزکیه و جرح از یک عادل گفته اند (۱) ، چنین به دست می آید که اساس حجّیت و پذیرش جرح و تعدیل از علمای رجال ، بر یکی از چهار نظریه ذیل استوار است :

.

۱- .البته در فصل دوم ، در بحثی با عنوان «نشانه های جرح راوی» گفته شد که علی رغم ظاهر عبارات کتب «مصطلح الحدیث» ، در ثبوت جرح راوی به قول یک نفر ، هیچ گونه تردیدی و اختلافی بین اهل علم و حدیث نیست و اختلاف مزبور ، منحصر به کیفیت ثبوت عدالت راوی است .

ص: ۱۱۴

مبنای رجوع به قول رجالی

۱ . الحاق جرح و تعدیل به شهادت ؛ ۲ . الحاق آن به حکم حاکم ؛ ۳ . الحاق آن به خبر و روایت ؛ ۴ . الحاق آن به خبر ، در صورتی که معدّل و یا جارِح ناقل تزکیه و یا جرح از دیگری باشد ، و الحاق آن به حکم ، در صورتی که معدّل و یا جارِح ، بر اساس اجتهاد خودش تزکیه و یا جرح کرده باشد . اثر و لازمه قبول قول اوّل در علوم حدیث آن است که تعدیل را از کم تر از دو رجالی نپذیریم ؛ زیرا تعدّد ، شرط پذیرش شهادت است . بنا بر این ، با الحاق تعدیل رجالیان به شهادت ، می باید تعدیل راوی را از کم تر از دو نفر نپذیریم و اثر و لازمه قول دوم و سوم و نیز چهارم (که ترکیبی از قول دوم و سوم است) ، اکتفا به تعدیل و جرح یک رجالی است ؛ زیرا در حکم و روایت ، تعدّدْ شرط نیست . (۱)

مبنای رجوع به قول رجالیتمامی علما و بلکه جمیع عقلا ، در هر عصری و زمانی ، اتّفاق دارند بر آن که برای کسب اطّلاعات در مورد هر علمی می باید به اهل آن علم و متخصّصان آن علم رجوع کرد ، بخصوص اگر علم نقلی باشد . سیره رجوع در هر فن و علمی به اهل آن ، قاعده ای عقلایی و تخلّف ناپذیر است و عده زیادی از علما (چون سخاوی) بر آن ادّعای اتّفاق کرده اند (۲) . بنا بر این ، مبنای رجوع به رجالیان و کتاب های آنان برای کسب اطّلاع از احوال راویان احادیث نیز پیروی از قاعده مذکور است .

.

۱- ر .ک : فتح المغیث ، السخاوی ، ج۱ ، ص۳۱۸ ۳۲۰ ؛ تدریب الراوی ، ج۱ ، ص۱۶۸ ؛ شرح النخبه ، ص ۱۳۵ ۱۳۶ ؛ الرفع والتکمیل ،ص ۵۰ ۵۱ .

۲- .فتح المغیث ، السخاوی ، ج۱ ، ص۲۵۶ ؛ نیز ، ر .ک : منهاج السنه ، ج۴ ، ص ۱۰ ؛ قواعد فی علوم الحدیث ، ص ۴۴۰ ۴۴۱ .

ص: ۱۱۵

گفتار دوم : شرایط عالمان جرح و تعدیل

گفتار دوم : شرایط عالمان جرح و تعدیلجرح و تعدیل ، به منزله حکمی است که هر گاه عالم رجالی ، راوی ای را به یکی از این دو متّصف کند ، اثر و لوازم خاصّی را به دنبال دارد ؛ درست مانند حکمی که قاضی برای حلّ دعوا بین طرفین ، انشا می کند . پس هر گاه علمای جرح و تعدیل ، راوی ای را جرح کنند ، اثر روشن آن در بین محدّثان ، ردّ روایات آن راوی و عمل نکردن به مضمون آنهاست ، و هرگاه آنان راوی ای را تعدیل کنند ، اثر و لازمه آن ، قبول روایات آن راوی و عمل به مضمون آنهاست . از آنچه گفته شد ، جایگاه رفیع علمای جرح و تعدیل ، روشن می شود ؛ زیرا به واسطه آنان ، احادیث صحیح و مقبول ، از احادیث غیر صحیح و مردود ، تمییز داده می شوند و فقها با دریافت احادیث صحیح و حَسَن ، فقه را بنیان می نهند . در تفسیر و دیگر علوم نقلی نیز با عالمان جرح و تعدیل به ، همین گونه برخورد می کنند . خلاصه آن که ثبوت روایات و سنّت نبوی برعهده علمای جرح و تعدیل است . از این رو ، آنان متناسب با چنین جایگاه رفیعی ، لزوما می باید علاوه بر شرایط عمومی تکلیف که مسلمان بودن ، بالغ بودن و دارا بودن عقل است متّصف به صفاتی متناسب با جایگاه ویژه شان باشند و مهم ترین آن صفات ، عبارت اند از : ۱ . عدالت ؛ ۲ . علم ؛ ۳ . دوری از تعصّب ؛ ۴ . دانستن اسباب جرح و تزکیه ؛ ۵ . آگاهیِ کامل از مدلول و معانی الفاظ از جهت لغت و اصطلاح .

.

ص: ۱۱۶

شیخ ابو الحسنات لکنوی (۱۲۶۴ ۱۳۰۴) (۱) ، لزوم اجتماع این صفات را ، به غیر از صفت پنجم ، در علمای جرح و تعدیل ، چنین بیان کرده است : در جارح و معدّل ، علم و تقوا و وَرَع و صدق و دوری از تعصّب و شناخت اسباب جرح و تزکیه شرط شده است ، و کسی که این گونه نباشد ، جرح و تزکیه از وی پذیرفته نمی شود . (۲) البته واضح است که شرط دوم و سوم و چهارم در عبارت شیخ ابوالحسنات ، بیان کننده ارکان یک شرط است و آن ، عدالت است و بهتر آن بود که وی ، این شرط را بر شرط علم ، مقدّم می داشت . به هر حال ، تفصیل شرایط یاد شده در زیر می آید: ۱ . عدالت . این صفت را پیش از این ، به هنگام بیان شرایط راوی به نقل از علما ، تفسیر نمودیم . لزوم اتّصاف علمای جرح و تعدیل به این صفت ، بسیار واضح است ؛ زیرا چگونه می توان جرح و تعدیل را از کسی که عادل نیست و اطمینانی به صدق گفته وی نیست ، پذیرفت؟ در واقع ، عدالت صفتی است که ضامن صداقت جارح و معدّل است و اگر این صفت در وی نباشد ، ایمن از آن نیستیم که وی ، عادلی را جرح و یا مجروحی را تعدیل نمی کند . علاوه بر این ، همان ادلّه ای که بر لزوم عادل بودن راوی و حاکم و شاهد دلالت می کنند ، بر لزوم عادل بودن جارح و معدّل نیز دلالت می کنند ، به دلیل آن که جرح و تعدیل یا ملحق به شهادت می گردد یا حکم و یا خبر ، و عدالت ، هم شرط شاهد است و هم حاکم و هم ناقل خبر ؛ بلکه این دلالت به طریق اُولی است ؛ زیرا اهمیّت آنچه که علمای جرح و تعدیل در بیان احوال راویان می گویند ، بسیار بیشتر از حکمی است که حاکم ، در امور مربوط به دنیای مردم می کند ، و نیز شهادت شهود در همین امور .

.

۱- .ابو الحسنات عبد الحی بن عبد الحلیم لکنوی (منسوب به لکنو ، شهری در هند) ، از فقهای حنفی مذهب و متبحّر در علوم حدیث ، صاحب کتاب معروف الرفع و التکمیل فی الجرح و التعدیل است (ر . ك : الرفع و التکمیل ، ص ۱۲ ، مقدّمه ، با تحقیق : عبد الفتّاح ابو غُدّه) .

۲- .الرفع و التکمیل ، ص ۱۶ .

ص: ۱۱۷

ابن حجر ، لزوم اتّصاف جارح و معدّل را به صـفت عدالت ، این گونه بیان کرده است : ینبغی ألا یقبل الجرح والتعدیل إلّا من عدل متیقظ . (۱) سـزاوار است که جرح و تعـدیل ، جز از فرد عادلِ هوشـمند ، پذیرفته نشود . ۲ . علـم . مراد از علم در این بحث و لزوم اتّصـاف علمـای جرح و تعـدیل به آن ، علم به حـدیث و احوال رجال و طبقات آنان و درجات و مراتب آنان از جهت حفظ و اتّقان است و لزوم اتّصاف علمای جرح و تعدیل به این صفت نیز بسیار واضح است ؛ زیرا در صورتی که این صفت در آنان نباشد ، جرح و تعدیل آنان ، ظنّی و حدسـی خواهد شد و خطاهای آنان در احکامشان بر رجال ، بسـیار می شود . ابن ابی حاتم ، در بیان اتّصاف به این صـفت گفته است : ثم احتیـج إلی تبیین طبقـاتهم و مقـادیر حالاـتهم لیعرف من کان منهم فی منزله الانتقاد والجهبـذه والتنقیر والبحث عن الرجال والمعرفه بهم ، وهؤلاء هم أهل التزکیه والتعدیل والجرح . (۲) سپس به تبیین طبقات و سنجش حالات رجال نیاز افتاد تا کسانی که در معرض انتقادنـد و افراد نقّاد خبیر ، شـناخته شونـد ، و نیز به بحث و کاوش از رجال و شـناخت آنها نیاز افتاد و اینان ، همان عالمان جرح و تعدیل اند . ۳ . دوری از تعصّب . محدّثان ، اجتناب از تعصّب را شرطی لازم برای علمای جرح و تعدیل دانسـته انـد و مراد از تعصّب ، ستیزه جویی هایی است که منشأ آن ، اغلب اختلاف مذهب و مشـرب ، و یا حسادت های متداول بین معاصـران اسـت ، به گـونه ای که مـوجب ترک انصـاف و اعتـدال می گردد و در حقیقت ، اشـتراط این صـفت ، به اشـتراط صـفت عدالتْ باز می گردد ؛ لیکن به سبب اهمیّت اتّصاف به آن و دشواری

.

۱- .شرح النخبه ، ص۱۳۶ .

۲- .الجرح و التعدیل ، ج۱ ، ص۶ .

ص: ۱۱۸

خلاصی از تعصّب ، علما آن را جداگانه ذکر کرده اند و از شرایط علمای جرح و تعدیل دانسته اند . علاوه بر این ، تعصّب با عدالت ، قابل جمع نیز هست ؛ زیرا غضب و خشمِ حاصل از برخی از اسباب تعصّب ، موجب آن می گردد که انسان ، امور به ظاهر بدی را که گاه از دیگران واقع می شود ، ولیکن می توان آنها را به نوعی حمل بر صحّت کرد ، حمل بر فسق و فجور عاملان آنها کند و به جرح آنان مبادرت ورزد ؛ بلکه اغلب جرح هایی که به واسطه تعصّب واقع شده اند ، از محدّثان عادلی است که شکّی در عدالت آنان نیست . بنا بر این ، جداگانه ذکر کردن این شرط ، بسیار مناسب می نماید . از نمونه های بارز تعصّب جرح کنندگان ، می توان به تضعیف ابو حنیفه توسط برخی از علمای جرح و تعدیل اشاره کرد که سبب آن ، اختلاف مذهب و مشرب ابو حنیفه در عمل به رأی و قیاس و اشتغال به فقه و ترک احادیث است . اگر چه در واقع وی تارک احادیث نبوده ، امّا به هر حال ، چنین توهّمی وجود داشته و سبب آن شده که حدیث شناسانی چون دار قُطنی و ابن حبّان و خطیب بغدادی وی را جرح کنند . ۴ . دانستن اسباب جرح و تعدیل . مراد از اسباب جرح و تعدیل ، اموری است که نزد تمام محدّثان ، مؤثّر در عدالت و یا فسق راویان است و لازم بودن این شرط برای علمای جرح و تعدیل بر اهل علم پوشیده نیست ؛ زیرا اگر آنان به عوامل جرح و تعدیل آشنایی کامل نداشته باشند ، ممکن است که برخی راویان را به واسطه انجام دادن کاری جرح کنند که عادتا اشخاص با انجام دادن آن ، فاسق و مستحق جرح نیستند و یا به واسطه انجام دادن کاری که عادتا موجب عدالت و کاشف از آن نیست ، تعدیل کنند و در یک کلام ، با مسئله جرح و تعدیل ، سلیقه ای برخورد کنند و چنان که پیش از این گفته شد ، از علل مهمّ عدم قبول جرح و تعدیل از بچّه ممیّز ، همین آگاهی نداشتن به احکام افعال مکلّفان و ندانستن آن صفاتی است که موجب

.

ص: ۱۱۹

توصیف راوی به عدالت و یا توصیف وی به فسق می گردد . حافظ بدر بن جماعه (۶۳۹ ۷۳۳ ق) (۱) ، در مورد لزوم اتّصاف علمای جرح و تعدیل به این صفت گفته است : من لا یکون عالما بالأسباب لایقبل منه جرح ولا تعدیل لا بالإطلاق ولا بالتقیید . (۲) کسی که به اسباب جرح و تعدیل عالم نباشد ، جرح و تعدیل ، نه به نحو اطلاق (یعنی بدون ذکر سبب) و نه به نحو تقیید (یعنی با ذکر سبب) ، از وی پذیرفته نمی گردد . از نمونه های بارز جرح به واسطه فعلی که انجام دادن آن ، موجب سقوط عدالت نمی گردد ، آن است که به شعبه بن حجاج گفته شد : «برای چه حدیث فلانی را رها کردی؟» و او در پاسخ گفت : رأیته یرکض علی بِرذون فترکت حدیثه! (۳) او را دیدم که با پایش به قاطر می زد تا حرکت کند . برای همین ، نقل حدیث از وی را رها کردم! و البته واضح است که مانند چنین فعلی ، موجب سقوط عدالت راوی و ردّ روایت وی نمی شود . از نمونه های بارز تعدیل به واسطه فعلی که موجب عدالت و کاشفِ آن نیست ،

.

۱- .بدر الدین محمّد بن ابراهیم بن سعد اللّه بن جماعه حموی ، شافعی مذهب ، قاضی القضات دیار مصر ، صاحب کتاب معروف المنهل الروی فی الحدیث النبوی ، فقیه و محدّثی با منزلت بوده است (ر . ک : حسن المحاضره ، ج ۱ ، ص ۴۲۵) .

۲- .الرفع والتکمیل ، ص۱۷ . تاج سُبکی نیز پیش از او ، بر این مطلب ، تصریح کرده است . ابن حجر نیز در شرح النخبه (ص ۱۳۵) گفته است : «تقبل التزکیه من عارف بأسبابها لامن غیر عارف لئلّا یزکّی بمجرّد ما ظهر له ابتداء من غیر ممارسه واختبار» .

۳- .الکفایه فی علم الروایه ، ص ۱۱۱ .

ص: ۱۲۰

آن كه يعقوب بن سفيان فسوی می گويد : شنيدم كه كسی به احمد بن يونس می گويد : عبد اللّه عمری ، فردی ضعيف است ، و احمد بن يونس ، در پاسخ وی گفت : «انما يضعفه رافضی مبغض لآبائه ، لو رأيت لحيته وخضابه و هيئته لعرفت انّه ثقه! (۱) ؛ همانا رافضی ای كه دشمن پدران وی است ، او را تضعيف كرده است . اگر تو ريش و خضاب و شمايل وی را ببينی ، خواهی دانست كه وی ثقه است!» . و البته واضح است كه خضاب و ريش ، هرگز بر وثاقت كسی دلالت نمی كند . ۵ . آگاهی از مدلول و معانی الفاظ . علمای جرح و تعديل می بايد به معانی الفاظ از جهت لغت و اصطلاح ، كاملاً آشنا باشند ؛ زيرا در غير اين صورت ، ممكن است لفظی را كه دلالت بر جرح می كند ، در مقام تعديل مورد استفاده قرار بدهند و يا به عكس ، لفظی را كه دلالت بر تعديل می كند ، در مقام جرح ، مورد استفاده قرار بدهند . از نمونه های بارز استفاده از لفظی كه دلالت بر تعديل می كند ، ليكن در مقام تضعيفْ مورد استفاده قرار گرفته است ، استفاده ابن سعد (م ۲۳۰ ق) (۲) از كلمه «ثَبت» در شرح حال عمر بن نافع است ، چنان كه ابن حجر ، متوجه اين اشتباه وی شده و بعد از نقل توثيق و تعديل عمر بن نافع از جمعی از علما ، چنين گفته است : قال ابن سعد : كان ثبتا ، قليل الحديث ، ولا يحتجون بحديثه ، كذا قال ، وهو كلام متهافت ، كيف لا يحتجون به ، وهو ثبت . (۳) همچنين برخی از الفاظ ، دارای معانی متعددی هستند و علمای جرح و تعديل

.

۱- .فتح المغيث ، العراقی ، ص ۱۵۶ .

۲- .ابو عبد اللّه محمّد بن سعد بصری ، محدّث و مورّخ ، صاحب كتاب معروف الطبقات الكبری ، نزد بزرگانی چون : ابو داوود طيالسی ، واقدی و ابن عُيَيْنَه شاگردی كرده است (ر . ك : الجرح و التعديل ، ج ۷ ، ص ۲۶۲ ؛ سير أعلام النبلاء ، ج ۱۰ ، ص ۶۶۴ ، ش ۲۴۲ ؛ طبقات الحفّاظ ، ص ۲۰۵ ، ش ۴۱۱) .

۳- .هدی الساری ، ص۴۵۳ .

ص: ۱۲۱

گفتار سوم : آداب جرح و تعدیل

می باید به معانی متعدّد این گونه الفاظ ، آگاهی کامل داشته باشند تا مبادا به محض دیدن لفظی که ظاهر آن نزد عدّه ای دلالت بر جرح دارد ، مبادرت به جرح کننـد و راویِ ثقه ای را از وثـاقت ، ساقـط کننـد و یا به عکس . برای مثال ، می توان به جمله «کـذب فلانـ» اشاره کرد که کـذب ، در لغت حجازیان بر خطا اطلاق گردیـده است ، چنان که ابن حجر از ابن حبّان نقل کرده است : أهل الحجاز یطلقون کـذب فی موضع الخطأ . (۱) مطلبی که در پایـان این بحث شایـان ذکر است ، این است که صـفاتی که پیش از این ذکر شدند ، صـفاتی بودند که همه اهل علم ، اجتماع آنها را در علمای جرح و تعدیل ، لازم دانسـته اند ؛ امّا در لزوم دو صفت مرد بودن و حرّیت (آزاد بودن) بین علمـا اختلاـف است که بحث در این مورد را پیش از این در طریقه دوم از بحث نشانه های عـدالت راوی ، مفصّل ذکر کرده ایم و مجمل مطلب در بحث مزبور آن است که این دو صفت را جمهور محدّثان ، شرط ندانسته اند . بنا بر این ، جرح و تعـدیل زن و بنـده نیز با اجتماع شـرایط دیگر از نظر جمهور محدّثان پذیرفته می شود ، به خلافِ رأی مخالف جمهور که دو صفت مزبور را شرط دانسته اند .

گفتـار سوم : آداب جرح و تعـدیلپیش از این ، در «مشـروعیت بحث از رجـال» گفته شـد که محـدّثان ، جرح و تعـدیل را به واسـطه ضرورت شـرعی مهمّی که حفظ و صـیانت شـریعت و احادیث باشد از مصادیق غیبت محرّم ندانسته اند . بنابراین ، حدّ مجاز جرح و تعـدیل ، محـدود به ضـرورت مزبور است و از طرفی ، تحصـیل کامـل ضـرورت و غرض مزبور ، مسـتلزم رعایت آدابی است که در صورت عدم رعایت آنها توسط علمای جرح و تعدیل ، یا افراط می شود و از حدّ مجاز جرح ، تجاوز می کند و یا تفریط

.

۱- .هدی الساری ، ص۴۴۸ .

ص: ۱۲۲

می شود و به تحصیل غرض مزبور ، لطمه وارد می شود . از این رو ، علمای جرح و تعدیل و نیز ناقلان جرح و تعدیل ، می باید ملتزم به رعایت آدابی گردند . در ذیل ، مهم ترین این آداب ، با توضیحی مختصر می آید : ۱ . رعایت انصاف و اعتدال در جرح و تعدیل . بدین معنا که جارح ، راوی را بیش از آن مقدار که در عدالت و یا ضبط وی خِلل وجود دارد ، جرح نکند ، و یا معدّل راوی را بیش از آن مقدار که از صفات عدالت و ضبط و اتقان برخوردار است ، تعدیل نکند . ضرورت رعایت اعتدال و زیاده روی نکردن در جرح و تعدیل ، از آن جا ناشی می شود که رعایت نکردن آن ، موجب به خطا افکندن محدّثان در قبول و ردّ احادیث و تعیین درجه صحّت و ضعف آنها می شود . علاوه بر این ، تندروی در جرح ، افترا و بُهتان است و در خصوص معاصران ، موجب عداوت و ستیزه جویی می شود و اسراف در تعدیل ، خلاف امانتداری است . از نمونه های بارز تندروی در جرح و عدم اعتدال ، آن که نقل شده حمّاد بن ابو سلیمان (استاد ابو حنیفه) گفته است : عطا و طاووس و مجاهد را ملاقات کردم ، در حالی که فرزندان شما داناتر از آنها هستند ، بلکه فرزندان فرزندانِ شما . (۱) چنان که ملاحظه می شود ، حمّاد بن ابو سلیمان ، علاوه بر آن که به ناحق ، به جرح سه تن مذکور مبادرت ورزیده ، زیاده روی نیز کرده است . ۲ . جرح نکردن بیش از حدّ نیاز . یعنی اگر راوی ای به سبب ارتکاب گناهان فراوان ، فاسق و خارج از حدّ عدالت است ، برای جرح وی و ردّ روایتش لازم نیست که تمام اسباب جرح وی ذکر شود ؛ بلکه باید به حدّ لازم در ذکر الفاظی که بیان کننده ضعف وی و عدم عدالتش هستند ، اکتفا کرد ، ولو به ذکر یکی از اسباب

.

۱- .جامع بیان العلم و فضله و ما ینبغی فی روایته و حمله ، ج ۲ ، ص ۱۸۷ .

ص: ۱۲۳

سقوط عـدالت ؛ زیرا اسـتثنای جرح از غیبت محرّم ، تنها به واسـطه ضـرورت شـرعی بوده است . بنا بر این ، با رفع ضـرورت ، جرح تحـت اصـل اوّلی که حرمت غیبت باشـد قرار می گیرد (الضـرورات تتقـدر بقـدرها) . (۱) ۳ . اکتفـا نکردن به نقـل جرح کسـی که تعـدیل نیز شـده . یعنی اگر راوی ای از جهت عـدالت ، مورد اختلاـف علماست و برخی وی را جرح ، و برخی دیگر وی را تعـدیل کرده انـد ، عالم رجالی ، می بایـد به نقل جرح وی اکتفا نکنـد ؛ بلکه تعـدیل وی را نیز نقل نماید ؛ زیرا در غیر این صورت ، چنین گمان خواهـد شـد که در جرح راوی مزبور ، همه علما اتّفاق دارنـد و بالطبع ، فورا حکم به ردّ روایت وی خواهـد شـد . بنا بر این ، پوشانـدن تعدیل چنین راوی ای ، خلاف امانتداری و در صورت عمد ، نوعی تدلیس است . از نمونه های بارز اکتفا به جرح کسـی که تعدیل نیز شده ، تضـعیف ابو حنیفه توسط دار قُطنی بعد از نقل حدیث : «من کان له امام ، فقراءه الإمام قرائته» است . وی بعد از نقل حدیث مذکور ، بدون آن که از تعدیل ابو حنیفه توسط سایر علما خبر بدهد ، گفته است : لم یسـنده عن موسـی أبی عائشه غیر أبی حنیفه والحسن بن عماره وهما ضـعیفان . (۲) این حدیث را غیر از ابو حنیفه و حسن بن عماره کسـی به موسـی ابو عایشه نسبت نداده است و این دو ضـعیف اند . و از نمونه های دیگر ، نقل جرح ابان بن یزید عطار ، توسط ابن جوزی (۵۱۰ ۵۹۷ ق) (۳) است ، بی آن که از توثیق ابـان ، خبری بدهـد . ذهبی در شـرح حـال ابـان ، به وضوح به این اشـکال کتـاب ابن جوزی اشاره کرده و گفته است :

.

۱- .ر .ک : فتح المغیث ، السخاوی ، ج۳ ، ص۲۷۲ .

۲- .سنن الدار قُطنی ، ج۱ ، ص۳۲۳ .

۳- .برای آگاهی از شرح حال وی ، ر . ک : فصل ششم ، ص ۲۵۶ .

ص: ۱۲۴

گفتار چهارم : موانع قبول جرح و تعدیل

قد أورده العلامه ابن الجوزی فی الضعفاء ولم یذکر فیه اقوال من وثّقه ، وهذا من عیوب کتابه یسرد الجرح ویسکت عن التوثیق . (۱) ۴ . مبادرت نکردن به جرح کسانی که نیازی به جرحشان نیست . یعنی علمای جرح و تعدیل ، نباید به جرح کسانی بپردازند که هیچ دخلی در نقل روایات ندارند ؛ نیز جرح راویانی که متأخّر از تدوین جوامع حدیثی اند ؛ زیرا آن ضرورت شرعی ای که موجب جواز جرح شده ، حفظ شریعت و احادیث از تخریب است و معلوم است که این ضرورت ، محدود به ناقلان احادیث ، آن هم در خصوص ناقلان متقدّم (پیش از قرن چهارم) است ؛ زیرا بعد از تدوین جوامع حدیثی و تعیین احادیث صحیح و ضعیف ، تنها چیزی که مهمّ است ، حفظ اتّصال سلسله اسناد است و برای این امر ، عدم ظهور عیب ، کافی است . بنا بر این ، جرح این عدّه و کسانی که اصلاً ناقل حدیثی نبوده اند (اعم از علما و غیر علما) ، جزو اصل اوّلی حرمت غیبت است . اگر چه ، نظر همه علما این گونه نیست و برخی ، جواز جرح را از باب خیرخواهی برای مسلمانان و دفع ضرر ، به غیر ناقلان حدیث ، مانند : والیان فاسق ، غاصبان اموال و علوم ، و متجاهران به سایر مفاسد و گناهان نیز تعمیم داده اند . ۲

گفتار چهارم : موانع قبول جرح و تعدیلپیش از این گفته شد که جرح و تعدیل ، به منزله حکم است و واضح است که

.

۱- .میزان الاعتدال ، ج۱ ، ص۱۶ . ابن حجر نیز مانند کلام ذهبی را در تهذیب التهذیب (ج ۱ ، ص۱۰۲) در شرح حال ابان ، ذکر کرده است .

ص: ۱۲۵

هیچ حکمی را تا شرایط لازم برای پذیرش نداشته باشد و نیز تا موانع قبول از آن زایل نگردد ، نمی توان پذیرفت . از این رو ، هیچ جرح و تعدیلی مورد قبول قرار نمی گیرد ، مگر آن که واجد شرایط و فاقد موانع شود . شرایط پذیرش جرح و تعدیل را که به صفات و شرایط جارح و معدِّل وابسته است ، پیش از این در دو بحث «شرایط عالمان جرح و تعدیل» و «آداب جرح و تعدیل» ذکر کردیم . اکنون در این بحث ، در صددیم موانع پذیرش جرح و تعدیل را ذکر کرده ، بررسی کنیم . البته به حسب طبیعت شرط و مانع ، این بحث در واقع ، مکمّل دو بحث مذکور است ؛ زیرا عدم تحقّق هر شرطی از موانع محسوب می گردد . از این رو ، ضدّ برخی از شرایط و مطالبی را که پیش از این در دو بحث مذکور گفته ایم ، با اختلاف در تعبیر ، تکرار خواهیم کرد . موانعی که همه علما و یا برخی از آنان برای پذیرفتن جرح و تعدیل ذکر کرده اند ، عبارت اند از : ۱ . اجمال جرح و تعدیل . مراد از اجمال در جرح آن است که جارح ، راوی ای را بدون آن که از سبب مجروحیت وی نامی ببرد ، جرح کند ، و اجمال در تعدیل نیز به معنای آن است که معدّل ، راوی ای را بدون آن که از سبب عدالت وی نامی ببرد ، تعدیل کند . به اجمال در جرح ، «جرح مبهم» نیز گفته می شود و به اجمال در تعدیل ، «تعدیل مبهم» نیز گفته می شود . ابن صلاح و برخی دیگر از علما ، به تبعیت از وی به جمهور محدّثان و علما نسبت داده اند که تعدیل مبهم ، پذیرفته می گردد و ابهام در تعدیل ، مانع از قبول آن نیست و در مقابل ، جرح پذیرفته نمی گردد ، مگر آن که سبب آن ، نام برده شود . (۱) خطیب بغدادی معتقد است و ابن صلاح نیز به نقل از وی آورده که نپذیرفتن

.

۱- .مقدمه ابن الصلاح ، ص۸۶ ؛ فتح المغیث ، العراقی . ص۱۵۵ ؛ فتح المغیث ، السخاوی ، ج۱ ، ص۳۲۸ ؛ تدریب الراوی ، ج۱ ، ص۱۶۶ .

ص: ۱۲۶

جرح بـدون ذکر سـبب ، طریقه محدّثان بزرگی چون بخاری و مسلم و غیر این دو از سایر بزرگان و ناقدان حدیث بوده است . (۱) در توجیه نسبتِ داده شـده به جمهور ، به دو دلیـل تمسّک شـده است : اوّل آن که اسباب تعدیل ، بسیار زیاد است ، و عـدالت ، صفتی است که با تحقّق جمیع آن اسباب حاصل می شود . بنا بر این ، اگر معـدّل بخواهد به ذکر سبب بپردازد ، می باید جمیع آن اسباب را نام ببرد و این ، کاری بسیار دشوار است ؛ زیرا مستلزم آن است که معدّل بگوید : «فلانی دروغ نمی گوید ، شراب نمی آشامد ، دزدی نمی کند ، نمازهای روزانه اش را به جا می آورد ، زکات می دهد ، ...» و به همین گونه ، کلّیه اسباب تعدیل را نام ببرد و این ، خیلی دشوار است ؛ در حالی که بر عکس ، اگر چه اسباب جرح نیز زیاد است ، لیکن مجروحیت ، صفتی است که با انجام گرفتن حتی یکی از اسباب آن حاصل می شود . بنا بر این ، برای جارح ، ذکر آن سبب و یا احیانا چند سببی که موجب مجروح بودن و سقوط راوی از عدالت گردیده اند ، هیچ مشقّتی ندارد . دلیل دومی که به آن تمسّک شده ، اختلاف علما در تعیین اسباب جرح است ، به گونه ای که ممکن است یک جارح ، راوی ای را به سبب انجام دادن فعلی جرح کند که دیگران ، انجام دادن آن فعل را از اسباب جرح نمی دانند . از این رو ، جارح باید سبب جرح را ذکر کند تا دقّت شود که آیا سببی را که وی ذکر کرده ، موجب سقوط عدالت راوی می گردد یا نه . (۲) و چنین نیست که تمسّک به اختلاف مزبور برای نپذیرفتن جرح مبهم ، تنها با فرض چنین اختلافی صورت گرفته باشد ؛ بلکه در عمل ، چنین اختلافی بارها بروز

.

۱- .الکفایه فی علم الروایه ، ص۱۰۸ ؛ مقدمه ابن الصلاح ، ص۸۶ .

۲- .مقدمه ابن الصلاح ، ص۸۶ ؛ فتح المغیث ، العراقی ، ص۱۵۵ ؛ فتح المغیث ، السخاوی ، ج۱ ، ص۳۲۸ ؛ تدریب الراوی ، ج۱ ، ص۱۶۶ .

ص: ۱۲۷

کرده ، چنان که در الکفایه ، بابی آمده است مخصوص مواردی که در پاسخ به دلیل جرح کسی ، مواردی ذکر شده که سبب جرح نیستند (۱) و در این باب ، به ذکر اخباری پرداخته شده که علّت جرح برخی راویان را از جارحان ایشان ، پرسش کرده اند و آنان در پاسخ ، اسبابی را ذکر کرده اند که در واقع و نزد جمهور محدّثان ، از اسباب سقوط عدالت محسوب نمی گردند . خطیب بغدادی گفته است که به واسطه همین اختلاف ، بخاری به روایات عکرمه (آزاد شده ابن عبّاس) ، اسماعیل بن ابی اویس ، عاصم بن علی ، عمرو بن مرزوق و عدّه ای دیگر از راویانی که برخی ایشان را جرح کرده اند ، احتجاج کرده است . نیز مسلم به روایات کسانی چون : سوید بن سعید و عدّه ای دیگر از راویانی که طعن و جرح آنان مشهور است ؛ و همچنین ابو داوود ، به روایات چنین کسانی احتجاج کرده است ، و این دلالت می کند بر این که آنان ، جرح بدون ذکر سبب را نپذیرفته اند و به عدم ثبوت جرح در صورت ابهام ، معتقد بوده اند . (۲) ابن صلاح ، بعد از آن که عدم قبول جرح مبهم را پذیرفته است ، خودش اعتراضی را بر این قول مطرح کرده و گفته است : ممکن است کسی بگوید که علما در جرح راویان و ردّ حدیث آنان ، به کتاب هایی که ائمه حدیث در جرح و یا جرح و تعدیل نوشته اند ، اعتماد کرده اند و در این کتاب ها مؤلفان آنها به ندرت ، سبب جرح را ذکر کرده اند و تنها به گفتن «فلان ضعیف ، و فلان لیس بشیء» و مانند اینها اکتفا کرده اند . بنا بر این ، ذکر سبب را برای قبول جرح شرط قرار دادن ، موجب تعطیل قبول جرح های موجود در این کتاب ها و سدّ باب جرح در اغلب موارد می گردد . (۳)

.

۱- .الکفایه فی علم الروایه ، ص۱۱۰ .

۲- .همان ، ص۱۰۸ ۱۰۹ .

۳- .مقدمه ابن الصلاح ، ص۸۶ ۸۷ .

ص: ۱۲۸

آن گـاه ، خودِ ابن صـلاح در پاسـخ به این اعتراض گفته است : مـا اگر چه در اثبات جرح بر این گونه کتاب ها اعتماد نمی کنیم ؛ لیکن در توقّف از قبول حـدیث کسانی که در این کتاب ها جرح گردیـده انـد ، بر آنها اعتماد می کنیم ؛ زیرا جرح های موجود در مورد برخی از راویـان حـدیث در این کتاب ها ، تردیـد قوی ای را در مورد مجروح بودن راویان مزبور برای ما ایجاد می کنـد ، که اگر این تردیـد از برخی از آنها به واسطه بحث در احوال آنان برطرف گردد و وثاقت و عـدالت آنان احراز گردد ، حـدیث آنان را می پـذیریم ؛ ماننـد برخی از کسـانی که بخاری و مسـلم به حـدیث آنان احتجاج کرده انـد ، در حالی که پیش از بخاری و مسلم ، برخی از علما به نحو اجمال آنان را جرح کرده انـد . (۱) لیکن به نظر می رسد که پاسخ ابن صـلاح درباره اشـکالی که خود آن را مطرح کرده است ، نادرست بوده و سیره محـدّثان و علما آن را تأییـد نمی کنـد ؛ چرا که در واقع محدّثان و علما ، پیوسـته مطابق با جرح های موجود در کتاب های متـداول ائمه جرح و تعـدیل عمل کرده انـد و به ردّ احادیثی پرداخته انـد که ائمه جرح و تعـدیل ، راویـان آن احادیث را جرح کرده انـد ، ولو آن که اکثر این جرح ها مبهم بوده و سـبب آنها ذکر نگردیـده است و به همین جهت ، برخی کلام ابن صـلاح را مورد اعتراض قرار داده اند . (۲) همچنین این که خطیب گفته است : احتجاج بخاری و مسـلم و ابو داوود به احادیث عـدّه ای از راویان مجروح ، دلالت بر آن دارد که آنان ، جرح بـدون ذکر سـبب را نپـذیرفته انـد و معتقـد به عـدم ثبوت جرح در صورت ابهام بوده اند ، به دو دلیل ، کلام صحیحی نیست ؛ زیرا اوّلاً چنان که عَینی (۷۶۲ ۸۵۵ ق) (۳) در شرح صحیح

.

۱- .همان ، ص۸۶ ۸۷ .

۲- .ر .ك : الباعث الحثیث ، ص۹۷ .

۳- .بـدر الـدین ابو الثناء محمود بن احمد عینتابی ، معروف به عینی ، محدّث و فقیه ، صاحب کتاب عمده القاری فی شـرح صـحیح البخاری بوده است (ر . ك : شَذَرات الذهب ، ج ۷، ص ۲۷۸) .

ص: ۱۲۹

البخاری گفته است : جرح این عده ، تفسیر شده و سبب آن ذکر گردیده است (۱) ؛ و ثانیا این عده ، از راویانی هستند که علاوه بر جرح توسط برخی از ائمه جرح و تعدیل ، توثیق نیز گردیده اند و اگر بر فرض جرح عده مزبور ، مبهم می بود ، عدم اعتماد بخاری و مسلم و ابو داوود به جرح آنان ، دلیل بر آن نیست که به دلیل ابهام ، از جرح های مزبور صرف نظر کرده اند ؛ زیرا ممکن است آنان از جرح های مبهم در مورد این عدّه ، به خاطر تعدیل های ثابت در حقّ آنان ، صرف نظر کرده باشند ، نه به جهت ابهام در آن جرح ها . در مقابلِ نسبتی که ابن صلاح به جمهور محدّثان در نپذیرفتن جرح مبهم داده است ، قاضی ابوبکر باقلانی به جمهور محدّثان نسبت داده که ذکر سبب ، نه در تعدیل و نه در جرح ، در صورتی که معدّل و جارح عالمی واجد شرایط و آگاه از اسباب جرح و تعدیل باشد ، لازم نیست و در غیر این صورت ، کشف سبب و ذکر آن ، لازم است . (۲) این نظریه توسط جمع زیادی از علما ، مانند : خطیب بغدادی ، امام الحرمین جوینی ، غزالی ، رازی ، عراقی و بُلقِینی (۷۲۴ ۸۰۵ ق) (۳) مورد پذیرش قرار گرفته است ؛ امّا ابن جماعه و برخی دیگر ، این قول را قولی مستقل و در مقابل قولی که ابن صلاح به جمهور محدّثان نسبت داده ، ندانسته و آن را تنها تحقیق و تحریرِ محلّ نزاع دانسته اند . و دلیل این مدّعا را چنین ذکر کرده اند که کسی که عالم به اسباب جرح و تعدیل نباشد ، جرح و تعدیل ، نه به نحو اطلاق (بدون ذکر سبب) و نه به

.

۱- .عمده القاری ، ج ۱ ، ص ۸ .

۲- .الکفایه فی علم الروایه ، ص ۱۰۷ ؛ فتح المغیث ، العراقی ، ص ۱۵۷ ؛ فتح المغیث ، السخاوی ، ج ۱ ، ص ۳۳۴ ؛ تدریب الراوی ، ج ۱ ، ص ۱۶۸ .

۳- .سراج الدین ابو حفص عمر بن رَسْلان بن نُصیر بلقینی ، محدّث و فقیه ، صاحب کتاب محاسن الاصطلاح فی تضمین کتاب ابن الصلاح ، نزد بزرگانی چون تقی سُبکی شاگردی کرده است (ر . ک : طبقات الحفّاظ ، ص ۵۶۹ ، ش ۱۱۷۶ ؛ حسن المحاضره ، ج ۱ ، ص ۳۲۹) .

ص: ۱۳۰

نحو تقیید (با ذکر سبب) ، از وی پذیرفته نمی شود . (۱) خلاصه آن که به نظر عدّه ای ، مراد ابن صلاح از نسبت دادن عدم قبول جرح مبهم و شرط کردن ذکر س ه جمهور محدّثان در صورتی است که جارح، معروف به بصیرت تام در اسباب جرح و تعدیل نبوده باشد ؛ وگرنه در صورت معروف بودن جارح به آگاهی تام از اسباب جرح ، بسیار بعید به نظر می رسد که ابن صلاح ، مخالف با قول قاضی ابوبکر و نسبت دادن این قول به جمهور محدّثان باشد . به هر حال ، بهترین دلیل بر صحّت آنچه که باقلانی به جمهور محدّثان نسبت داده ، مطابقت بیشتر آن با عملکرد جمهور است ، به خلاف ظاهر آنچه که ابن صلاح ، به جمهور نسبت داده است . لیکن ابن حجر ، در قبول جرح مبهم ، تفصیل بهتری قائل شده است . این تفصیل چنین است که اگر راوی ای که به جرح مجمل مجروح گردیده ، تعدیل ثابتی داشته باشد (یعنی حدّاقل یکی از ائمه و علمای جرح و تعدیلِ آگاه به اسباب جرح و تعدیل ، وی را توثیق کرده باشد) ، در این صورت ، یعنی در حالت تعارض جرح مبهم با تعدیل ثابت ، جرح هیچ کس در مورد وی پذیرفته نمی گردد ، مگر آن که با ذکر سبب ، تفسیر شده باشد ؛ زیرا در این صورت ، وثاقت وی ثابت گردیده است . بنا بر این ، نباید از تعدیل صرفِ نظر کرد ، مگر آن که دلیلی متقن برخلاف آن باشد ، و اگر راوی تعدیلی نداشته باشد ، جرح مجمل در مورد وی پذیرفته می گردد ، به شرط آن که جارح ، به اسباب جرح و تعدیل ، آگاه باشد ؛ چون در صورت عدم ثبوت تعدیل ، وی مانند راوی مجهول است و در این حال ، اعمال داشتن قول جارح در مورد وی ، بهتر از اِهمال و صرف نظر کردن از آن است (۲) ؛ چرا که حدیث راوی مجهول ، به واسطه عدم آگاهی از احوال وی ، رد می گردد و کسی

.

۱- .فتح المغیث ، السخاوی ، ج۱ ، ص۳۳۵ ؛ الرفع والتکمیل ، ص۱۷ .

۲- .شرح النخبه ، ص۱۳۶ ۱۳۷ ؛ نیز ، ر .ک : تدریب الراوی ، ج۱ ، ص۱۶۸ .

ص: ۱۳۱

که تعدیلی در مورد وی ثابت نشده و علاوه بر آن ، جرحی مجمل در مورد وی ثابت شده است ، در موقعیت پایین تری از راوی مجهول قرار دارد . از این رو ، به طریق اُولی می باید به مجروح بودن و ردّ حدیث وی حکم شود . این تفصیل ، علاوه بر آن که از هر حیث مطابق با واقع و عمل مشهور محدّثان و علماست ، بیشترین مناسبت را با قواعد جرح و تعدیل دارد که بنای آن بر حفظ سنّت نبوی و احتیاط در آن است . در پایان این بحث ، شایان ذکر است که دو قول دیگر نیز در قبول جرح و تعدیل مجمل که البته از اهمیّت چندانی برخوردار نیستند نقل شده است : اوّل ، قبول جرح مجمل و عدم قبول تعدیل ، مگر با ذکر سبب ؛ یعنی بر عکس آنچه که ظاهر کلام ابن صلاح ، دلالت بر آن دارد و به جمهور محدّثان نسبت داده است ؛ زیرا تظاهر به اسباب عدالت ، و نیز اقدام عجولانه مردم در حکمِ به عدالت به واسطه بنا نهادن بر ظاهر اشخاص ، خیلی زیاد است . بنا بر این ، ممکن است معدِّل به خاطر ظاهر آراسته راوی ، مبادرت به تعدیل وی کرده باشد . این قول را برخی از علما (مانند امام الحرمین جوینی و غزالی و رازی) ، بی آن که از قائل و یا قائلان به آن نامی ببرند ، نقل کرده اند . (۱) قول دیگر ، عدم قبول جرح و تعدیل ، مگر با ذکر سبب است ؛ زیرا همان طور که ممکن است جارح ، راوی ای را به خاطر انجام دادن کاری که در واقع ، موجب سقوط از عدالت نیست ، جرح کند . همچنین ممکن است معدّل ، راوی ای را به خاطر انجام دادن کاری که مقتضی عدالت و نشانه آن نیست ، تعدیل کند . این قول را برخی از علمای دانش اصول و خطیب بغدادی حکایت کرده اند . (۲) فساد این دو قول ، با توجّه به آنچه که پیش از این در بیان نظر جمهور محدّثان

.

۱- .تدریب الراوی ، ج۱ ، ص۱۶۷ .

۲- .همان جا .

ص: ۱۳۲

گفته شـد ، واضـح و بی نیـاز از تکرار است . نتیجه این بحث آن شـد که از نظر جمهور محـدّثان ، اجمـال ، چه در تعـدیل و چه در جرح ، تنهـا در صورتی مـانعیت دارد که از فرد غیر آگاه به اسـباب جرح و تعـدیل صادر شـده باشـد . ۲ . صـدور جرح و تعدیل از مجروح . پیش از این ، در بحث «شـرایط عالمان جرح و تعدیل» گفته شد که از شـرایط جارح و معدل ، عادل بودن وی است ؛ زیرا عـدالت ، ضـامن صـدق کلام جارح و معـدّل است و اگر این صـفت در علمای جرح و تعـدیل نباشـد ، ایمن از آن نخواهیم بود که جارح ، عادلی را جرح نکنـد و یا به عکس ، معدّل مجروحی را تعـدیل نکند . از این رو ، اگر جرح و تعدیل از کسـی صادر گردد که خودش مجروح است ، نباید فورا آن را قبول کرد ؛ بلکه قبول قول وی ، منوط به موافقت با قول سایر علمای جرح و تعدیل است و در غیر این صـورت ، جرح و تعـدیل وی مردود شـمرده می شود که البته در صورت موافقت سـایر علمـا نیز ملاـک حقیقی ، قول آنـان است نه قـول وی . صـدور تعـدیل از معـدّلی که خودش مجروح است ، کم تر اتّفـاق افتـاده است ؛ امّـا به عکس ، جرح هـای فراوانی از برخی کسـانی که خود مجروح بوده انـد ، صـادر گردیـده است . از نمونه هـای بارز عالم رجالی ای که به سبب مجروح بـودن خـود وی ، جرح هـایش در صـورت انفراد ، مردود شـمرده شـده اسـت ، ابوالفتـح اَزْدی (م ۳۷۴ ق) (۱) ، صـاحب کتابی در خصـوص ضُـعفا (راویـان ضـعیف) است . وی در این کتـاب ، راویـان زیـادی را که مجروح نبـوده انـد ، ذکر کرده و به جرح آنـان مبـادرت کرده است ، چنـان که ذهبی در شـرح حـال ابـان بن اسـحاق مـدنی ، بعـد از آن که به نقل از ابو الفتـح ازدی گفته است : «متروک» ، خود وی در ردّ جرح ابو الفتح گفته است : قلتُ : لایترک ، فقد وثَّقه أحمد والعجلی ، وأبوالفتح یسرف فی الجرح ، وله

.

۱- .برای آگاهی از شرح حال وی ، ر . ک : فصل ششم ، ص ۲۵۳ .

ص: ۱۳۳

مصنَّف کبیر إلی الغـایه فی المجروحین ، جمع فـأَوعی ، وجرح خلقا بنفسه ، لم یسـبقه أحـد إلی التکلّم فیهم ، وهو المتکلّم فیه . (۱) من می گویم : حدیث ابان بن إسـحاق وانهاده نمی شود به خاطر آن که احمد و عجلی وی را توثیق کرده اند و ابو الفتح ، در جرح اسـراف می ورزد و همو کتاب بسـیار بزرگی درباره مجروحان دارد . نام های زیادی را فراهم آورده و خود وی ، عده زیادی را که پیش از وی هیچ کس درباره مجروحیت آنان سخنی نگفته ، جرح کرده و از مجروحیت آنان سخن گفته است . و نیز ابن حجر ، در شرح حـال احمـد بن شـبیب ، بعـد از آن که به نقـل از ابوالفتـح گفته است : منکر الحـدیث غیر مرضـی . حـدیث احمـد بن شبیب ، ناشـناخته است و خـود وی فردی ناپسـند است . در ردّ جرح ابو الفتـح گفته است : لم یلتفت أحـد إلی هـذا القول ، بـل الأَـزدی غیر مرضی . (۲) کسی به این سخن توجّه نکرده است ؛ بلکه خود ازدی ناپسند است . ۳ . مبالغه در جرح و تعدیل . مانع بودن مبالغه در جرح و تعـدیل را پیش از ایـن در بحث «آداب جرح و تعـدیل» ، به هنگـام ذکر اوّلین ادب جرح و تعـدیل (یعنی رعـایت انصـاف و اعتدال) توضیح داده ایم . ۴ . ذکر نکردن سـند و انقطاع آن . مانع بودن عدم ذکر سـند و انقطاع آن ، تنها در مورد عالم رجالی ای که ناقل جرح و تعـدیل باشـد ، مصـداق می یابـد نه خودِ جارح و معـدّل . مانع بودن انقطاع سـند از پـذیرش جرح و تعدیل ، بسـیار واضح است ؛ زیرا در این صورت ، احتمال وجود فردی ضعیف و مجروح در سند خبر وجود دارد ، و

.

۱- .میزان الاعتدال ، ج ۱ ، ص ۵ .

۲- .تهذیب التهذیب ، ج ۱ ، ص ۳۶ .

ص: ۱۳۴

البته همان گونه که حدیث منقطع ، مردود است ، خبر منقطع نیز مردود شمرده می شود و عقلای عالم ، پیوسته به همین شیوه عمل کرده اند . (۱) ذهبی در موارد قابل توجّهی در کتاب میزان الاعتدال ، اقوالی را به سبب انقطاع سند آنها مردود دانسته است . برای مثال ، وی در شرح حال کهمس بن حسن تمیمی ، نقل ابو الفتح ازدی را از ابن معین به واسطه انقطاع آن ، نپذیرفته است . (۲) موانعی که تاکنون ذکر شدند ، موانع مشترک بین جرح و تعدیل بودند ؛ امّا دو مانع دیگر وجود دارد که مانع بودن آنها ، اختصاص به پذیرش جرح دارد . دو مانع مزبور ، به شرح ذیل است : ۵ . صدور جرح از جارح سختگیر (متشدّد) . برخی از علمای جرح و تعدیل ، بسیار سختگیر بوده اند و به جهت وجود ایرادهای اندکی که اغلب قابل چشمپوشی است به جرح برخی از راویان و علمایی مبادرت کرده اند که نزد جمهور محدّثان ، از راویان ثقه محسوب گردیده اند . صفت مزبور ، به تصریح علما ، مانع از پذیرش جرح های این دسته از علمای جرح و تعدیل است ، مگر آن که جرح آنان ، موافق یکی از علمای مُنصِف که قول وی معتبر شمرده شده ، گردد ؛ اما به عکس ، توثیقات آنان معتبر است ، زیرا توثیق چنین علمایی ، حکایت از آن دارد که هیچ یک از اسباب جرح در راویِ توثیق شده ، وجود نداشته است . (۳) یحیی بن سعید قطان و یحیی بن معین و ابو حاتم رازی از جمله علمای

.

۱- .البته نقل خبر از کتابی که نسبت آن به مؤلفش مسلّم است ، در صورت انقطاع سند نیز پذیرفته است .

۲- .عبارت ذهبی در میزان الاعتدال (ج ۳ ، ص۴۱۶) چنین است : « ... قال الأزدی ، قال ابن معین : ضعیف ، کذا نقله أبو العباس النباتی ، ولم یسنده الأزدی ، عن یحیی ، فلاعبره بالقول المنقطع لاسیما وأحمد یقول فی کهمس : ثقه وزیاده» .

۳- .ر . ک : أربع رسائل فی علوم الحدیث (ذکر من یعتمد قوله فی الجرح و التعدیل) ، ص ۱۷۱ ۱۷۲ ؛ فتح المغیث ، السخاوی ، ج ۳ ، ص ۲۷۲ ؛ الرفع و التکمیل ، ص ۱۱۷ ؛ قواعد فی علوم الحدیث ، ص ۱۷۸ .

ص: ۱۳۵

سختگیر بوده اند . (۱) البته تشدّد و سختگیری برخی از علمای جرح و تعدیل در جرح ، نسبی است ؛ یعنی یا در جرح راویان شهر خاصّی سختگیری داشته اند ، و یا در راویان و علمایی که پیرو مذهب خاصّی بوده اند . از مهم ترین علمای جرح و تعدیلی که این گونه بوده اند ، می توان به جوزجانی ، ابن عدی و ذهبی اشاره کرد . جوزجانی در جرح و طعن بر اهل کوفه و شیعیان ، سختگیر بوده است (۲) و ابن عدی ، نسبت به ابو حنیفه و اصحاب وی چنین نظر داشته (۳) و دیدگاه ذهبی ، درباره اشاعره و صوفیه این گونه بوده است . (۴) ۶ . صدور جرح از معاصران . اغلب بین علمای معاصر ، اموری چون : حسادت ، اختلاف در مذهب و مشرب ، عداوت های شخصی و تعصّب ، موجب جرح یکدیگر می شود . از این رو ، بسیاری از علما تصریح کرده اند که کلام معاصران بر علیه یکدیگر مورد قبول و اعتنا قرار نمی گیرد ، مگر آن که مستند به حجّتی واضح باشد . ذهبی در این مورد گفته است : کلام الأقران بعضهم فی بعض لایعبأ به لاسیّما إذا لاح لک أنّه لعداوه أو لمذهب ، أولحسد ، و ما ینجو منه إلّا من عصم اللّه وما علمت أنّ عصرا سلم أهله من ذلک سوی الأنبیاء والصدّیقین ولو شئت لسردت فی ذلک کراریس . (۵) چنان که ملاحظه می شود ، عبارت فوق ، علاوه بر دلالت صریح بر آنچه که

.

۱- .ر.ک : أربع رسائل فی علوم الحدیث (ذکر من یعتمد قوله فی الجرح والتعدیل) ، ص۱۷۲ ؛ میزان الاعتدال ، ج ۲ ، ص۱۷۱ (شرح حال سفیان بن عیینه) .

۲- .ر.ک : تهذیب التهذیب ، ج۱ ، ص۹۳ (شرح حال ابان بن تغلب) و ج۱ ، ص۲۶۹ ۲۷۰ (شرح حال اسماعیل بن ابان وراق) ؛ هدی الساری ، ص۴۰۹ .

۳- .ر.ک : تأنیب الخطیب علی ما ساقه فی ترجمه أبی حنیفه من الأکاذیب ، ص۱۶۹ .

۴- .ر.ک : أربع رسائل فی علوم الحدیث (قاعده فی الجرح والتعدیل) ، ص۴۴ .

۵- .میزن الاعتدال ، ج۱ ، ص۱۱۱ .

ص: ۱۳۶

گفته شد ، بر این نکته نیز دلالت می کند که صدور جرح از جارحان معاصر ، به واسطه اموری چون : دشمنی های شخصی ، اختلاف مذهب و حسادت ، امری متداول بوده که جز عدّه ای معدود از خواص ، موفّق به خلاصی از آن نمی گردند . بنا بر این ، مبادرت ورزیدن معاصران به جرح یکدیگر ، علاوه بر آن که در مورد معاصر مجروح ، پذیرفته نمی گردد ، با تقوا منافات دارد و موجب طعن و قدح بر خود جارح نیز نیست ؛ و گرنه ، اغلب محدّثان ، به واسطه همین امر ، مورد طعن و جرح قرار خواهند گرفت و مسلّما هرگز کسی نمی تواند به چنین چیزی ملتزم شود . سخاوی در بیان علّت صدور چنین جرح هایی از متّقین و عدم منافات آن با تقوا به این مطلب اشاره کرده است که خشم و غضبی که گاهی برای متّقین حاصل می گردد و نیز علایق آنان به برخی چیزها (مانند مذهب و مشرب خودشان) ، چشم و گوششان را از دیدن و شنیدن واقعیات باز می دارد ، نه آن که آنان با آن تدّین و جلالتی که داشته اند ، عمدا و با علم به بطلان آنچه که در حقّ معاصران خود می گویند ، اقدام به قدح و جرح کنند . هرگز چنین نبوده و تمام آنان ، از چنین چیزی مبرّا بوده اند . (۱) از نکات دیگری که ذهبی در عبارت فوق به آن تصریح کرده است کثرت وجود جرح هایی است که به واسطه این امور ، معاصران به جرح مبادرت کرده اند ، به گونه ای که ذهبی در کلام پیشین گفته است که اگر بخواهد آنها را ذکر کند ، بالغ بر چندین جزء می شود ، چنان که ابن عبدالبر ، در کتاب جامع بیان العلم ، بابی را در خصوص این گونه جرح ها و عدم اعتنا به آنها گشوده است و نام آن را «باب حکم برخی عالمان بر دیگر عالمان» نهاده است . به هر حال ، در عمل به این قاعده ، محدّثان جرحِ بر محمّد بن اسحاق (صاحب مغازی و سیره نویس) را از امام مالك نپذیرفته اند . نیز قدح نسایی را بر احمد بن

.

۱- .ر .ك : فتح المغیث ، ج۳ ، ص۲۷۴ ۲۷۵ .

ص: ۱۳۷

گفتار پنجم : تعارض جرح و تعدیل

اشاره

صالح مصری ، و نیز قدح ابن ابی ذئب را بر امام مالک و ... . البته باید دانست که اگر چه اغلب جرح هایی که از روی حسادت و اختلاف در مذهب و عداوت های شخصی صادر می گردد ، از معاصری بر علیه معاصر دیگر صادر گردیده ؛ لیکن منحصر به معاصران نمی گردد ، مانند : جرح خطیب بغدادی بر ابو حنیفه ، و جرح ابن حجر هیتمی بر ابن تیمیه . بنا بر این ، ذکر مانع بودن معاصرت در کلام برخی از علما برای قبول جرح ، از باب غلبه است و مانع حقیقی همان صدور جرح با انگیزه های دنیایی این گونه است . از این رو ، اگر معاصری با انگیزه ای صحیح و حجّتی قاطع ، به جرح معاصر خود اقدام کند ، از وی پذیرفته می گردد .

گفتار پنجم : تعارض جرح و تعدیلراوی از جهت ضعف و یا وثاقت ، یا شناخته شده است و یا مجهول . حکم قبول و یا عدم قبول روایت راوی ای که حال وی مجهول است و نظر محدّثان را در این مورد ، پیش از این ، در بحث «راویان مجهول» بیان کردیم ؛ امّا راوی ای که حال او معلوم است ، یا همه علما بر تعدیل وی اتّفاق دارند یا بر جرح وی ، یا برخی به تعدیل وی مبادرت کرده اند و برخی دیگر به جرح وی . حکم دسته اوّل و دوم از راویانی که حال آنان معلوم است ، از جهت قبول و یا عدم قبول روایت چنان که واضح است قبول روایات دسته اوّل و ردّ روایات دسته دوم است . حکم دسته سوم نیز برای خود جارح و معدّل و نیز مقلدان آنان در صورتی که امام و فقیهی متبع باشند واضح است ؛ زیرا مسلّما جارح به مقتضای قول معدّل ، یعنی قبول روایت راوی ای که خود وی او را جرح کرده ، عمل نمی کند ، و نیز معدّل ، به همین گونه به مقتضای نظر جارح عمل نمی کند . لیکن تعیین حکم دسته سوم برای غیر جارح و معدّل و احیانا مقلّدان آنان ، منوط به آن

.

ص: ۱۳۸

الف) تعارض جرح و تعدیلِ صادر شده از حدّاقل دو رجالی

است که یا جرحِ جارح پـذیرفته گردد و یا تعـدیل معدّل . در همین زمینه ، در این بحث برآنیم که ببینیم نظر محدّثان و اهل علم در این گونه موارد که جرح و تعـدیل ، هر دو در احوال برخی از راویـان ذکر شـده ، چیست و چگونه قضـاوت می کننـد . امّـا پیش از ورود به بحث ، توجّه به دو نکته لازم است ؛ اوّل آن که از این بحث در برخی از کتاب های مصـطلح الحدیث ، به «تعارض جرح و تعـدیل» تعبیر شـده است و در برخی دیگر «اجتماع جرح و تعـدیل» ، و به نظر می رسد که انتخاب تعبیر دوم در برخی از کتاب های مزبور ، بدان جهت است که به ندرت ، تعارضی حقیقی و مستمر بین جرح و تعدیل پیش می آید و اغلبِ تعارض ها ، ابتدایی است و به شـرحی که ذکر خواهد شد ، قابل رفع است . نکته دوم آن که اصلِ در تعارض آن است که جارح ، غیر از معدّل باشد و اغلب تعارض های واقع شـده نیز همین گونه است ؛ امّا در موارد قابل توجهی ، جارح و معدّل یکی هسـتند ؛ یعنی جرح و تعدیل متعارض ، هر دو از یک نفر صادر شـده است . از این رو ، در این بحث ، ابتدا اقوال محدّثان و علما را در مورد جرح و تعدیل متعارضـی که حدّاقل از دو عالم رجالی صادر شده ، نقل و بررسـی می کنیم و سـپس ، اقوال علما را در مورد جرح و تعدیل متعارضی که از یک عالم رجالی صادر شده ، نقل می نماییم .

الف) تعارض جرح و تعـدیلِ صادر شده از حدّاقل دو رجالیپیش از آن که اقوال علما را در این زمینه نقل نماییم ، باید توجّه داشـت که تعـارض جرح و تعـدیل ، در صورتی معنا پیـدا می کنـد که جرح و تعـدیل ، از جارح و معـدّلی صادر شـده باشـد که متّصف به صفات لازم برای پذیرش جرح و تعدیل باشد ، مانند : آگاهی از اسباب جرح و تزکیه و سایر صفاتی که پیش از این ، آنها را در

.

ص: ۱۳۹

بحث «شـرایط عالمان جرح و تعدیل» ذکر کردیم ، و نیز موانع پذیرش جرح و تعدیل که پیش از این به ذکر آنها پرداختیم در جرح و تعدیل صادر شده وجود نداشـته باشد ، مانند : صدور جرح و تعدیل از کسـی که خودش مجروح است و یا اجمالِ در جرح (بنا بر قول کسانی که آن را مانع پـذیرش جرح دانسـته اند) . در غیر این صورت ، تعارض جرح و تعدیل ، صورت نمی پذیرد ؛ زیرا جرح و تعدیل ، تنها در صورت حصول شرایط پذیرش و فقدان موانع ، پذیرفته و حجّت اند و اگر یکی از آن دو ، فاقد برخی از شرایط و یـا واجـد بعضـی از موانع باشـد ، به مثابه تعارض غیر حجّت و غیر مقبول با حجّت و مقبول است و اگر هر دو چنین باشـند ، به مثابه تعـارض دو غیر حجّت و غیر مقبول است . و البته روشن است که چنین تعارضـاتی اصـلاً معنـا نـدارد و تعارض حقیقی ، تنها بین دو حجّت مقبـول ، قابـل تصـوّر است . بـا توجه به این مطلب ، صاحبـان اقوالی که به زودی إن شـاء اللّه به نقـل قول آنهـا می پردازیم ، دیگر در این بحث لازم ندانسـته اند که به هنگام ذکر نظر خود ، آن را مقیّد به فقدان موانع و حصول شرایط مزبور کنند . برای مثال ، آنـان که به هنگام تعارض ، به تقـدّم جرح بر تعـدیل ، قائل شـده انـد و از طرفی ، در بحث موانع پـذیرش جرح و تعـدیل ، به مانع بودن اجمال در جرح قائل شده اند ، در این بحث ، دیگر لازم ندانسته اند که تقدّم جرح بر تعدیل را مقیّد به صورتی کنند که جرح تفسیر شـده باشـد، و این نکته ای مهمّ است که عدم توجه به آن ، موجب عدم فهم صـحیح اقوالی است که در ذیل به نقل آنها می پردازیم . اقوالی که در تقـدّم هر یک از جرح و تعدیل بر دیگری ، به هنگام تعارض ، نقل گردیده ، چهار قول به شـرح ذیل است :

۱ . جمهور محـدّثان به تقـدّم جرح بر تعدیل معتقدند ، ولو آن که تعداد معدّلان بیشتر از جارحان باشد (۱) ؛ بلکه خطیب بغدادی ، اتّفاق اهل علم را بر تقدّم جرح ، در

.

۱- .مقدمه ابن الصلاح ، ص۸۷ ؛ فتح المغیث ، السخاوی ، ج ۱ ، ص۳۳۶ .

ص: ۱۴۰

صورت تساویِ عـدد معـدّلان و جارحان ، حکایت کرده است . (۱) این قول ، نزد علمـای دانش اصول و فقهـا نیز بهترین و صـحیح ترین قول شـمرده شده است (۲) . البته مراد جمهور از تقـدّم جرح ، تنهـا تقـدّم جرح مفسّـِر است و شامـل جرح مُجمل نمی گردد و عـدم تقییـد جرح به مفسَّر بودن در عبارات آنان ، به خاطر اعتماد آنان برگفته های پیشـینشان ، مبنی بر مانع بودن اجمال در جرح از پـذیرش آن است . دلیل جمهور بر تقـدّم جرح ، اطّلاع بیشتر جارح بر سـبب جرح راوی ذکر شـده است ، در حالی که معدّل بر آن اطلاـع نیافته است و این تقـدّم ، هرگز موجب تکـذیب معـدّل از جانب جارح و قائلان به این تقـدّم نیست ؛ بلکه ماننـد آن است که جـارح به معـدّل گفته باشـد : «آنچه را که تو از عـدالت و ظـاهر حـال راوی خـبر داده ای ، من نیز می دانم ؛ لیکن من در مورد وی چیزی را می دانم که بر تو مخفی مانده است» ؛ در حالی که اگر تعدیل را مقدّم بر جرح بداریم ، لازمه آن تکذیب جارح است . به عبـارت دیگر ، خبر دادن معـدّل از عـدالت ظاهری راوی ، منافاتی با درستی گفتار جارح نـدارد و با آن ، قابل جمع است . به همین جهت ، تقـدّم جرح بر تعـدیل نسبت به تقـدّم تعـدیل بر جرح که منـافی بـا صـداقت جارح و به منزله تکـذیب وی قملـداد می شود اولویت دارد . (۳) چنـان که ملاـحظه می شود ، اسـاس دلیـل فوق بر آن است که با تقـدّم جرح بر تعـدیل ، یک نوع جمع بین قول جارح و معدّل حاصل شده و رفع تناقض و تعارض می گردد و همین جمع ، موجب اولویت تقدّم جرح گردیده است ؛

.

۱- .الکفایه فی علم الروایه ، ص۱۰۵ .

۲- .تدریب الراوی ، ج۱ ، ص۱۶۸ .

۳- .ر .ک : الکفـایه فی علـم الروایه ، ص۱۰۵ ۱۰۶ ؛ مقدمه ابن الصـلاح ، ص۸۷ ؛ فتـح المغیث ، العراقی ، ص۱۶۱ ؛ فتح المغیث ، السخاوی ، ج۱ ، ص۳۳۶ ۳۳۷ ؛ تدریب الراوی ، ج۱ ، ص۱۶۸ .

ص: ۱۴۱

لیکن از آن جـا که جمع مزبور در برخی از موارد یا به عکس جریان می یابـد و یا اصـلاً جریان نمی یابـد ، دو اسـتثنا و یا به عبارت دیگر ، دو قیـد بر آن ذکر گردیـده است : اوّل آن که تعـدیل معـدّل بعـد از جـارح و بـا ذکر توبه راوی از آن سـببی که جـارح ، به واسـطه آن راوی را جرح کرده ، توأم نباشـد . به عبارت دیگر ، معـدّل بعـد از جرح جارح نگوید : «من آن سـببی را که جارح ذکر کرده است و از اتّصاف راوی به آن خبر داده است ، می دانم ؛ لیکن راوی از آن توبه کرده است و حال وی نیکو شـده است» (۱) ؛ زیرا در این صورت ، علاوه بر آن که اطّلاع معـدّل بیشتر است تقـدّم جرح نیز به منزله تکـذیب معدّل است و مقتضای جمع بین قول معـدّل و جارح در حالت مزبور ، تقـدّم تعـدیل بر جرح است نه تقـدّم جرح . دومین اسـتثنایی که از تقدّم جرح بر تعدیل ذکر شده ، زمـانی است که معـدّل به طریق معتبری به نفی سـببی که جـارح برای مجروح بودن راوی ذکر کرده ، بپردازد ، ماننـد آن که جـارح بگوید : «فلان راوی ، فلان غلام را در روز دوشـنبه به قتل رسانده است» و معدّل بگوید : «بعد از روز مزبور ، آن غلام را زنده دیده ام» و یا بگویـد : «قاتل در روز یاد شـده ، پیش من بود» . (۲) در صورت مزبور ، تعارض و تناقض بین قول جارح و معـدّل ، مسـتمر است و به هیـچ وجه ، جمع بین جرح و تعـدیل بـا تقـدّم یکی از آن دو بر دیگری ممکن نیست و بایـد برای رفع تعـارض ، به دنبـال مرجحی (ماننـد کثرت تعـداد جارحان یا معدّلان ، و یا قوّت حافظه آنان) باشـیم که سـبب ترجیح یکی از آن دو قول بر دیگری می شود تـا قول راجـح را انتخاب کنیم و قول مرجوح را رها نماییم . ۲ . برخی گفته انـد در صورتی که تعداد معدّلان بیش از جارحان باشد ، تعدیل

.

۱- .تدریب الراوی ، ج۱ ، ص۱۶۸ .

۲- .همان ، ص۱۶۹ .

ص: ۱۴۲

مقدّم می شود . این قول را خطیب بغدادی در الکفایه (۱) و رازی در المحصول (۲) از عدّه ای حکایت کرده اند . دلیل این عدّه بر تقدّم تعدیل در صورت مزبور ، آن است که کثرت معدّلان ، گمان به حُسن حال آنان و صحّت خبر آنان را افزایش می دهد ، و بر عکس ، کم بودن جارحان ، گمان به حُسن حال آنان را کاهش می دهد و بالطبع ، سبب کاهش اعتماد به خبر آنان می شود ، و واضح است که در حالت تعارض ، عمل به ظن و گمان قوی تر ، ارجح و واجب است ، چنان که در تعارض دو حدیث ، این گونه است . (۳) خطیب بغدادی ، در ردّ این قول گفته است : معدّلان ، هر چند که تعدادشان زیاد باشد ، چنین نیست که خبر دهنده از عدمِ چیزی باشند که جارحان از آن خبر داده اند . (۴) به عبارت دیگر ، می توان گفت که ترجیح به کثرت تعداد معدّلان ، زمانی صحیح است که معدّلان به انکار اصل جرح و سببی که جارحان برای مجروح بودن راوی ذکر کرده اند ، بپردازند ، یعنی حالتی که موجب پدید آمدن تعارض مستمر بین جرح و تعدیل می شود ؛ نه تنها اجتماع جرح و تعدیل در یک راوی که می توان با مقدّم داشتن جرح بر تعدیل ، بین قول جارحان و معدّلان جمع نمود ، و فرقی هم نمی کند که تعداد معدّلان بیشتر از جارحان باشد و یا کم تر ؛ زیرا کثرت معدّلان ، منافاتی با زیاد بودن اطّلاع جارح ندارد . ۵

.

۱- .الکفایه فی علم الروایه ، ص۱۰۷ .

۲- .فتح المغیث ، السخاوی ، ج۱ ، ص۳۳۷ .

۳- .ر .ک : الکفایه فی علم الروایه ، ص۱۰۷ ؛ فتح المغیث ، العراقی ، ص۱۶۱ ؛ فتح المغیث ، السخاوی ، ج۱ ، ص۳۳۷ ؛ تدریب الراوی ، ج۱ ، ص۱۶۹ .

۴- .ر .ک : فتح المغیث ، السخاوی ، ج۱ ، ص۳۳۷ ۳۳۸ ؛ المستصفی ، ص۱۲۹ .

ص: ۱۴۳

۳ . برخی گفته انـد که در حـالت اجتمـاع جرح و تعـدیل بین قول جارحـان و معـدّلان تعـارض واقع می گردد ، بنا بر این ، تقـدّم و ترجیح هر یک از جرح و تعدیل بر دیگری ، منوط به وجود مرجح است . این قول را ابن حاجب و برخی دیگر از ابن شعبان مالکی (م ۳۵۵ ق) (۱) حکایت کرده انـد (۲) . لیکن در تعیین مورد این قول ، اختلاـف نقـل وجود دارد . باقلاـنی مورد این قول را جـایی دانسـته است که تعـداد معـدّلان ، بیش از جارحان باشـد ؛ امّا زمانی که تعداد معدّلان ، کم تر از جارحان و یا مساوی با آنان باشد ، جرحْ مقـدّم می گردد . خطیب و ابن قطان و ابوالولیـد باجی (۴۰۳ ۴۷۴ ق) (۳) نیز در این که مـورد این قول ، همین گونه است ، با باقلانی موافق گردیده اند ، برخلاف ابو نصر قُشَیری (م ۵۱۴ ق) (۴) که مورد این قول و توقّف در قبول هر یک از جرح و تعدیل تا ظهور مرجـح را زمانی دانسته است که عدد جارحان و معدّلان مساوی باشد ، و در صورت کثرت تعدیل کنندگان و کمی جارحان ، وی در ترجیـح عدالت ، با اصـحاب نظر سابق (یعنی قول دوم) موافق شده است . (۵) به نظر می رسـد که قول باقلانی و موافقان با وی در تعیین مورد این قول ، صحیح تر است و شاهد این است که سخاوی ، در فتح المغیث ، بدون آن که به

.

۱- .ابو إسـحاق محمّد بن قاسم بن شـعبان قُرْطی ، از فقها و علمای بزرگ مالکی مذهب مصر بوده است (ر . ک : الأنساب ، ج ۴ ، ص ۴۷۴ ؛ ترتیب المدارک و تقریب المسالک ، ج ۳ ، ص ۲۹۳) .

۲- .تدریب الراوی ، ج۱ ، ص۱۶۹ .

۳- .ابو الولید سلیمان بن خلف تجیبی باجی (منسوب به باجه ، شهری در اندلس) ، فقیه ، محدّث ، ادیب ، شاعر و اصولی بوده است (ر . ک : الأنساب ، ج ۱ ، ص ۲۴۶ ؛ العبر ، ج ۳ ، ص ۲۸۲ ؛ طبقات الحفّاظ ، ص ۴۶۰ ، ش ۹۹۴) .

۴- .ابو نصر عبد الرحیم بن عبد الکریم قشیری (منسوب به بنو قشیر) ، فقیه ، مفسّر و اصولی ، نزد بزرگانی چون امام الحرمین جوینی و ابو اسحاق شیرازی شاگردی کرده است . (ر . ک : طبقات الشافعیه ، اسنوی ، ج ۲ ، ص ۳۰۲ ؛ العبر ، ج ۴ ، ص ۳۳) .

۵- .ر .ک : إرشاد الفحول ، ص۶۹ .

ص: ۱۴۴

اختلاف نقل در تعیین مورد این قول اشاره کند ، دلیل قائلان به این قول را به گونه ای توجیه کرده است که هر کسی اطمینان می یابد که مورد این قول ، صورتی است که تعداد معدّلان بیش از جارحان است . وی در توجیه قول قائلان به این قول ، چنین گفته است : و وجهه أنّ مع المعدِّل زیاده قوه بالکثره ، ومع الجارح زیاده قوه بالاطّلاع علی الباطن . (۱) معدّل ، به سبب کثرت ، قوّت می یابد و جارح ، به سبب اطّلاع بر باطن قوّت می یابد . به هر حال ، ضعف این قول با توجّه به آنچه که پیش از این در بیان دلیل جمهور محدّثان بر تقدّم جرح بر تعدیل گفته شد ، و نیز آنچه که از خطیب در ردّ قول دوم نقل کردیم ، واضح است و نیاز به تکرار نیست . ۴ . برخی در تعارض جرح و تعدیل ، ترجیح را با احفظ (کسی که از قدرت حفظ بیشتری برخوردار است) دانسته اند ، چه جارحان چنین باشند و یا معدّلان . پس اگر معدّلان احفظ باشند ، قول آنان مقدّم است و اگر جارحان ، احفظ باشند ، قول آنان مقدّم داشته می شود . این قول را بُلقِینی در محاسن الاصطلاح حکایت کرده است . (۲) به نظر می رسد توجیه قائل و یا قائلان به این قول این گونه است که جارح و یا معدّلی که از قدرت حفظ بیشتری برخوردار است ، بیشتر قابل اعتماد است و ظنّ حاصل از گفته وی قوی تر است تا جارح و یا معدّلی که از قدرت حفظ کم تری برخوردار است . پاسخ این قول نیز همان است که در ردّ قول دوم بیان گردید .

.

۱- .تدریب الراوی ، ج۱ ، ص۱۶۹ .

۲- .فتح المغیث ، السخاوی ، ج۱ ، ص۳۳۸ .

ص: ۱۴۵

ب) تعارض جرح و تعدیل از یک عالم رجالی

در پایان این بحث ، با توجّه به آنچه که در ذیل قول جمهور گفته شـد مبنی بر این که مراد آنان از تقـدّم جرح بر تعدیل ، تنها تقدّم جرح مفسَّر است ، نظر جمهور محدّثان و علما را در بحث تعارض جرح و تعدیل به گونه ای که صاحب الرفع والتکمیل گفته اسـت چنین خلاـصه می کنیم : هرگاه در شأن راوی ای تعـدیل و جرح مبهمی ذکر شود ، و یا جرح مبهم و تعـدیل با ذکر سـبب ، تعـدیل مقدّم می گردد ؛ زیرا اجمال در جرح چنان که پیش از این در بحث «موانع پذیرش جرح و تعدیل» گفته شد از نظر جمهور محدّثان ، مانع از پذیرش جرح است (۱) ، به خلاف تعـدیل که مجملِ آن نیز پذیرفته می شود ؛ و هرگاه جرح مفسَّر باشد ، چه تعدیل مبهم باشد و یا آن هم مفسَّر باشد جرحْ مقدّم می گردد . (۲)

ب) تعارض جرح و تعدیل از یک عالم رجالیمسـئله جرح و تعدیل متعارض از یک عالم رجالی در کتب مصـطلح الحدیث ، چندان مورد توجّه علما قرار نگرفته است و اقوال زیادی در این مورد نقل نشده و تنها دو قول مهم و قابل توجه به شرح ذیل ذکر شده است : ۱ . از زرکشی (۷۴۵ ۷۹۴ ق) (۳) نقل شده ، در صورتی که تقدّم و تأخّر هر یک از جرح و تعدیل را بدانیم ، به مقتضای قول دوم و نظر متأخّر عالم رجالی

.

۱- .البته چنان که در بحث «موانع پذیرش جرح و تعدیل» به تفصـیل گفته شد ، جمهور محدّثان ، در غیر حالت تعارض ، اجمال در جرح را در صورتی که جارح ، عالم به اسـباب جرح و تعـدیل و جامع شـرایط دیگر باشـد ، مانع از پـذیرش جرح ندانسـته اند و این قول ، به اشـتباه به آنان نسبت داده شده است ؛ اگر چه در خصوص حالت تعارض ، چنانچه راوی تعدیل ثابتی داشته باشد ، اجمال در جرح ، مـانع از پـذیرش آن است و این تفصـیلِ بین حالت تعارض و غیر تعارض ، تفصـیل بسـیار خوبی است که ابن حجر به آن تصریح کرده است و در خارج ، با عمل علمای جرح و تعدیل ، تطابق کامل دارد .

۲- .ر .ک : الرفع والتکمیل ، ص۵۹ .

۳- .بـدر الـدین ابو عبـد اللّه محمّد بن بهادر زرکشـی ، فقیه ، مفسّـِر و اصولی است که نزد بزرگانی چون اسـنوی و بلقینی شاگردی کرده است (ر . ک : شذرات الذهب ، ج ۶ ، ص ۳۳۵) .

ص: ۱۴۶

عمل می گردد ، و در صورتی که تقدّم و تأخّر جرح و تعدیل را ندانیم ، باید توقّف کنیم (۱) ؛ زیرا در صورت اوّل ، قول دوم و نظر متأخّر عالم رجالی ، اجتهادِ اخیری است که به منزله ناسخ برای اجتهاد اوّل است و در صورت دوم ، چون اجتهاد اخیر روشن نیست ، مقتضای احتیاط ، توقّف است که البته این توقّف ، لزوما به معنای توقّف در حال راوی نیست ؛ زیرا ممکن است جرح و یا تعدیل دیگر عالمان رجالی حال راوی را معیّن کند . بنا بر این ، توقّف مطلق در صورت علم نداشتن به تقدّم و تأخّر جرح و تعدیل ، زمانی معنا پیدا می کند که دیگر عالمان رجالی در مورد حال راوی مزبور ، چیزی نگفته باشند . در غیر این صورت ، توقّف تنها به معنای عدم علم به رأی همان عالم رجالی ای است که جرح و تعدیل متعارض از وی صادر شده است . ۲ . سخاوی در فتح المغیث معتقد شده است که جرح و تعدیل های صادر شده از یک عالم رجالی ، تحت ضابطه خاصّی نیستند و نمی توان برای تمامی آنها یک قاعده مشترک قرار داد . مضمون و حاصل سخن سخاوی چنین است که در هر مورد از این گونه تعارض ها ، حدّاقل دو احتمال اساسی وجود دارد : اوّل آن که ممکن است بین جرح و تعدیل متعارضی که از یک عالم رجالی صادر گردیده ، تناقض و تعارض حقیقی وجود نداشته باشد ؛ بلکه تعارضی نسبی باشد ، مانند آن که حال یک راوی متوسط الحال از حیث وثاقت و یا ضعف را از عالم رجالی ای ، به همراه حال یک یا چند راوی دیگر که ضعیف اند ، بپرسند ، و یا از حال راوی مزبور ، به همراه یک یا چند راوی دیگری که ثقه اند ، پرسش گردد که در این صورت ، ممکن است عالم رجالی مزبور ، با قیاس حال راوی متوسط الحال با راوی ضعیف ، بر وثاقت وی تصریح کند و با قیاس حال راوی مزبور با راوی ثقه ، بر ضعف وی تصریح کند ، در صورتی که اگر از حال راوی متوسط الحال ، جداگانه پرسش

.

۱- .به نقل از استاد ابوغده در تعلیقه اش بر : الرفع والتکمیل ، ص۵۴ .

ص: ۱۴۷

می گردید ، عالم رجالی مزبور ، وی را در شمارِ متوسّطان ذکر می کرد . از نمونه های روشن جرح و تعدیلی که در کلامی متّصل نقل گردیده و معنای نسبیت جرح و تعدیل را به وضوح در آن می توان یافت ، آن است که عثمان دارمی می گوید که از ابن معین ، در مورد نقل و روایت علاء بن عبد الرحمان از پدرش پرسیدم که حدیث آن دو چگونه است؟ ابن معین در پاسخ گفت : «اشکالی ندارد» و من گفتم ، آیا علاء بن عبد الرحمان نزد تو عزیزتر است یا سعید مقبری؟ ابن معین گفت : «سعید ، اوثق است وعلاء ، ضعیف است» . بنا بر این ، واضح است که مراد ابن معین از إطلاق «ضعیف» بر علاء ، ضعف مطلق وی نیست ؛ زیرا پیش از این در مورد وی گفته است : «لا ـ بأس به» ؛ بلکه مراد وی آن بوده که علاء نسبت به سعید مقبری ، ضعیف بوده است . احتمال دومی که در مسئله وجود دارد ، تغییر اجتهاد عالم رجالی است ؛ یعنی آن هنگامی که عالم رجالی ای به تعدیل راوی ای اقدام می کند ، رأی وی بر عدالت آن راوی بوده است و زمانی که به جرح وی اقدام کرده است ، رأی وی به مجروح بودن و ضعف آن راوی تعلّق گرفته است . خلاصه کلام سخاوی و نتیجه ای که از آن می توان گرفت چنان که خود سخاوی به آن اشاره کرده است چنین است که به واسطه همین دو احتمال اساسی نمی توانیم در این مسئله ، ضابطه ای کلّی قرار بدهیم ؛ بلکه در هر مورد خاصی می باید جداگانه به بحث و بررسی بپردازیم تا اگر از قراین و شواهد چنین به دست آمد که تعارض جرح و تعدیل نسبی بوده و تعارضشان حقیقی نیست ، حمل بر نسبیت جرح و تعدیل شود نه تغییر اجتهاد ، چنان که در عمل نیز اکثر جرح و تعدیل های متعارض از یک عالم رجالی ، بر همین نسبیت جرح و تعدیل حمل گردیده است و اگر علم پیدا کردیم که جرح و تعدیل متعارض ، از باب تغییر اجتهاد عالم رجالی و رأی وی است ، به رأی اخیر (متأخّر) وی (اعم از آن که جرح باشد

.

ص: ۱۴۸

گفتار ششم : مراتب جرح و تعدیل

اشاره

و یا تعـدیل) عمل گردد ، نه حمل بر نسبیت جرح و تعدیل . (۱) از نمونه های بارز عالم رجالی ای که جرح و تعدیل های متعارض از وی صـادر گردیـده ، ابن معین است که برخی چـون ابن حجر تصـریح کرده انـد که جرح و تعـدیل هـای متعـارضِ وی در مورد برخی از راویان نسبی است ، نه از قبیل تعارض های حقیقی . وی (یعنی ابن حجر) در شرح حال ابو بَلْج ، بعد از نقل توثیق یحیی بن معین ، و نسـایی و محمّـد بن سـعد و دار قُطنی ، چنین گفته است : نقـل ابن الجوزی ، عن ابن معین أنّه ضـعّفه ، فـإن ثبت ذلک فقد یکون سـئل عنه و عمّن فوقه فضـعفه بالنسبه إلیه ، وهذه قاعده جلیله فیمن اختلف النقل عن ابن معین فیه ، نبَّه علیها أبو الولید الباجی فی کتـابه رجال البخاری . (۲) ابن جوزی از ابن معین ، تضـعیف ابو بلـج را نقـل کرده است . اگر این نسـبت تضـعیف درست بوده باشد ، ممکن است این گونه باشد که ابن معین ، در مورد ابو بلج با مقارنت راوی ای که از وی بهتر بوده ، مورد پرسش قرار گرفته است و به همین جهت ، ابو بلج را نسبت به آن راوی ، تضعیف کرده است . این قاعده ، در مورد اختلاف نقل هایی که از ابن معین در مورد یک راوی صادر گردیده ، باید مورد توجّه قرار گیرد و این مطلب را ابو ولید باجی در کتاب رجال البخاری مورد تصـریح قرار داده است .

گفتار شـشم : مراتب جرح و تعدیلبی تردید ، حال راویان احادیث از جهت میزان وثاقت و ضـبط و یا ضـعف و عدم ضبط در آنان ، یکسان نیست . از طرف دیگر احتجاج به احادیث ، تعیین درجه آنها از جهت صـحّت و ضـعف ، منوط به مشـخّص شـدن دقیق حال راویان است . از

.

۱- .ر .ک : فتح المغیث ، السخاوی ، ج۱ ، ص۳۳۸ و ۴۰۲ .

۲- .قواعد فی علوم الحدیث ، ص۲۶۴ .

ص: ۱۴۹

مبحث اوّل : مراتب تعدیل

این رو ، محدّثان و اهل علم ، به رتبه بندی الفاظی که علمای جرح و تعدیل در وصف راویان به کار برده اند ، همّت گماشته اند ؛ لیکن مراتب الفاظ جرح و تعدیل ، به علّت تکامل این مراتب در طول زمان ، نزد علما یکسان نیست . بدیهی است که دانستن این مراتب و آگاهی به اختلاف اهل علم در مورد آنها ، از مهم ترین اموری است که طالبان علم رجال می باید بدان توجه نمایند . در این فصل به تبعیت از کتاب های «مصطلح الحدیث» ، ابتدا مراتب تعدیل را ذکر خواهیم کرد و سپس ، مراتب جرح را .

مبحث اوّل : مراتب تعدیلاین مراتب ، با وجود اتّفاق نسبی ای که بین محدّثان وجود دارد ، یکسان نیست . ابن ابی حاتم و برخی علمای دیگر ، همچون ابن صلاح و نووی به تبعیت از وی ، مراتب تعدیل را به چهار مرتبه تقسیم کرده اند و ذهبی و عراقی ، به تعبیر سیوطی (۱) به پنج مرتبه ، و سخاوی به شش مرتبه . مجموع این مراتب با ترتیب سخاوی که کامل ترین مراتب است به شرح ذیل است : مرتبه اوّل ، الفاظی که بر مبالغه در توصیف راوی به عدالت و صدق و ضبط دلالت دارند و به صیغه اَفعَل و دالّ بر تفضیل اند ، مانند : «أوثق البشر» ، «أثبت الناس» و«أصدق الناس» ؛ و مبالغه های قوی دیگری که به صیغه اَفعَل نیستند ، مانند : «الیه المنتهی فی التثبت» و «لا ـ أعرف له نظیرا» ، به این مرتبه ملحق می شوند . این الفاظ را برای اوّلین بار ، ابن حجر از مرتبه اوّل تعدیل دانسته است (۲) و شاگردش سخاوی از وی پیروی کرده است .

.

۱- .تدریب الراوی ، ج ۱ ، ص ۱۸۶ .

۲- .شرح النخبه ، ص ۱۳۴ .

ص: ۱۵۰

مرتبه دوم ، الفاظی که ماننـد الفاظ رتبه اوّل ، بر مبالغه در توصـیف راوی به این صـفات ، دلالت دارند ؛ لیکن مبالغه آنها خفیف تر است ، مانند : «فلانٌ لا یسأل عنه» ، «لا یسأل عن مثله» و «من مثل فلان؟» . سـخاوی گفته است که برخی ، این مرتبه را مرتبه اوّل قرار داده انـد . وی بعـد از آن که مرتبه اوّل را از اسـتاد خـود ابن حجر نقـل کرده ، چنین گفته است : ثمّ یلیه مـا هـو المرتبه الأُولی عند بعضهم ، قولهم : «فلان لا یسأل عن مثله» ونحو ذلک . (۱) مرتبه سوم ، الفاظی که بر توثیق راوی دلالت دارند و تکرار شده اند ؛ چه این تکرار ، لفظی باشـد و چه معنوی ؛ مانند : «ثقه ثقه» ، «ثبت ثبت» (۲) ، «ثقه ثبت» و«ثقه حجه» . تقـدّم این رتبه بر رتبه چهارم که همین الفاظ بدون تکرار است به خاطر آن است که به سبب تکرار ، تأکید حاصل می شود . مرتبه چهارم ، انفراد الفاظی است که بر توثیق راوی دلالت دارند ، مانند : «ثقه» ، «ثبت» ، «حجه» ، «کأنه مُصْحَف (۳) » ، «امام» ، «متقن» ، «ضابط» و «حافظ» . دو لفظ اخیر ، برای آن که در این رتبه قرار گیرنـد ، می باید بر عادل اطلاق شوند (۴) ؛ زیرا دو وصف «حفظ» و «ضبط» ، از صفاتی هستند که در غیر عادل نیز قابل تحقّق اند ، چنان که در سلیمان بن داوود شاذکونی که فردی ضعیف بوده ، صفت

.

۱- .فتح المغیث ، السخاوی ، ج ۱ ، ص ۳۹۱ .

۲- .این لفظ چنان که سـخاوی در فتح المغیث (ج ۱ ، ص ۳۹۲) گفته است در صورت سـکون باء ، به معنای توصـیف راوی به ثبات قلب و زبـان و کتاب و دلیل است و در صورت فتحه باء ، به معنای کتابی است که محـدّث ، مسـموعات خودش و نام محـدّثانی که مشارکِ وی در سماع آنها بوده اند ، در آن ذکر کرده است .

۳- .مصـحف ، در لغت به معنـای کتـاب است ، لیکن در اصـطلاح ، بر راوی ای اطلاـق می گردد که قوّه حفظ وی قوی و خطاها و اغلاطش بسیار نادر است .

۴- .مقدمه ابن الصلاح ، ص ۹۴ .

ص: ۱۵۱

«حفظ» تحقّق داشته و از حفّاظ شمرده شده است . (۱) سخاوی ، لفظ «مُتقن» را نیز در عدم افاده توثیق ، به دو وصف پیشین (حفظ و ضبط) ملحق کرده و دلیل آن را نزدیکی معنای اتقان به ضبط دانسته است ، با این تفاوت که در توصیف راوی به متقن بودن ، به زیاد بودن ضبط راوی اشاره دارد (۲) . البته چنان که سخاوی گفته است ، توصیف راوی عادل به ضابط و حافظ و مُتقن بودن ، در صورتی در این مرتبه (یعنی مرتبه چهارم) قرار می گیرد که معدّل ، این سه لفظ را مقرون به لفظ «عدل» نکرده باشد ، یعنی عدالت راوی از محلّ دیگری معلوم شده باشد ؛ زیرا اگر چنین کرده باشد ، رتبه این سه لفظ به مرتبه سوم که تکرار الفاظ توثیق بود ارتقا می یابد . به همین جهت ، ابن حجر ، لفظ «عدلٌ ضابط» را در مرتبه تکرار الفاظ توثیق قرار داده است . (۳) از نکات دیگری که سخاوی به هنگام ذکر الفاظ مرتبه چهارم متذکّر آن شده ، تقدّم لفظ «حجه» از نظر وی بر لفظ «ثقه» و بالطبع ، سایر الفاظ این مرتبه است ، وی بر صحّت این مدّعای خود ، به سخن ابو داوود تمسّک جسته است که در پاسخ سؤال شخصی درباره احوال سلیمان شرحبیل گفته است : ثقه یخطئ کما یخطئ الناس ، قلت : هو حجه ، قال : الحجه أحمد بن حنبل . و نیز سخاوی برای اثبات صحّت مدّعای خود ، به سخن عثمان بن ابی شیبه تمسّک جسته که در مورد احمد بن عبد اللّه بن یونس گفته است : «ثقه ، ولیس بحجه» ، و نیز به سخن ابن معین در مورد محمّد بن اسحاق که نظیر جمله یاد شده را گفته است . (۴)

.

۱- ر . ك : میزان الاعتدال ، ج۲ ، ص۲۰۵ .

۲- ر .ك : فتح المغیث ، السخاوی ، ج۱ ، ص۳۹۲ .

۳- ر .ك : همان ، ص۳۹۳ .

۴- .همان جا .

ص: ۱۵۲

چنان که ملاحظه می شود ، با وجود توصیف سه راویِ مزبور به لفظ «ثقه» ، حجّت بودن از آنان سلب گردیده است و این ، به حسب ظاهر دلالت دارد بر آن که نزد گویندگان عبارات فوق ، لفظ «حجه» از لفظ «ثقه» رفیع تر است ، اگرچه تمسّک جُستن به این عبارات برای رفیع تر بودن لفظ «حجه» نزد سایر محدّثان ، قابل مناقشه است . مرتبه پنجم ، توصیف به الفاظی چون : «لیس به بأس» ، «لا بأس به» (۱) ، «صدوق» ، «مأمون» و «خیار» . مرتبه ششم ، الفاظی که تقریبا نزدیک به الفاظ جرح اند و پست ترین مرتبه از مراتب تعدیل به شمار می آیند ، مانند : «محلّه الصدق» (۲) ، «شیخ» ، «مقارب الحدیث» (۳) ، «صالح الحدیث» ، «حسن الحدیث» ، «صُوَیْلح» ، «جیّد الحدیث» ، «ما أقرب حدیثه» ، «أرجو أن لیس به بأس» و«صدوق إن شاء اللّه » . از الفاظ دیگری که ملحقِ به این مرتبه اند اگر چه در تقریب التهذیب (۴) ، به

.

۱- .این لفظ ، مانند لفظ پیش از آن ، بر ضبط راوی دلالت ندارد و از صراحت لازم برای توثیق راوی برخوردار نیست . به همین دلیل ، در مرتبه پنجم قرار گرفته است ، لیکن محدّثان متقدّم ، بخصوص یحیی بن معین ، آن را در موضع توثیق صریح راویان ، استعمال کرده اند ، چنان که ابن معین به ابن ابی خیثمه گفته است : «إذا قلت لک : لا بأس به ، فهو ثقه» ؛ امّا باید توجه داشت که مراد ابن معین از اطلاق «لا ـ بأس به» در موضع توثیق راویان ، به معنای مساوی بودن قوّت این لفظ با لفظ «ثقه» در نزد وی نیست (برای اطّلاع بیشتر ر .ک : فتح المغیث ، العراقی ، ص ۱۸۰ ؛ تدریب الراوی ، ج ۱ ، ص۱۸۶) .

۲- . ، «إلی الصدق ما هو» . یعنی راوی ، نزدیک به وصف صدق است ، امّا به مرتبه ای نرسیده که اصطلاح «صدوق» بر او اطلاق گردد . ، «روی الناس عنه» ، «شیخ وسط» ، «وسط» یعنی راوی نسبت به ثقات بزرگ ، در درجه وسط قرار دارد .

۳- .مقارب ، هم با کسره «راء» قرائت شده و هم با فتحه «راء» و معنای آن چنین است که حدیث راویِ موصوف به آن ، قریب به حدیث راویان ثقه است . به عبارت دیگر ، حدیث وی شاذ و منکر نیست .

۴- .تقریب التهذیب ، ص۷۴ .

ص: ۱۵۳

جهت آن که صحابیان را برخلاف ترتیب جمهور اهل علم در مرتبه اوّل قرار داده و مرتبه دوم و سوم را در یکدیگر ادغام کرده است ، در مرتبه پنجم قرار گرفته اند الفاظ ذیل اند : «صدوق سیئ الحفظ» ، «صدوق یَهِمُ» ، «صدوق له أوهام» ، «صدوق تغیّر بآخره» (۱) و نیز راویان صادقی که از منظر اهل سنّت ، به نوعی از بدعت (چون : تشیّع ، نصب و ارجاء) متّهم شده اند . مراتبی که ذکر شد ، مراتب تعدیل به شیوه سخاوی بود که کامل ترینِ مراتب تعدیل به شمار آمده است و پیش از وی ، ابن ابی حاتم رازی به دلیل عدم توجّه به حصر الفاظ تعدیل در رتبه بندی ، مراتب تعدیل را به چهار مرتبه تقسیم کرده بود و ابن صلاح و نووی نیز از وی متابعت کرده اند . چهار مرتبه مزبور ، عبارت اند از : [۱ .] ثقه ، أو متقن ثبت ؛ [۲ .] صدوق ، أو محلّ الصدق ، أو لا بأس به ؛ [۳ .] شیخ ؛ [۴ .] صالح الحدیث . ۲ بعد از عدّه مزبور ، ذهبی مراتب تعدیل را در چهار مرتبه به شکل ذیل ذکر کرده است : [۱ .] ثبت حجه ، و ثبت حافظ ، أو ثقه مُتقن ، و ثقه ثقه ؛ [۲ .] ثم : ثقه ؛ [۳ .] ثم : صدوق ، ولا بأس به ، ولیس به بأس ؛ [۴ .] ثمّ : محلّه الصدق ، وجیّد الحدیث ، وصالح الحدیث ، وشیخ وسط ، وشیخ

.

۱- .یعنی در اواخر عمر راوی ، در ضبط و حفظ وی ، اختلال پدید آمده است .

ص: ۱۵۴

حسن الحدیث ، وصدوق إن شاء اللّه ، و صویلح . (۱) چنان که ملاحظه می شود ، ذهبی مرتبه ای بالاتر از مرتبه اوّل در نزد ابن ابی حاتم را به مراتب تعدیل افزوده و آن را به عنوان مرتبه اوّل از مراتب تعدیل ، قرار داده است و مرتبه سوم و چهارم از مراتب تعدیل در نزد ابن ابی حاتم را در یکدیگر ادغام کرده و آن را مرتبه چهارم قرار داده است و لفظ «محلّه الصدق» را نیز از مرتبه دوم ابن ابی حاتم ، حذف کرده و به مرتبه چهارم ، انتقال داده است . عراقی نیز از ذهبی تبعیت کرده است با این تفاوت که در ترتیب مراتب ، به جای کلمه «ثم» ، کلمات «المرتبه الأولی ، والمرتبه الثانیه و ...» را گذارده (۲) و در هر مرتبه ، تعداد الفاظ را افزایش داده است . (۳) به هر حال ، چنان که گفتیم ، منشأ اصلی این اختلاف در مراتب ، عدم توجه به حصر الفاظ تعدیل در رتبه بندی است ، به گونه ای که از الفاظ رتبه اوّل و دوم به ترتیبی که سخاوی ذکر کرده به کلّی غفلت شده و مرتبه سوم از الفاظ تعدیل خودْ مرتبه اوّل از مراتب تعدیل در نزد ذهبی و عراقی قرار گرفته است و مرتبه چهارم از مراتب تعدیل ، مرتبه اوّل در نزد ابن ابی حاتم و ابن صلاح و نووی قرار گرفته است و دومین مرتبه نزد ذهبی و عراقی ، و به همین ترتیب ، اختلاف هایی در سایر مراتب تعدیل ، پدید آمده است .

حکم مراتب تعدیلاحتجاج به روایات صاحبان مراتب چهارگانه اوّل ، مورد اتّفاق محدّثان است ؛

.

۱- .میزان الاعتدال ، ج۱ ، ص۴ .

۲- .بنا بر این ، سخن سیوطی که پیش از این در اوّل بحثْ نقل گردید مبنی بر این که ذهبی و عراقی ، مراتب تعدیل را به پنج مرتبه تقسیم کرده اند ، درست نیست ؛ زیرا دو نفر مزبور ، اگرچه یک مرتبه به مراتب ابن ابی حاتم افزوده اند ، لیکن دو مرتبه از مراتبِ نزد ابن ابی حاتم را در یکدیگر ادغام کرده اند .

۳- .ر .ک : فتح المغیث ، العراقی ، ص۱۷۹ ۱۸۰ .

ص: ۱۵۵

زیرا الفاظ ذکر شده در این چهار مرتبه ، بر هر دو شرط لازم در راوی (یعنی عدالت و ضبط) دلالت دارند و چنین راویانی ، احادیثشان صحیح بوده ، مورد احتجاج قرار می گیرد ؛ اگرچه صحّت احادیث مراتب مزبور ، به معنای یک نواخت بودن درجه صحّت آنها نیست ، بلکه احادیث اهل مرتبه اوّل ، نسبت به احادیث اهل مرتبه دوم و سوم و چهارم ، از درجه صحّت بیشتری برخوردار است و نیز احادیث اهل مرتبه دوم ، نسبت به اهل مراتب سوم و چهارم و ... . روایات اهل مرتبه پنجم ، مورد احتجاج قرار نمی گیرند ؛ زیرا الفاظ این مرتبه ، بر ضبط راوی دلالت ندارند ؛ امّا عدم احتجاج به روایات آنان ، به معنای ردّ روایات آنان نیست ؛ بلکه احادیث اهل این مرتبه ، مورد توجّه قرار گرفته ، نوشته می شوند تا اگر ضابط بودن آنان از طریق موافقت احادیث آنان به نقل همان احادیث از طریق اهل ضبط و اتقان معلوم گردید ، احادیثشان پذیرفته گردد ؛ و اگر شناخت ضبط اهل این مرتبه ، دشوار و غیر میسور شد ، روایات آنان مورد اعتبار قرار گیرد ؛ یعنی روایات اهل این مرتبه ، اگرچه به تنهایی ضعیف و غیرقابل احتجاج اند ، لیکن قابل تقویت به درجه احادیث «حَسَن لغیره» (۱) انـد و این ، در صورتی است که روایات آنان به نقل همان روایات ، از طُرُق چهارمرتبه اوّل از مراتب تعدیل و یا حداقل به هم شأن خودشان تقویت شوند . به عبارت دیگر ، ضعف روایات اهل این مرتبه (از ناحیه ضبط) ، تا حدّی قابل جبران است و اگر چنین شود ، روایات آنان پذیرفته می گردد . روایات اهل مرتبه ششم نیز از جهت حکم ، مانند روایات اهل مرتبه پنجم است با این تفاوت که روایات آنان ، در درجه ای پایین تر از اهل مرتبه پنجم است . آنچه تا اکنون در مورد احکام اهل مرتبه پنجم و ششم گفته شد ، مضمون و حاصل سخنان علما در کتاب های «مصطلح الحدیث» و مقدمات کتاب های رجالی

.

۱- .برای اطّلاع بیشتر درباره این اصطلاح ، ر . ک : فصل پنجم ، ص ۱۹۵ .

ص: ۱۵۶

در این موضوع (یعنی احکام مراتب تعدیل) است (۱) . لیکن با مراجعه به بحث «حدیث حَسَن» در کتاب های «مصطلح الحدیث» ، چنین به نظر می رسد که روایات اهل دو مرتبه اخیر (بخصوص مرتبه پنجم) ، از مراتب تعدیل بدون امتحان و مقایسه با روایات اهل ضبط و اتقان نیز در شمار روایات حَسَن بوده ، مورد احتجاج قرار می گیرند ، و اگر مورد امتحان و مقایسه مزبور قرار گرفتند ، چنانچه ضابط بودن آنان کشف شد ، روایاتشان به درجه احادیث «صحیح لذاته» ۲ و در عین حال ، حدیث وی از طریق راوی دیگری نیز روایت شده باشد ، در چنین صورتی ، از دوجهت در آن حدیث ، قوّتْ جمع شده و چنین قوّتی حدیث وی را از درجه حَسَن ، به درجه صحیح (لغیره) ترقّی می دهد . برای مثال ، در حدیثی از محمّد بن عمرو از ابو سلمه از ابو هریره از رسول خدا نقل شده که فرموده است : «لو لا أن أشقّ علی أمتی لأمرتهم بالسواک عند کل صلاه » .

.

۱- .ر .ک : مقدمه ابن الصلاح ، ص۹۴ ۹۵ ؛ فتح المغیث ، العراقی ، ص۱۷۹ ۱۸۰ ؛ فتح المغیث ، السخاوی ، ج۱ ، ص۳۹۵ ؛ تدریب الراوی ، ج۱ ، ص۱۸۶ ۱۸۷ .

ص: ۱۵۷

مبحث دوم : مراتب جرح

در این روایت محمّد بن عمرو بن علقمه ، از مشهوران به صدق و صیانت است ، لیکن وی از اهل اتقان نبوده ، به گونه ای که حتی برخی وی را به جهت سوء حفظش تضعیف کرده اند و برخی دیگر ، وی را به جهت صدق و جلالتش توثیق کرده اند . بنا بر این ، حدیث وی از این جهت ، حسن (لذاته) است و زمانی که به حدیث وی ، روایت شدن آن حدیث از وجوه و طُرُق دیگری ضمیمه شود ، به سبب این ضمیمه ، سوء حفظ وی که از آن هراسان بودیم ، زایل می گردد و این نقص آسان ، به سبب ضمیمه مزبور ، جبران می شود . بنا بر این ، اسناد این حدیثْ درست شده و به درجه صحیح (لغیره) ملحق می گردد . ۱

مبحث دوم : مراتب جرحاین مراتب نیز نزد محدّثان با وجود اتّفاق نسبی ای که در آنها وجود دارد یکسان نیست . مراتب جرح ، نزد ابن ابی حاتم و علمایی که از وی متابعت کرده اند (مانند : ابن صلاح و نووی) چهار مرتبه است و ایشان ، مراتب را از ضعیف تر به ضعیف ، مرتّب کرده اند . مراتب جرح نزد ذهبی و عراقی پنج مرتبه ، و نزد ابن حجر و سخاوی شش مرتبه است . این عدّه ، ترتیب مراتب جرح را (مطابق رویه معمول) ، از ضعیف آغاز کرده اند و به ضعیف ترین مرتبه پایان داده اند . مراتب جرح با ترتیب سخاوی که کامل ترین مراتب است به شرح ذیل است: مرتبه اوّل ، الفاظی که بر جرح و اسباب آن ، به نحو مبالغه ای دلالت دارند و صریح ترین آنها به صیغه اَفعَل است ، مانند : «أکذب الناس» ، «إلیه المنتهی فی الوضع» ، «هو رکن الکذب» ، «معدن الکذب» و«منبع الکذب» . این مرتبه از الفاظ جرح را برای اوّلین بار ، ابن حجر بدترین دانسته است (۱) و شاگرد وی سخاوی نیز از

.

۱- .شرح النخبه ، ص۱۳۳ .

ص: ۱۵۸

او پیروی کرده است . مرتبه دوم ، توصیف به الفاظی که بر جعل و وضع حدیث توسط راوی دلالت دارند ؛ لیکن با الفاظی ضعیف تر از الفاظ مرتبه اوّل ، مانند : «کذّاب» ، «وضّاع» ، «دجّال» ، «یضع الحدیث» ، «یکذب» و«وضع حدیثا» . سه لفظ اوّل ، به خاطر مبالغه ای که در آنها هست ، بدتر از سه لفظ اخیرند و به نظر می رسد که الحاق سه لفظ اخیر که از درجه ضعیف تری برخوردارند ، به مرتبه سوم ، اُولی هستند . مرتبه سوم ، توصیف به الفاظ : «یسرق الحدیث» (۱) ، «متّهم بالکذب أو الوضع» ، «ساقط» ، «هالك» ، «ذاهب الحدیث» ، «متروك» (۲) ، «مُودٍ» (۳) ، «فیه نظر» ، «سکتوا عنه» ،

.

۱- .سخاوی در فتح المغیث (ج۱ ، ص۳۹۸) گفته است : سرقت حدیث ، به دو گونه می تواند باشد : اوّل آن که سارق ، مدّعیِ شنیدن فلان حدیث از شیخ محدّثی گردد که آن محدّث ، به نقل آن حدیث از شیخش منفرد است ؛ دوم آن که سارق ، نقل حدیثی را که مشهور به فلان راوی است ، به راوی ای دیگر که با آن راوی در طبقه اشتراك دارد ، نسبت دهد .

۲- . ، «متروك الحدیث» . در تفسیر این لفظ ، عبدالرحمان بن مهدی گفته است که ما نزد شعبه بودیم که از وی سؤال شد : «حدیث چه کسی ترك می شود؟» و شعبه در پاسخ گفت : «من یتّهم بالکذب ، ومن یکثر الغلط ، ومن یخطئ فی حدیث یجمع علیه فلا یتّهم نفسه ، ویقیم علی غلطه ، و رجل روی عن المعروفین مالا یعرفه المعروفون» . چنان که ملاحظه می شود ، در عبارت شعبه ، متروك بر چند گروه اطلاق گردیده است : متّهم به دروغ ؛ کسی که اشتباهاتش زیاد است ؛ کسی که در لفظ حدیثی که سایر راویان روی لفظ آن اتّفاق دارند ، خطا کند ؛ کسی که از راویان معروف روایتی را نقل کند که مشهوران به روایت از آنان ، آن را روایت نکرده اند . ، «ترکوه» ، «مجمع علی ترکه» ، «هو علی یدی عدل» این لفظ ، بر خلاف ظاهر آن ، به معنای عادل بودن نزد شخص نیست ، بلکه کنایه از ضعف شدید است (ر.ك : فتح المغیث ، ج۱ ، ص۴۰۳) .

۳- .ضبط این لفظ ، مورد اختلاف است . این لفظ ، با تخفیف و بدون همزه (یعنی «مُودٍ») به معنای «هالك» از «أودَی إیدائا» است و با تشدید و همزه (یعنی «مؤدٍّ») از «الأداء» و به معنای «حَسَن الأداء» است که البته ، کسانی موصوف به آن می شوند که صدوق ، ولی «سیء الحفظ (بد حفظ)» هستند .

ص: ۱۵۹

«لاـ یعتبر به» ، «لا یعتبر بحـدیثه» ، «لیس بثقه» و«غیر ثقه ولا مأمون» . دو لفظ «فیه نظرٌ» و «سـکتوا عنه» ، در مرتبه شـشم از الفاظ جرح که ضـعیف ترین الفاظ جرح اند قرار می گیرند ؛ امّا چنان که سخاوی گفته است ، بخاری در اغلب موارد ، این دو لفظ را در مورد کسانی که حدیث آنان ترک می شود (یعنی متروک الحدیث اند) ، اسـتعمال کرده است (۱) و حتی ابن کثیر گفته است که این دو لفظ در نزد بخاری ، از پست ترین و بدترین الفاظ جرح بوده اند (۲) . بنا بر این ، تنها به خاطر استعمال خاصّ بخاری ، این دو لفظ در این مرتبه (یعنی مرتبه سوم) وبلکه در مرتبه دوم قرار می گیرنـد . مرتبه چهارم ، توصـیف به الفاظ : «رُدّ حدیثه» ، «ردّوا حدیثه» ، «مردود الحدیث» ، «ضـعیف جدا» ، «واه بمرّهٍ» (۳) ، «طرحوا حـدیثه» ، «فلان ارْم به» (۴) ، «مطروح الحـدیث» ، «مطروح» ، «لا یکتب حـدیثه» ، «لا تحلّ کتابه حـدیثه» ، «لا تحلّ الروایه عنه» ، «لیس بشـی ء» (۵) ، «لا شـی ء» ، «لا یساوی فلسا» و«لا یساوی شـیئا» . مرتبه پنجم ، توصیف به الفاظِ : «ضعیف» ، «منکر الحدیث» (۶) ، «له ما ینکر» ، «له

.

۱- .فتح المغیث ، السخاوی ، ج ۱ ، ص۳۹۹ .

۲- .الباعث الحثیث ، ص۱۰۷ .

۳- .«باء» در این لفظ ، زایـد و برای تأکید است و معنای آن چنین است که موصوف به این لفظ ، جدا و بدون تردید (به قول واحد) ضعیف است .

۴- .یعنی حدیث موصوف به این لفظ ، مردود است و از آن ، دوری جُسته می شود ، حتی در صورت تعدّد طُرُق .

۵- .جمهور علمـا ، اغلب ، این لفـظ را در جرح شدیـد راویـان استعمال کرده انـد و مرادشان آن است که موصوف به این عبارت ، هیچ بهره ای از عدالت و حفظ و اتقان ندارد ؛ لیکن مراد ابن معین که بیش از سایر علما ، این عبارت را اسـتعمال کرده ، از اسـتفاده این عبـارت ، آن بـوده که احـادیث موصوف به این عبـارت ، انـدک بوده ، یعنی کـثیر الروایه نبوده است . بنـا بر این ، در اصـطلاح خاصّ ابن معین ، این عبارت ، منافاتی با وثاقت راوی ندارد .

۶- .مراد متأخّران از این لفـظ ، راوی ای ضـعیف است که روایت هـای زیـادی را که مخـالف روایـات ثقات است ، روایت کرده ؛ لیکن در نزد برخی از قدما (بخصوص احمد بن حنبل) ، به معنای تفرّد راوی در نقل حدیث است ، ولو آن که آن راوی ، ثقه باشـد و تنهـا به نقـل یـک روایت ، تفرّد جُسته باشـد . بنا بر این ، لفظ مـذکور در نزد قـدما ، از الفاظ جرح نبوده ، به غیر از بخاری که بر خلاف سـایر متقـدّمان ، آن را حتی در موضع جرحی ، شدیـدتر از اسـتعمال متأخّران استعمال کرده است ؛ زیرا خود وی چنان که سخاوی در فتح المغیث (ج۱ ، ص۴۰۰) نقل کرده است ، آن را به معنای عدم حلّیت نقل روایت از کسانی که وی آنان را موصوف به آن می کند ، تفسیر کرده است .

ص: ۱۶۰

مناکیر» ، «مضطرب الحدیث» (۱) ، «واه» ، «ضعّفوه» ، «لا یحتجّ به» . مرتبه ششم ، توصیف به الفاظ : «فیه مقال» ، «فیه أدنی مقال» ، «ضعف» ، «فیه ضعف» ، «فی حدیثه ضعفٌ» ، «فلان تَعرِف وتُنکِر» (۲) ، «لیس بذاک» (۳) ، «لیس بذلک القوی» ، «لیس بالمتین» ، «لیس بالقوی» ، «لیس بحجّه» ، «لیس بعمده» ، «لیس بمأمون» ، «لیس من إبل القِباب» (۴) ، «لیس من جِمال المحامل» (۵) ، «لیس بالمرضی» ،

.

۱- .یعنی راویِ موصوفِ به این لفظ ، یک حدیث را به چند وجه مختلف که غیر قابل جمع اند ، روایت کرده است . بنا بر این ، لفظ مذکور بر عدم ضبط راوی و ضعف حدیث وی دلالت دارد .

۲- .این عبارت به صیغه مجهول ، یعنی «یُعرَف ویُنکَر» نیز قرائت شده است و مراد از آن این است که راویِ موصوف به آن ، گاهی احادیث معروف و شناخته شده را روایت می کند و گاهی دیگر ، راویِ احادیث منکر است . از این رو ، احادیث وی بر احادیث ثقات معروف ، عرضه می گردد تا احادیث معروف وی ، از احادیث منکرش تمییز داده شود .

۳- .مراد از این عبارت و عبارت های مشابه آن است که راویِ موصوف به آن ، در درجه ای از اعتبار و وثاقت نیست که بتوان در صورت تفرّد وی ، به نقل روایتی به آن روایت احتجاج کرد . بنا بر این ، روایات موصوف به این عبارت ، محتاج تقویت به تعدّد طُرُق است .

۴- .«إبل القِباب» ، به شتر باریکْ میانی گفته می شود که تحمّل سفرهای طولانی را دارد و اتّصاف راوی به آن ، کنایه از کمال عدالت و قوّت حفظ و اتقان وی است به گونه ای که برای مدّتی طولانی می تواند روایات را در قوّه حافظه خود ، بدون تغییر و تحریف ، نگاه دارد و بر عکس ، با ورود کلمه نفی (لیس) ، عبارت مزبور ، کنایه از ضعف خفیف راویِ موصوف به آن است ؛ یعنی به حدّ رُوات پیشین نرسیده است .

۵- .«جمال المحامل» ، شترهای نری اند که قادر به حمل بارهای سنگین در مسافرت های طولانی هستند . دلالت و کنایه این عبارت در شکل مثبت و منفی آن ، مانند عبارت پیشین است .

ص: ۱۶۱

«لیس بالحافظ» ، «غیره أوثق منه» ، «فی حدیثه شی ء» ، «مجهول» ، «فیه جهاله» ، «لا أدری ما هو» ، «للضعف ما هو» ، «فیه خلف» ، «طعنوا فیه» ، «مطعون فیه» ، «نزکوه» ، «سیئ الحفظ» ، «لَیِّن» ۱ بعد از عدّه مزبور ، ذهبی مراتب جرح را در پنج مرتبه و برعکس ابن ابی حاتم ، مراتب را از بدتر آغاز کرده و به ضعیف ترین مرتبه ، پایان داده است . پنج مرتبه مزبور عبارت اند از : [۱ .] دجّال ، کذّاب ، وضّاع ، یضع الحدیث ؛ [۲ .] ثم : متّهم بالکذب ، و متّفق علی ترکه ؛

.

ص: ۱۶۲

۳ .] ثم : متروک ، و لیس بثقه ، و سکتوا عنه ، و ذاهب الحدیث ، و فیه نظر ، [هالک ، و ساقط . و] ۴ .] ثم : واهٍ بمره ، و لیس بشی ء ، و ضعیف جدا ، و ضعّفوه ، ضعیف واهٍ ، منکر الحدیث ؛ [۵ .] ثم : یضعَّف ، و فیه ضعف ، و قد ضعِّف ، و لیس بالقوی ، لیس بحجّه ، لیس بذاک ، یعرف و ینکر ، فیه مقال ، تکلّم فیه ، لیّن ، سیّ ء الحفظ ، لا یحتجّ به ، إختلف فیه ، صدوق لکنّه مبتدع . (۱) چنان که ملاحظه می شود ، ذهبی دو لفظ «متروک الحدیث» و«ذاهب الحدیث» را که ابن ابی حاتم در بدترین مراتب جرح قرار داده ، به مرتبه سوم از مراتبی که خود ذکر کرده ، انتقال داده است و در عوض ، الفاظ دیگری را که برای قرار گرفتن در بدترین مراتبْ مناسب ترند ، اضافه نموده است . و لفظ «ضعیف الحدیث» که ابن ابی حاتم ، آن را در مرتبه پیش از بدترین مرتبه قرار داده است ، اگرچه ذهبی مرتبه آن را معیّن نکرده ؛ لیکن با توجّه به سیاق مراتبی که وی ذکر کرده ، از منظر وی در مرتبه چهارم و یا سوم قرار می گیرد و ذهبی ، دو لفظ «لیّن الحدیث» و «لیس بقوی» را که ابن ابی حاتم ، اوّلی را در مرتبه ضعیف ترین الفاظ جرح ذکر کرده است و دومی را در مرتبه پیش از آن ، ادغام کرده و با اضافه نمودن الفاظ دیگری در ضعیف ترین مرتبه از منظر خود ، قرار داده است و در عوض این ادغام ، در مرتبه پیش از مرتبه ضعیف ترین الفاظ جرح (یعنی مرتبه چهارم) ، الفاظ دیگری را ذکر کرده است . علاوه بر آنچه گفته شد ، مرتبه دومی که ذهبی ذکر کرده است ، از اضافات وی نسبت به مراتبی است که ابن ابی حاتم ، ذکر کرده است . عراقی نیز مانند ذهبی ، مراتب جرح را به پنج مرتبه تقسیم کرده و مراتب را

.

۱- .میزان الاعتدال ، ج ۱ ، ص ۴ .

ص: ۱۶۳

از بدترین ، آغاز کرده و به ضعیف ترین مرتبه ، پایان داده است ؛ امّا وی در ترتیب مراتب ، به جای کلمه «ثم» ، از کلمات «المرتبه الأولی ، والمرتبه الثانیه و ...» استفاده نموده و رتبه برخی از الفاظی را که ذهبی ذکر کرده ، تغییر داده است . وی رتبه سه لفظ «متروک» و «ذاهب الحدیث» و «فیه نظر» را که ذهبی در مرتبه سوم از منظر خود قرار داده است ، در مرتبه دوم ذکر کرده ، و رتبه سه لفظ «واهٍ بمرّه» و «لیس بشیء» و «ضعیف جدا» را که ذهبی در مرتبه چهارم از منظر خود قرار داده ، در مرتبه سوم ذکر کرده است . بقیه اختلافات وی با ذهبی در ذکر الفاظی است که وی به هر مرتبه ، افزوده است . (۱)

حکم مراتب جرححکم اهل چهار مرتبه اوّل از مراتب جرح ، عدم احتجاج به روایات آنان است و حتی در باب «شواهد و متابعات» نیز برای تقویت روایات اهل مرتبه پنجم و ششم از مراتب تعدیل ، و نیز مرتبه پنجم و ششم از مراتب جرح ، قابل استفاده نیستند . و حکم اهل دو مرتبه اخیر از مراتب جرح ، نوشتن روایات آنان برای استشهاد و اعتبار است ؛ یعنی روایات اهل دو مرتبه اخیر ، اگرچه به تنهایی ضعیف و غیرقابل احتجاج اند ؛ لیکن روایات این عدّه ، قابل تقویت به درجه احادیث «حَسَن لغیره» است و این ، در صورتی است که روایات آنان ، به سبب نقل همان روایات ، از طریق اهل مراتب تعدیل و یا حدّاقل ، راویان هم شأن خودشان تقویت گردد . به عبارت دیگر ، ضعف روایات اهل دو مرتبه اخیر از مراتب جرح ، تا حدّی قابل جبران است و اگر چنین شود ، روایات آنان ، به عنوان «حَسَن لغیره» مورد پذیرش قرار می گیرد ؛ و اگر هم تقویت مزبور صورت نگیرد ، چنین روایاتی در باب فضایل اعمال که احادیث ضعیف نیز پذیرفته می شوند

.

۱- .ر .ک : فتح المغیث ، العراقی ، ص۱۸۲ ۱۸۳ .

ص: ۱۶۴

مطلوب تر از دیگر روایات ضعیف اند . البته باید توجّه داشت که تقویت مذکور ، هرگز به معنای ترقّی و تقویت حال خود اهل دو مرتبه اخیر از مراتب جرح و در نتیجه ، تقویت تمام احادیث آنان نیست ؛ بلکه پذیرش روایات آنان ، منحصر است به آن دسته از روایات آنان که این تقویت برای آنها حاصل شده و از چنین حدّی تجاوز نمی کند . (۱)

.

۱- .ر . ک : فتح المغیث ، السخاوی ، ج۱ ، ص ۴۰۰ ؛ نظریه نقد الرجال ، ص ۳۳۱ ۳۴۲ .

ص: ۱۶۵

فصل چهارم: مصادر رجالی اهل سنّت

اشاره

فصل چهارم : مصادر رجالی اهل سنّت

.

ص: ۱۶۶

..

ص: ۱۶۷

مقدّمه

مقدّمهبیان حال راویان از جهت وثاقت و ضعف و مسائل دیگر چون : مشایخ و شاگردان آنها ، مسافرت هایشان و وطن هایشان در آغاز به شکل شفاهی بوده است . آغاز تدوین کتاب های رجالی به شکل جدّی ، نیمه اوّل قرن سوم هجری است و در ابتدا ، به خاطر مناسبت علم رجال با علم تاریخ ، اغلب با عنوان کتاب تاریخی تألیف شده اند . پیش از آن ، تنها عدّه معدودی در این علم کتاب تألیف کرده اند که اکنون ، هیچ نسخه ای از آن کتاب ها موجود نیست ، مانند : التأریخ ، تألیف لیث بن سعد (م ۱۷۵ ق) ، التأریخ ، تألیف عبداللّه بن مبارک (م۱۸۱ ق) . در آغاز تدوین کتاب های رجالی ، بیشترین توجّه مؤلفان این کتاب ها به ضبط نام راویان و بیان حال آنها از جهت وثاقت و ضعف ، معطوف می شد و کتاب های رجالی ، اغلب به شکل عام ، به تمام رجال و راویان می پرداختند . سپس با شروع قرن چهارم هجری ، کتاب های رجالی بیشتر به شکلی تخصّصی تألیف شدند و با هدفی خاص و در موضوع معیّنی از مسائل رجالی ، نگارش یافتند . حاصل تلاش مؤلفان علم رجال از آغاز تا انتهای نیمه اوّل قرن نهم هجری که عصر افول تألیفات رجالی است آن شده که اکنون ، کتاب های رجالی در چهارده نوع در اختیار ماست . این انواع ، عبارت اند از :
۱ . کتاب هایی که فقط در زمینه شناخت صحابیان نگارش یافته اند .

.

ص: ۱۶۸

۲ . کتاب هایی که در مورد طبقات رجال از صحابیان ، تابعیان ، اتّباعِ تابعیان و ... تا عصر مؤلّف ، نگارش یافته اند . ۳ . کتاب هایی که در علم جرح و تعدیل نگارش یافته اند که خود بر سه نوع اند . الف) کتاب هایی که فقط به ذکر راویان ضعیف و بحث از احوال آنان پرداخته اند ؛ ب) کتاب هایی که فقط به ذکر راویان ثقه پرداخته اند ؛ ج) کتاب هایی که جامعِ بین شرح حال راویان ثقه و ضعیف اند ؛ ۴ . کتاب هایی که فقط در خصوص رجال کتاب خاصّی نگارش یافته اند . به عبارت دیگر ، کتاب هایی که اختصاص به ذکر احوال راویانی دارد که احادیث و مرویات آنان در کتاب و یا کتاب های معیّنی نقل شده است ، مانند راویان صحیحینِ بخاری و مسلم ؛ ۵ . کتاب هایی که در زمینه شناخت انواع نام راویان و فنون مربوطِ به آن نگارش یافته اند که خود ، بر چهار نوع اند : الف) کتاب های اسما ، کنیه ها و القاب . موضوع این کتاب ها ، ذکر نام رجالی است که در اسناد احادیث ، اغلب با کنیه و یا لقب از آنها نام برده شده و یا به عکس ، یعنی معرّفی کنیه و لقب رجالی است که به نام اشتهار یافته اند ؛ ب) کتاب هایی که در شناخت اسمای مؤتلف و مختلف (در خط و نوشتار ، یکسان و در لفظ ، مختلف) نگارش یافته اند ؛ ج) کتاب هایی که در شناخت اسمای متّفق و مفترق (در خط و لفظ ، یکسان و در وجود خارجی ، مختلف) ، نگارش یافته اند ؛ د) کتاب هایی که در شناخت اسمای متشابه (مرکّب از دو نوع سابق ، یعنی در خط و لفظ ، یکسان اند و در وجود خارجی ، مختلف ؛ لیکن نام پدرشان در خط ، یکسان و در لفظ ، مختلف است و یا به عکس) نگارش یافته اند ؛

.

ص: ۱۶۹

۶ . کتاب هایی که در مورد تاریخ وفات محدّثان و علما نگارش یافته اند ؛ ۷ . کتاب هایی که در مورد رجال شهر خاصّی نگارش یافته اند ؛ ۸ . کتاب هایی که مؤلفان آن ، فقط نام مشایخ خود را در آن ذکر کرده اند (۱) و چون در اغلب این گونه کتاب ها ، ترتیب ذکر مشایخ به حسب حروف معجم است ، به آنها «معاجم الشیوخ» گفته می شود . ۹ . کتاب هایی که در زمینه انساب (نسبت های) رجال ، نگارش یافته اند . این انواع ، همگی از تألیفات رجالی به شمار می آیند ؛ امّا به لحاظ موضوع هر یک از آنها و میزان کارآمدی آنها در تعیین درجه سند احادیث ، از جهت صحّت و ضعف ، و نیز شناخت و تمییز اسناد متّصل از مرسل ، برخی از آنها بیشتر مورد توجّه اهل حدیث قرار گرفته اند و صدق نام کتاب های رجالی بر آنها بیش از سایر انواع است . در واقع ، برخی از انواع نامبرده ، به واسطه تخصّصی شدن علوم ، هر یک علمی مستقل ، امّا مرتبط با علم رجال به شمار می آیند . از این رو ، در این فصل ، ما فقط به معرّفی کتاب های رجالی ای می پردازیم که در هفت نوع از انواع مذکور ، تألیف گردیده اند . هفت نوع مزبور عبارت اند از : ۱ . کتاب های درباره شناخت صحابیان ؛ ۲ . کتاب های درباره طبقات رجال ؛ ۳ . کتاب های عامی که جامع بین شرح حال راویان ثقه و ضعیف اند ؛ ۴ . کتاب هایی که درباره راویان ضعیف نوشته شده ؛ ۵ . کتاب هایی که درباره راویان ثقه نوشته شده ؛ ۶ . کتاب هایی که درباره رجال کتاب های معیّنی نگارش یافته اند ؛ ۷ . کتاب هایی که در مورد رجال شهر خاصّی نوشته شده اند . اینک هر یک از انواع این کتاب ها را از نظر می گذرانیم .

.

۱- .گاهی هم عالمی دیگر به ذکر نام مشایخ عالمی دیگر پرداخته است .

ص: ۱۷۰

۱ . کتاب های درباره شناخت صحابیان

۱ . کتاب های درباره شناخت صحابیاندر جامع المسانید و برخی کتاب های دیگر ، ابو عبیده معمّر بن مثنّی (م۲۰۸ ق) از مؤلفان اثر در شناخت صحابیان ذکر شده است (۱) . بنا بر این با توجّه به تاریخ وفات وی ، نامبرده اولین مؤلّف در شناخت صحابیان است . فاضل معاصر دکتر اکرم ضیاء عمری (۲) نیز ابوعبیده را اوّلین مصنّف در مورد شناخت صحابیان ذکر کرده است (۳) ؛ امّا سخاوی در فتح المغیث ، از ابن حجر نقل کره است : تا آن جا که من می دانم ، بخاری (م۲۵۶ ق) اوّلین مصنّف در شناخت صحابیان بوده است . (۴) بخاری نیز کتاب تاریخ الصحابه را در شناخت صحابیان نگاشته است ؛ لیکن به یقین ، سخن ابن حجر درست نیست ؛ زیرا حتی با صرف نظر از ابو عبیده ، علی بن مدینی (م۲۳۳ ق) با تألیف کتاب معرفه من نزل من الصحابه سائر البلدان ، در این زمینه پیش تر از بخاری محسوب می شود ، چنان که سخاوی نیز ابتدا از کتاب مزبور و مؤلّف آن و سپس از بخاری یاد کرده است (۵) . به هر حال ، در حال حاضر ، هیچ نسخه ای از سه کتاب مذکور موجود نیست . کتاب های موجود و متداول در شناخت صحابیان ، عبارت اند از :

.

۱- .به نقل از : علم الرجال ، ص ۹۸ (پاورقی) .

۲- .نامبرده به سال ۱۹۴۲م ، در موصل متولّد شده است و در حال حاضر ، استاد تاریخ سنّت نبوی در دانشگاه اسلامی مدینه منوّره است و تاکنون به تألیف و تصحیح کتاب های زیاد توفیق یافته که مهم ترین آنها عبارت اند از : بحوث فی تاریخ السنه المشرّفه و موارد الخطیب فی تاریخ السنه بغداد .

۳- .بحوث فی تاریخ السنه المشرّفه ، ص۶۴ .

۴- .فتح المغیث ، السخاوی ، ج۳ ، ص۷۸ .

۵- .همان جا .

ص: ۱۷۱

الف) الاستیعاب فی معرفه الأصحاب ، تألیف ابو عمر یوسف بن عبد البرّ نمری اندلسی ، معروف به ابن عبد البرّ (م ۴۶۳ ق) . این کتاب با آن که بسیار مورد توجّه علما قرار گرفته است ، به سبب اعتماد مؤلّف آن بر سیره نویسان و تاریخنگاران در نقل برخی از اختلافات و مشاجرات بین صحابیان ، مورد طعن و مذمّت قرار گرفته است . (۱) مؤلّف ، قصد آن داشته که نام همه صحابیان را ذکر کند و گمان کرده که توفیق چنین کاری را یافته و درست به همین جهت ، نام کتابش را الاستیعاب گذارده است ؛ لیکن وی توفیق ذکر همه صحابیان را نیافته است و نام بسیاری از آنان ، از قلم وی افتاده و مجموع صحابیانی که وی به شرح حال آنها پرداخته است ، سه هزار و پانصد صحابی است . شیوه ابن عبد البَرّ چنان که خود وی در مقدّمه کتاب ، بدان تصریح کرده (۲) ، نام بردن از تمام مؤمنانی است که ولو یک بار ، موفق به ملاقات با پیامبر صلی الله علیه و آله گردیده اند . و یا سخنی را از ایشان شنیده اند و بعد آن را نقل کرده اند . نیز کودکانی که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله از پدر و مادر مسلمان متولّد شده اند و پیامبر صلی الله علیه و آله بر آنها نظر کرده و در حقّشان دعا کرده است . وی در شرح حال هر صحابی ، نسب او و موقعیت های مهمّی را که در آنها حضور داشته است ، ذکر کرده و گاهی نیز به نقل روایتی از صحابی مورد نظر از پیامبر صلی الله علیه و آله پرداخته است و گاهی برخی کسانی را که از او روایت نقل کرده اند نیز نام برده است . در این کتاب ، ابتدا با رعایت حروف معجم (البته به شکل ناقص ، یعنی بدون التزام به رعایت حروف در نام پدران) نام صحابیانی ذکر شده که به نام ، شهرت داشته اند و بعد صحابیانی که به کنیه مشهورند ، اعمّ از آن که نام آنان معلوم باشد یا مجهول . سپس به ذکر نام زنانی که صحابی بوده اند ، پرداخته است .

.

۱- .ر .ک : مقدمه ابن الصلاح ، ص۱۷۵ .

۲- .الاستیعاب ، ج۱ ، ص۲۴ (مقدّمه) .

ص: ۱۷۲

ب) أُسـد الغـابه فی معرفه الصـحابه ، تألیف عزّ الـدین ابو الحسن علی بن محمّـد بن اثیر جزری ، معروف به ابن اثیر (م۶۳۰ ق) . این کتاب ، بی شک از بهترین کتاب ها در شـرح حال و شناخت صحابیان است و مؤلّف آن ، با تلاش زیاد به شرح حال ۷۵۵۴ صحابی پرداخته است . وی نـام صـحابیان را با رعایت کامل حروف معجم ، مرتّب کرده و آورده است (۱) و به شیوه معروف ، ابتدا به ذکر نام ها و سپس کنیه ها و بعد زنان ، پرداخته است . کتاب مذکور ، جامع بین چهار تألیف مهم در شناخت صحابیان است که پیش از ابن اثیر ، توسط ابو عبد اللّه محمّد بن اسـحاق بن منده اصفهانی (م۳۹۵ ق) ، ابو نعیم اصفهانی (م۴۳۰ ق) ، ابو موسی محمّد بن ابی بکر اصفهانی و ابن عبد البَرّ (م۴۶۳ ق) ، نگارش یافته اند . ابن اثیر ، خود در مقدّمه کتاب گفته است که در شرح حال هر صحابی ، بهترین کلامی را که به آن نیاز بوده ، از چهار مصدر مذکور ، نقل کرده است و از کتاب های دیگری به غیر از چهار کتاب مذکور نیز بهره جُسته است . (۲) وی بـا رمزهـایی که برای این چهار کتاب قرار داده است ، در شـرح حال صـحابیان ، به آنها اسـتناد کرده است . بـا وجـود مزایـای فراوانی که این کتـاب دارد ، چنـان که ابن حجر گفته است ، به سـبب پیروی ابن اثیر از تألیفـات دیگران ، بسـیاری از غیر صـحابیان با صحابیان ، خلط شده اند و وی از تذکّر بسیاری از اشتباهات واقع شده در کتاب های آنان ، غفلت کرده است . (۳) ج) الإصابه فی تمییز الصحابه ، تألیف شهاب الدین ابو الفضل احمد بن علی

.

۱- .یعنی با رعایت حرف اوّل و دوم و سوم و ... نسبت به نام صـحابی ، و بعد نسـبت به اسم پدرش و بعد نسبت به اسم جدّ وی ، و نیز نسبت به قبیله او .

۲- .اُسد الغابه ، ج۱ ، ص۱۱ .

۳- .الإصابه فی تمییز الصحابه ، ج۱ ، ص۳ .

ص: ۱۷۳

عسقلانی ، معروف به ابن حَجَر (م۸۵۲ ق) . این کتاب ، کامل ترین و بهترین کتابی است که با رعایت کامل حروف معجم ، در شناخت صحابیان نوشته شده است و مصادر آن ، کتاب هایی است که پیش از آن ، در شناخت صحابیان نوشته شده اند . علاوه بر این ، مؤلّف از کتاب های دیگری که در سایر فنون علم رجال نگارش یافته اند (۱) و نیز ا ز تفاسیر و کتاب های حدیثی و لغت و انساب ، استفاده کرده است . (۲) این کتاب ، شامل ۱۲۲۶۷ شرح حال است که از این تعداد ، ۹۴۷۷ شرح حال به کسانی اختصاص یافته است که به نام ، اشتهار داشته اند و ۱۲۶۸ شرح حال ، به کسانی که به کنیه اشتهار داشته اند و ۱۵۲۲ شرح حال ، به زنان اختصاص دارد و مطابق شیوه معمول ، ابتدا به شرح حال زنانی که به نام اشتهار داشته اند ، پرداخته شده و بعد ، زنانی که به کنیه اشتهار داشته اند . (۳) شیوه ابن حجر در تألیف این کتاب آن است که به ذکر صحابیانی که مصاحبت آنان ، ثابت و مسلّم است ، اکتفا نکرده است . از این رو ، چنان که خود وی نیز در مقدّمه ، بدان تصریح کرده است (۴) ، کتاب خود را در هر حرفی از حروف معجم ، به چهار قسمت تقسیم کرده است : ۱ . کسانی که مصاحبت آنان به طریق روایت از آنان و یا غیر آنان ، معلوم شده است ؛ چه آن طریق صحیح باشد یا حَسَن یا ضعیف ؛ و نیز کسانی که به هر طریق دیگری از آنان یاد شده که دلالت بر مصاحبت آنان می کند ؛ ۲ . کسانی که از صحابیان شمرده شده اند ، در حالی که از فرزندان صحابیان

.

۱- .از این جمله اند : کتاب های جرح و تعدیل و کتاب هایی که در خصوص رجال شهر خاصّی نگارش یافته اند و کتاب هایی که در زمینه شناخت اسمای راویان و فنون مربوط به آن ، تألیف شده اند .

۲- .بحوث فی تاریخ السنه المشرّفه ، ص۷۳ ۷۴ .

۳- .همان ، ص۷۴ .

۴- .الإصابه فی تمییز الصحابه ، ج۱ ، ص۴ ۶ .

ص: ۱۷۴

۲ . کتاب های طبقات

بوده اند و در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله متولّد شده اند و به هنگام وفات پیامبر صلی الله علیه و آله به سنّ تکلیف نرسیده بوده اند . ذکر این عدّه در شمار صحابیان ، بدان جهت است که در صورت مزبور ، گمان قوی وجود دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را دیده است ؛ زیرا صحابیان ، فرزندان تازه متولّد شده خود را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می بردند تا به آنها نظر کرده ، در حقّشان دعا کند . ۳ . کسانی که در کتاب های تألیف شده پیش از الإصابه ، در شمار «مُخَضْرَمین» (۱) ذکر شده اند و مخضرمین ، به اتّفاق اهل حدیث ، از صحابیان به شمار نمی آیند ؛ ۴ . کسانی که در کتاب های دیگری که در شناخت صحابیان نوشته شده ، به اشتباه در شمارِ صحابیان ذکر شده اند (که علّت اشتباه مؤلّف نیز ذکر شده است) . ابن حجر به طور معمول ، نام کسانی را که به نقل حدیث هر صحابی پرداخته اند ، ذکر می کند و به بیان یک نمونه و یا بیشتر از احادیث صاحب شرح حال می پردازد و در صورتی که تاریخ وفات وی معلوم باشد و یا اختلافی در این زمینه وجود داشته باشد ، آن را بیان می کند . از نکات دیگری که در اغلب شرح حال های این کتاب آمده است ، ذکر شاگردان معروف هر صحابی و جنگ هایی است که وی در آنها همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است ، و نیز فتوحاتی که در عصر خلفای راشدین ، واقع شده و وی در آنها حضور داشته است .

۲ . کتاب های طبقات«طبقه» در اصطلاح ، به رجال هم عصر و رجالی که در فراگیری حدیث و یا سایر علوم از مشایخِ معیّنی ، مشترک اند ، اطلاق می شود و کتاب های طبقات ،

.

۱- .به کسانی گفته می شود که عصر جاهلیت و اسلام را درک کرده اند ؛ امّا در هیچ جا ذکر نشده که آنان ، ملاقات و مصاحبتی با پیامبر صلی الله علیه و آله داشته اند ، چه در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام را پذیرفته باشند و چه بعد از وفات آن حضرت .

ص: ۱۷۵

کتاب هایی هستند که از صدر اسلام ، طبقه به طبقه و عصر به عصر تا زمان مؤلّف ، به معرّفی راویان و علمای در طبقه خاصّ خودشان می پردازند . (۱) اوّلین کتاب های به شیوه طبقات ، الطبقات محمّد بن عمر واقدی (م۲۰۷ ق) (۲) و طبقات الفقهاء والمحدثین هیثم بن عدی (م۲۰۷ ق) (۳) بوده اند که متأسفانه ، در حال حاضر هیچ نسخه ای از این دو کتاب ، موجود نیست . کتاب های موجود و متداول در طبقات ، عبارت اند از : الف) الطبقات الکبری ، تألیف ابو عبد اللّه محمّد بن سعد بن منیع بصری ، معروف به کاتب واقدی (م۲۳۰ ق) . این کتاب ، قدیم ترین کتاب موجود در طبقات است (۴) و شیوه مؤلّف آن چنین است که کتاب را در پنج قسمت کلّی تألیف کرده است : ۱ . سیره پیامبر صلی الله علیه و آله ؛ ۲ . غزوات پیامبر صلی الله علیه و آله و ذکر بیماری آن حضرت و وفات ایشان ؛ ۳ . طبقات صحابیان (وی ، صحابیان را در این قسمت ، به اعتبار تقدّم در اسلام و فضایل ، به پنج طبقه تقسیم کرده است) ؛ ۴ . طبقات رجالِ بعد از صحابیان ، یعنی تابعیان و اتّباعِ تابعیان و به همین ترتیب تا عصر خودش ؛

.

۱- .ر .ک : نظریه نقد الرجال ، ص۳۶۵ .

۲- .الفهرست ، ابن الندیم ، ص۱۵۸ .

۳- .همان ، ص ۱۶۰ .

۴- .برخی چون ابن ندیم ، ابن سعد را به سرقت مطالب این کتاب از تصنیفات استادش واقدی متّهم کرده اند ؛ امّا این اتّهام ، با مطالعه دقیق کتاب وی مرتفع می شود ؛ زیرا وی اگر چه در این کتاب به نقل اخبار زیادی با واسطه از واقدی پرداخته است که شاید حدود یک چهارم کتاب وی را شامل شود ؛ امّا تعداد مشایخ وی در این کتاب ، به بیش از شصت تن از محدّثان می رسد و وی از افرادی چون : فضل بن دکین و عفّان بن مسلم و عبید اللّه بن موسی عبسی و معن بن عیسی اشجعی ، همان مقدار مطلب اخذ کرده که از واقدی اخذ کرده است و حتی بیشتر .

ص: ۱۷۶

۵ . معرّفی زنان صحابی . مؤلّف ، به تفصیل به شرح حال صحابیان و تابعیان و اتّباع تابعیان پرداخته است و به عکس ، شرح حال معاصران خود را مختصر ذکر کرده است . در مجموع ، این کتاب در برگیرنده تمام معلوماتی است که از یک کتاب رجالی انتظار آن می رود ؛ مانند : ذکر نسب و القاب و کنیه راوی ، فرزندان وی ، مناصب و مشاغل وی ، سفرهای وی ، صفات خَلقی و خُلقی وی ، مشایخ و شاگردان وی ، و حال وی از جهت وثاقت و یا ضعف که البته به خاطر تقلید و اعتماد ابن سعد بر مشایخ ضعیفش (مانند : واقدی و هشام بن محمّد بن سائب) جرح و تعدیل های وی در صورت انفراد ، چندان مورد قبول و اعتنای علمای جرح و تعدیل ، قرار نگرفته ا ست . (۱) ب) الطبقات ، تألیف خلیفه بن خیّاط (م۲۴۰ ق) . حجم این کتاب ، در مقایسه با الطبقات الکبری ، بسیار کم است و مؤلّف این کتاب ، بر خلاف ابن سعد که صحابیان را به پنج طبقه تقسیم کرده است ، تمام صحابیان را در یک طبقه قرار داده است و هیچ قسمتی از کتابش را به ذکر سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و غزوات ، اختصاص نداده است . همچنین مؤلّف به ندرت به ذکر مشایخ و شاگردان صاحبان شرح حال پرداخته است و از الفاظ جرح و تعدیل نیز برای بیان حال راویان ، اصلاً استفاده نکرده است . از خصوصیات این کتاب ، اهتمام زیاد مؤلّف آن به ذکر انساب صحابیان و تابعیان و نیز آوردن یک نمونه از احادیث هر صحابی به هنگام شرح حال وی است . بیان وطن دایمی و موقت صحابیان ، از دیگر خصوصیات این کتاب است . ۲

.

۱- .ر .ک : نظریه نقد الرجال ، ص۳۶۵ ۳۶۶ .

ص: ۱۷۷

۳ . کتاب های جامع راویان ثقه و ضعیف

۳ . کتـاب هـای جـامع راویـان ثقه و ضـعیفمراد از این گونه کتاب ها ، کتاب هایی است که نظر به صـنف خاصّـِی از راویان ، مانند ضعفا یا ثقات یا رجال شـهر خاص و یا کتاب خاصّی ندارند و شیوه اساسی تنظیم آنها ، حروف معجم است . برخی از معاصران ، از کتاب التأریخ لیث بن سعد (م۱۷۵ ق) و نیز کتاب التأریخ عبداللّه بن مبارک (م۱۸۱ ق) به عنوان اوّلین تألیفات در این نوع از کتاب های رجالی یاد کرده انـد (۱) ؛ لیکن در منابعی که از این دو کتاب نام برده شـده (ماننـد الفهرست ابن نـدیم) هرگز گفته نشـده که موضوعِ این دو کتاب که اکنون هیـچ نسـخه ای از آنها موجود نیست ، چه بوده است و به نظر می رسد به صـرف این که متقدّمان ، اغلب نام تألیفات رجالیِ عام خود را التأریخ می نهاده اند ، برخی اقدام به درج این دو کتاب در شمارِ این نوع از کتاب های رجالی کرده اند . به هر حال ، با صـرف نظر از این دو کتاب ، شناخته شده ترین کتابی که می توان آن را به عنوان اوّلین تألیف در این نوع از کتاب های رجالی محسوب کرد ، کتاب یحیی بن معین است که آن را معرّفی خواهیم کرد . کتاب های موجود و متـداول از نوع مذکور عبارت اند از : الف) معرفه الرجال و التأریخ والعلل از یحیی بن معین (م۲۳۳ ق) . این دو کتاب ، هیچ یک به قلم خود یحیی بن مَعین نبوده است . کتـاب اوّل ، مجموعه ای از اقوال یحیی بن معین در جرح و تعـدیل رجـال است که در پاسـخ به پرسـش هـای شاگردش ابو العباس احمـد بن محمّـد بن مُحرِز (گرد آورنده کتاب) ، ایراد شده است و یا پاسخ به پرسـش هایی است که دیگران مطرح کرده اند . این کتاب ، از هیچ ترتیبی برخوردار نیست و احوال تمام راویان نیز در آن بیان

.

۱- .بحوث فی تاریخ السنه المشرّفه ، ص ۱۰۴ ۱۰۵ .

ص: ۱۷۸

نشـده است ؛ امّـا به دلیل شخصـیت ممتاز ابن معین و تقـدّم زمانی وی ، این کتاب با وجود حجم کم ، بسـیار مهمّ است و از مصادر مهمّ اغلب کتـاب های رجالی ای است که بعـد از یحیی بن معین تألیف شـده انـد . کتاب دوم ، مجموعه ای است از اقوال ابن معین در مورد جرح و تعـدیل رجـال و ذکر نـام راویانی که به کُنیه اشـتهار داشـته انـد و یا به عکس ، ذکر کنیه راویانی که به نام اشـتهار داشـته انـد ، و نیز ذکر نسـبت های رجال ، و این که فلانی صـحابی بوده و فلانی تابعی و مسائلی دیگر از این قبیل . این کتاب نیز از هیـچ ترتیبی برخوردار نیست وماننـد کتـاب اوّل ، از اهمّ مصـادر کتاب های رجالی ای است که بعـد از ابن معین تألیف شـده انـد . اقوال ابن معین در این کتـاب را «ابو الفضل عبّاس بن محمّـد دوری» گردآوری کرده است . ب) التاریـخ الکبیر ، تألیف ابو عبـد اللّه محمّـد بن اسـماعیل بخاری (م ۲۵۶ ق) ، صـاحب کتـاب معروفِ صـحیح البخـاری . این کتـاب ، مجمـوعه ای است در شـرح حـال ۱۲۳۱۵ راوی که به ترتیب حروف معجم مرتّب شده است ؛ لیکن تنها بر اساس رعایت حروف اوّل نام راویان و نام پدرشان ، مرتّب شـده است . البته مؤلّف ، راویانی را که نامشان «محمّـد» بوده ، به سـبب بزرگ داشـتن نام پیامبر صـلی الله علیه و آله ، مقـدّم داشـته است . بخاری در شـرح حال راویان کم تر از الفاظ جرح و تعدیل اسـتفاده کرده و الفاظ جرحی که وی اسـتفاده کرده است ، بسیار لطیف و ملایـم انـد ؛ ماننـد : «فیه نظر» و «سـکتوا عنه» ، و شدیـدترین لفـظ وی در جرح ، «منکر الحـدیث» است . برخی از متـأخّران گمان کرده اند در مواردی که بخاری در بیان حال راویان ، سـکوت کرده و از الفاظ جرح و تعدیل اسـتفاده نکرده است ، به معنای وثاقت آن عدّه در نزد وی است ؛ لیکن نزد علما ، چنین تلقّی ای از سکوت بخاری ، ثابت

.

ص: ۱۷۹

۴ . کتاب های خاص ضعفا

نگردیده است (۱) . بخاری ، معمولاًـ در شرح حال راویان ، نمونه ای از روایات آنان را ذکر کرده است و برخی از مشایخ و شاگردان آنان را نیز نام برده است . ج) الجرح والتعدیل ، تألیف عبد الرحمان بن محمّد بن ادریس حنظلی رازی ، معروف به ابن ابی حاتم رازی (م ۳۲۷ ق) . این کتاب ، جامع ترین اثر در جرح و تعدیل است و مؤلّف آن از التاریخ الکبیر بخاری پیروی کرده است ، جز این که وی به خلاف بخاری ، از الفاظ جرح و تعدیل ، بسیار استفاده کرده است و اقوال عدّه زیادی از علمای جرح و تعدیل را در شرح حال راویان ، نقل کرده است . (۲) ابن ابی حاتم ، کتاب خود را با رعایت حروف معجم ، بر اساس حرف اوّل نام راویان و سپس نام پدران آنان مرتّب کرده است . وی اسامیِ صحابیان را نیز در هر یک از حروف معجم ، مقدّم داشته است . مؤلّف پیش از بیان شرح حال راویان ، مقدّمه مفصّلی در قواعد جرح و تعدیل و شرح حال خصوصِ ائمه جرح و تعدیل ، ذکر کرده است که به «تقدمه المعرفه لکتاب الجرح والتعدیل» معروف است . این کتاب ، شامل شرح حال ۱۸۰۴۰ راوی است .

۴ . کتاب های خاص ضعفامراد از این گونه کتاب ها ، کتاب هایی است که فقط به شرح حال راویان ضعیف پرداخته اند . این کتاب ها را به دو دسته کلّی می توان تقسیم کرد : یک دسته ، کتاب هایی که تنها به ذکر راویان ضعیفی پرداخته اند که ضعف آنان ، نزد ائمه جرح و تعدیل ، ثابت شده است و دسته دیگر ، کتاب هایی است که در دایره ای وسیع ، علاوه بر شرح حال راویان ضعیف دسته اوّل ، به شرح حال کلّیه راویانی پرداخته که

.

۱- .ر.ک : بحوث فی تاریخ السنه المشرّفه ، ص۱۱۴ .

۲- .همان ، ص۱۲۱ .

ص: ۱۸۰

جرحی در مورد آنان ذکر شده و متّهم به ضعف شده اند ، ولو آن که برخی از آنان ، مستحق جرح نبوده ، از تعدیل ثابت و مقبولی نزد ائمه جرح و تعدیل ، برخوردار باشند . اوّلین تألیف در شرح حال راویان ضعیف ، کتاب الضعفاء ، تألیف یحیی بن سعید قطان (م۱۹۸ ق) و بعد کتاب الضعفاء ، نوشته یحیی بن معین (م۲۳۳ ق) است (۱) که متأسفانه ، هیچ نسخه ای از این دو کتاب ، موجود نیست . کتاب های موجود و متداول در شرح حال راویان ضعیف ، به شرح زیرند : الف) المجروحین من المحدثین ، تألیف ابو حاتم محمّد بن احمد بن حِبّان بُستی (م۳۵۴ ق) . این کتاب ، از دسته اوّل از کتاب هایی است که در شرح حال راویان ضعیف تألیف شده و بر اساس حروف معجم ، مرتّب شده است . مؤلّف کتاب ، مقدّمه خوبی را پیش از آغاز شرح حال ها درباره اهمّیت شناخت راویان ضعیف و مشروعیت جرح آنان و مسائلی دیگر از این قبیل ، ذکر کرده است . شیوه اساسی و قابل ذکر ابن حبّان ، آن است که وی اقوال ائمه جرح و تعدیل را در مورد هر یک از راویان ضعیف ، با سند نقل کرده است و اغلب ، نظر خودش را نیز اظهار کرده است . همچنین وی برای بیان سبب جرح راویانِ ضعیف ، نمونه ای از احادیث ضعیف آنان را نقل کرده است و گاهی عقیده آنان را نیز آشکار ساخته است (۲) . ابن حبّان ، در جرح سختگیر بوده ، به گونه ای که گاهی برخی از ثقات (مانند ابو حنیفه) را نیز جرح کرده است . (۳)

.

۱- .همان ، ص۹۱ .

۲- .ر .ک : همان ، ص۹۸ .

۳- .همان جا .

ص: ۱۸۱

ب) الضعفاء الکبیر ، تألیف ابو جعفر محمّد بن عمرو عُقیلی (م ۳۲۲ ق) . این کتاب نیز جزو دسته اوّل از کتاب هایی است که در شرح حال راویان ضعیف تألیف شده است . مؤلّف آن ، به اسباب متعدّد ضعف راویان توجّه ویژه ای نموده و مانند ابن حبّان ، به هنگام شرح حال هر یک از راویان ضعیف ، نمونه ای از روایات ضعیف آنان را نقل کرده است . عُقیلی در جرح ، بسیار سختگیر و مسرف بوده ، به طوری که برخی از ثقات مهم (مانند علی بن مدینی) را نیز جرح کرده است . به همین جهت ، مورد انتقاد علمایی چون ذهبی قرار گرفته است . (۱) ج) الکامل فی ضعفاء الرجال ، تألیف ابو احمد عبد اللّه بن عدی جرجانی (م ۳۶۵ ق) . این کتاب ، جزو دسته دوم از کتاب هایی است که در شرح حال راویان ضعیف تألیف شده و مانند کتاب های پیشین بر اساس حروف معجم ، مرتّب شده است و کامل ترین کتابی است که در نوع خود ، تألیف شده است . ابن عدی ، پیش از ذکر شرح حال ها ، مقدّمه ای مفصّل و بسیار نفیس درباره روش خودش در تألیف این کتاب ، و حفاظت صحابیان در روایت حدیث ، و ذکر طبقه به طبقه کسانی که به جرح رجال (صحابیان ، تابعین و اتّباع تابعیان) پرداخته اند و برخی مسائل مهم دیگر ، ذکر کرده است . وی نیز مانند دیگر مؤلفان ، نمونه ای از احادیث راویان ضعیف را در شرح حال آنان ذکر کرده است و مانند ابن حبّان ، اقوال ائمه جرح و تعدیل را با سند نقل کرده است ؛ امّا آنچه که موجب امتیاز این کتاب از کتاب های پیشین می گردد ، همان شیوه ای است که باعث شده که این کتاب ، جزو دسته دوم از کتاب های رجالی ای قرار گیرد که درباره راویان ضعیف ، تألیف شده اند ؛ یعنی ذکر کلّیه راویانی که

.

۱- .همان ، ص۹۶ ؛ نظریه نقد الرجال ، ص۳۷۴ .

ص: ۱۸۲

جرحی در مورد آنان ذکر شده و به ضعف متّهم شده اند ، ولو آن که آن جرح ، به حق نبوده باشد و راوی ذکر شده از تعدیل ثابت و مقبولی نزد علما برخوردار باشد . (۱) د) میزان الاعتدال فی نقد الرجال ، تألیف شمس الدین محمّد ذهبی (م ۷۴۸ ق) . ذهبی ، در این کتاب از شیوه ابن عدی در الکامل فی ضعفاء الرجال پیروی کرده است . از این رو ، این کتاب نیز جزو دسته دوم از کتاب هایی است که در شرح حال راویان ضعیف ، تألیف شده است . از خصوصیات قابل ذکر این کتاب آن است که ذهبی ، به خاطر جلالت و عدالت جمیع صحابیان ، نام هیچ یک از آنان را در کتابش ذکر نکرده و نیز بزرگان و فقیهان مجتهد اهل سنّت چون ابو حنیفه و شافعی و بخاری را نیاورده است . این کتاب ، متداول ترین اثر در شناخت راویان ضعیف ، بین متأخّران و معاصران است . ه) لسان المیزان ، تألیف شیخ الاسلام شهاب الدین ابو الفضل احمد بن علی عسقلانی ، معروف به ابن حَجَر (م۸۵۲ ق) . این کتاب ناظر بر میزان الاعتدال است . ابن حجر در این کتاب ، شرح حال راویانی را که صاحب صحیحین (بخاری و مسلم) و یا سُنن اربعه (ابو داوود ، نسایی ، ترمذی و ابن ماجه) از آنها نقل حدیث کرده اند و شرح حال آنها به تفصیل در تهذیب الکمال آمده است ، از کتاب میزان الاعتدال حذف نموده و به جای آنها مستدرکات عراقی را بر میزان الاعتدال ، با قرار دادن رمز «ذ» ، اضافه نموده است . نیز مستدرکاتی دیگر که خود ابن حجر ، آنها را جمع آوری نموده و برای آنها رمز «ز» قرار داده است . علاوه بر این ، وی در موارد بسیاری بعد از نقل آنچه که ذهبی در شرح حال راویان گفته است ، مطالبی دیگر بر آن افزوده است و برای تفکیک کلام خودش از

.

۱- .ر .ک : بحوث فی تاریخ السنه المشرّفه ، ص۹۸ ۹۹ ؛ نظریه نقد الرجال ، ص۳۷۵ .

ص: ۱۸۳

۵ . کتاب های خاص ثقات

کلام ذهبی ، ابتدا سخن ذهبی را با آوردن «إنتهی» به پایان برده است و بعد از آن ، مطالب خود را افزوده است . (۱)

۵ . کتاب های خاص ثقاتمراد از این گونه کتاب ها ، کتاب هایی است که فقط به شرح حال راویان ثقه پرداخته انـد . این کتاب ها یـا بر اسـاس حروف معجم یـا بر اسـاس طبقـات مرتّب شـده است . اوّلین تـألیف مخصـوص شـرح حـال رجـال ثقه ، کتـاب الثقـات والمثبتون ، تألیف ابو الحسن علی بن عبـد اللّه مدینی (م۲۳۴ ق) است (۲) که متأسـفانه از این کتاب ، هیچ نسخه ای موجود نیست . کتاب های موجود و متـداول درباره رجال ثقه ، به شـرح زیرند : الف) الثقات ، تألیف ابو الحسن أحمد بن عبد اللّه بن صالح عجلی (م۲۶۱ه) با ترتیب نور الدین ابو الحسن علی بن ابی بکر هیثمی (م۸۰۷ ق) . این کتـاب ، در اصل یا بر اساس طبقات مرتّب بوده و یا از ترتیب خاصّی برخوردار نبوده است . به هر حال ، آنچه که اکنون از این کتاب موجود است ، با ترتیب هیثمی و بر اساس حروف معجـم اسـت ، جز این که برای تـبرّک به نـام پیـامبر صـلی الله علیه و آله ، راویـانی که نامشـان «احمـد» بـوده ، مقـدّم شـده انـد . از خصوصـیات مؤلّف این کتـاب ، تساهـل وی در توثیق مجهولان است . (۳) ب) الثقـات ، تألیف ابو حاتم محمّـد بن احمـد بن حبان بُستی (م۳۵۴ ق) . این کتاب ، ابتدا بر اساس طبقات آمده است و سپس نام راویان هر طبقه ، بر

.

۱- .لسان المیزان ، ج۱ ، ص۹ (مقدّمه مؤلّف) .

۲- .معرفه علوم الحدیث ، ص۷۱ .

۳- .بحوث فی تاریخ السنه المشرّفه ، ص۱۰۱ .

ص: ۱۸۴

اساس حروف معجم مرتّب شده است . ابن حبّان ، در این کتاب ابتدا به ذکر ولادت ، مبعث ، هجرت و جنگ های پیامبر صلی الله علیه و آله تا زمان وفاتش پرداخته است و بعد ، احوال خلفای راشدین را تا زمان شهادت علی علیه السلامآورده است و بعد به شرح حال صحابیان و سپس تابعیان اشاره کرده است و به همین ترتیب ، به راویان قرن چهارم که عصر خود وی بوده ، رسیده است . ابن حبّان ، در توثیق رجال و رفع جهالت از راویان ، روشی خاص دارد که موجب آن شده که وی ، بسیاری از راویان را که از نظر جمهور محدّثان مجهول اند ، در کتاب خود ، در شمارِ ثقات ذکر کند . به همین جهت ، برخی از محدّثان ، کتاب وی را مورد انتقاد قرار داده اند (۱) و وی را در توثیق رجال ، متساهل دانسته اند . (۲) ج) تاریخ أسماء الثقات ممن نقل عنهم العلم ، تألیف عمر بن احمد بن شاهین (م۳۸۵ ق) . شرح حال های این کتاب ، با رعایت حروف معجم ، مرتّب شده است و از خصوصیات آن ، اقتصار بر ذکر نام راوی و پدر وی ، و نقل اقوال ائمه جرح و تعدیل در توثیق صاحبان شرح حال است و گاهی نیز از برخی مشایخ و شاگردان آنان نام برده است . (۳) د) تذکره الحفّاظ ، تألیف شمس الدین ذهبی (م۷۴۸ ق) . ذهبی ، این کتاب را در شرح حال خصوص ثقاتی که از بزرگان و حافظان حدیث و امامان جرح و تعدیل بوده اند ، تألیف کرده (۴) و آن را بر اساس طبقات ، مرتّب ساخته است .

.

۱- .ر .ک : لسان المیزان ، ج۱ ، ص۲۱ .

۲- .ر .ک : فتح المنّان بمقدمه لسان المیزان ، ص۲۹۶ ۲۹۷ .

۳- .بحوث فی تاریخ السنه المشرّفه ، ص۱۰۴ .

۴- .ر .ک : تذکره الحفّاظ ، ج۱ ، ص۱ (مقدّمه مؤلّف) .

ص: ۱۸۵

۶ . رجال جوامع روایی

این کتاب که بسیار نفیس است و مورد اعتماد علما واقع شـده ، با شـرح حال طبقه صـحابیان آغاز شده و تا طبقه مشایخ خود ذهبی ادامه یافته است . مجموع طبقات کتاب ، ۲۱ طبقه است و مشتمل بر ۱۱۷۶ شرح حال است .

۶ . رجال جوامع روایی‌مراد از این گونه کتاب ها ، کتاب هایی است که به ذکر شرح حال راویانی پرداخته اند که احادیث و مرویات آنان در کتاب و یا کتاب های حدیثی معیّنی (از یک تا شش کتاب) نقل شده است . به نظر می رسد که اوّلین تألیف در این زمینه ، کتـاب التعریف برجال الموطّأ ، تألیف ابو زکریا یحیی بن زکریا بن مزین قرطبی (م۲۵۹ ق) باشد (۱) که اکنون هیچ نسخه ای از آن موجود نیست . کتـاب های موجود و متـداول این دسـته ، عبارت انـد از : الف) الکمال فی أسـماء الرجال ، تألیف عبـدالغنی بن عبد الواحد جماعیلی (م۶۰۰ ق) . این کتاب ، مشـتمل بر شرح حال رجال کتاب های ششگانه (صحیح البخاری و صحیح مسلم ، و السُنَنِ : ابو داوود ، نسـایی ، ترمـذی و ابن مـاجه) است و بسـیار مفصّـل است . ب) تهـذیب الکمـال فی أسـماء الرجال ، تألیف ابو الحجاج یوسف بن عبد الرحمان مِزِّی (م۷۴۲ ق) . این کتاب ، تلخیص و تکمیل و تصـحیح کتاب الکمال فی اسماء الرجال است که مؤلّف ، نـام هـای رجالی را نیز که صاحب کتاب مـذکور نیاورده ، افزوده است و اغلاط آن را تصـحیح کرده و به همین جهت ، مزی آن را تهذیب الکمال ، نام نهاده است . شرح حال های کتاب ، بر اساس حروف معجم مرتّب شده است ، جز این که در

.

۱- .ترتیب المدارک ، ج۴ ، ص۲۳۸ ۲۳۹ ؛ بحوث فی تاریخ السنه المشرّفه ، ص۱۲۴ .

ص: ۱۸۶

حرف «الف» ، نام «احمد» و در حرف میم ، نام «محمّد» به دلیل شرافت این دو نام بر سایر نام ها مقدّم شده است . بهترین و جامع ترین کتاب در این نوع از تألیفات رجالی ، همین کتاب است و کتاب های زیادی در تهذیب و تلخیص این کتاب نوشته شده اند که در ذیل به معرّفی دو کتاب که از همه مهم تر و متداول ترند ، خواهیم پرداخت . ج) تهذیب التهذیب ، تألیف شیخ الاسلام شهاب الدین ابو الفضل احمد بن علی عسقلانی ، معروف به ابن حَجَر (م۸۵۲ ق) . این کتاب چنان که پیش از این گفته شد تهذیب و تلخیص کتاب تهذیب الکمال فی أسماء الرجال است . ابن حجر در این کتاب ، احادیثی را که مزی با اسناد خودش در شرح حال راویان نقل کرده است و نیز برخی از مشایخ و شاگردان غیرمعروف راویان را حذف نموده است . به طور خلاصه ، ابن حجر در این کتاب ، بیشترین همّت خود را به ذکر جرح و تعدیل و آنچه که موجب شناخت اسناد متّصل و تمییز آنها از اسناد منقطع می شود ، معطوف داشته است . د) تقریب التهذیب ، تألیف ابن حجر . کتاب تهذیب التهذیب ، با آن که تلخیص کتاب تهذیب الکمال است ، بسیار حجیم و مشتمل بر بیش از یک سوم کتاب مذکور است که در دوازده مجلّد به چاپ رسیده است . از این رو ، ابن حجر اقدام به اختصار دیگری از کتاب تهذیب الکمال نمود و آن را تقریب التهذیب نام نهاد . این کتاب ، به معنای واقعی مختصر و بسیار نفیس است . ابن حجر ، در این کتاب ، در شرح حال هر راوی ، اغلب بیش از یک یا دو سطر مطلب ذکر نکرده است و آنچه که ذکر کرده ، عبارت است از : نام راوی و مشهورترین نسب و نسبت راوی ، طبقه وی ، تاریخ وفات وی ، و حال وی از جهت وثاقت و یا ضعف .

.

ص: ۱۸۷

۷ . رجال شهرها

۷ . رجال شـهرهامراد از این نوع کتاب ها ، کتاب هایی است که فقط به شـرح حال رجال شـهر معیّنی ، مثل بغداد یا مرو یا قزوین یا نیشـابور یا هرات پرداخته انـد . موضوع این نوع کتاب ها ، تنها محـدّثان و راویان احادیث نیست ؛ بلکه شامل فقها و شـعرا و ادبا نیز می گردد ؛ لیکن چون اغلب مؤلّفان این نوع کتاب ها ، خود از محـدّثان مشـهور بوده انـد ، به شـرح حال راویان و محدّثان ، عنایت ویژه ای داشـته انـد . به همین جهت ، این گونه کتاب ها نیز در شـمار مصادر علم رجال محسوب گردیده اند . آنچه که اهمّیت این کتاب ها را مضاعف می گرداند ، آن است که مؤلفان این نوع کتاب ها ، از اهالی همان شـهری بوده اند که به شرح حال رجال آن اقـدام کرده انـد و معلوم است که ساکن یک شـهر ، بهتر و دقیق تر از دیگران می توانـد اطّلاعات مربوط به رجال آن شـهر را جمع آوری کنـد ؛ بخصوص اطّلاعات مربوط به رجال معاصـر خود را . (۱) اوّلین تـألیف در این نوع از مصـادر علم رجال ، ظاهرا کتاب تاریـخ مکّه ، تألیف ابو الولیـد محمّـد بن عبد اللّه ازرقی (م بعد از ۲۴۴ ق) باشـد . (۲) این کتـاب ، به چاپ رسـیده است . کتابهای موجود و متـداول این نوع مصـادر رجـالی ، عبارت انـد از : الف) تاریـخ بغـداد ، تألیف ابو بکر احمـد بن علی بن ثابت ، معروف به خطیب بغدادی (م۴۶۳ ق) . این کتاب ، بسیار مفصّل است ، به گونه ای که در چهارده مجلّد به چاپ رسیده

.

۱- .نظریه نقد الرجال ، ص۳۷۶ ؛ بحوث فی تاریخ السنه المشرّفه ، ص۱۴۲ .

۲- .الإعلان بالتوبیخ لمن ذمّ التاریخ ، ص۲۷۹ .

ص: ۱۸۸

است و شامل ۷۸۳۱ شرح حال است که پنج هزار شرح حال آن به محدّثان و راویان اختصاص یافته است . شرح حال رجالی که در این کتاب آمده ، اعم از رجالی است که بغداد وطن آنها بوده و یا برای مدّتی در آن ، اقامت گزیده اند . این کتاب ، براساس رعایت حروف معجم مرتّب شده است ، جز این که برای تبرّک از نام پیامبر صلی الله علیه و آله رجالی که نام آنها «محمّد» بوده است ، مقدّم شده اند (۱) و برخی نیز به تکمیل این کتاب و ذیل نویسی بر آن اقدام کرده اند . ب) تاریخ مدینه دمشق ، تألیف ابو القاسم علی بن حسن بن هبه اللّه دمشقی ، معروف به ابن عساکر (م۵۷۱ ق) . این کتاب نیز بسیار مفصّل و بلکه مفصّل تر از تاریخ بغداد است و بر خلاف نامش تنها به شرح حال اهل دمشق نپرداخته است ؛ بلکه شامل تمام علما و اعیان شام است . این کتاب نیز بر اساس رعایت حروف معجم مرتّب شده است ، جز این که برای تبرّک از نام پیامبر صلی الله علیه و آله ، در حرف «الف» ، کسانی که نامشان «احمد» بوده ، مقدّم شده اند . ج) تاریخ جرجان ، تألیف ابو القاسم حمزه بن یوسف سهمی (م۴۲۷ ق) . این کتاب نسبت به کتاب های پیشین ، مختصر است و در یک مجلّد ضخیم به چاپ رسیده است و شامل شرح حال علمایی است که جرجان (گرگان) ، وطن آنان بوده و یا برای مدتی در آن اقامت داشته اند . کتاب مذکور ، تنها بر اساس رعایت حرف اوّل از نام های افراد ، مرتّب شده است .

.

۱- .ر . ک : علم الرجال ، ص ۱۷۹ ۱۸۱ ؛ بحوث فی تاریخ السنه المشرّفه ، ص ۱۵۴ ۱۵۵ .

ص: ۱۸۹

فصل پنجم: بررسی رجالی و اعتبار مصادر حدیثی

اشاره

فصل پنجم : بررسی رجالی و اعتبار مصادر حدیثی

.

ص: ۱۹۰

..

ص: ۱۹۱

مقدّمه

۱. الموطّأ مالک

مقدّمهدر فصل سوم ، قواعد علم رجال را تا حدّ امکان ، طرح کرده ، مورد بررسی قرار دادیم . در فصل چهارم نیز مصادر رجالی را معرّفی کردیم . اکنون بایـد دیـد اسـتفاده از کدام یک از جوامع (۱) و مسانید (۲) حـدیثی ، بیشتر نیاز به اعمال قواعـد علم رجال و مراجعه به مصـادر رجالی دارد و کـدام یک کم تر ، و این ، تنها با شـناخت کتاب های مزبور مُیسّر می گردد . به همین جهت ، این بخش را به معرّفی و بررسی رجالی و اعتبار نُه کتاب از مهم ترین جوامع و مسانید حدیثی اهل سنّت ، اختصاص داده ایم .

۱ . الموطّأ مالکالف) معرّفی اجمالی کتاب : این اثر ، قدیم ترین کتاب حدیثی در میان جوامع حدیثی است که به دست ما رسـیده و مؤلّف آن ، مالک بن انس اصبحی مدنی (م ۱۷۹ ق) است .

.

۱- .جوامع که مفرد آن جامع است کتاب هایی اند که احادیث در آنها به حسب ابواب فقهی مرتّب شده است .

۲- .مسانید ، جمع مُسـند است و مسند ، به کتابی گفته می شود که احادیث هر صحابی در آن ، جدا از احادیث سایر صحابیان ، در ذیـل نـام وی ذکر شـده است ؛ چه آن احـادیث صـحیح باشـند یا غیر صـحیح . در این گونه کتاب ها ، اسامی صـحابیان یا بر اساس حروف معجم ، مرتّب شده و یا بر اساس اموری چون : سابقه در اسلام ، شرافت های نسبی ، قبایل و اموری دیگر از این قبیل .

ص: ۱۹۲

در تعداد اخبار و روایات این کتاب ، اختلاف چشمگیری وجود دارد . برخی تعداد آنها را ۱۷۲۰ حدیث دانسته اند و برخی دیگر ، یکهزار و اندی . به نظر می رسد که علّت این اختلاف ، نسخه برداری از این کتاب و نقل آن در خلال سال هایی باشد که مؤلّف ، مشغول اصلاح آن بوده است ؛ زیرا وی بعد از تألیف کتاب ، طی سال های متوالی تا پیش از فوتش به اصلاح کتاب خود پرداخت و در هر بار ، مقداری از اخبار و روایات آن را حذف نمود . به هر حال ، تعداد اخبار و روایات این کتاب ، مطابق با نسخه یحیی بن یحیی مصمودی ، دارای ۱۸۳۰ حدیث است . ب) بررسی رجالی کتاب و اعتبار آن : این کتاب ، پیش از تألیف صحیح البخاری معتبرترین و صحیح ترین کتاب حدیثی به شمار می آمده است ، به گونه ای که شافعی در مورد آن گفته است : ما علی ظهر الأرض کتاب بعد کتاب اللّه أصح من کتاب مالک . (۱) بعد از کتاب خدا ، کتابی صحیح تر از کتاب مالک بر روی زمین وجود ندارد . مالک ، در نقل روایت تنها از ثقات نقل می کرده و در این جهت شهرت بسزایی دارد ، به گونه ای که نزد یحیی بن معین ، یکی از راه های کشف وثاقت راویان این بوده که مالک از آنها نقل روایت کرده باشد . راویانی که در اَسناد روایات الموطّأ از آنها نام برده شده است ، حدود ۳۵۰ نفرند که صرف نظر از صحابیان در عدم نیاز به توثیق ائمه جرح و تعدیل ، بقیه افراد ، بجز عدّه ای اندک ، توثیق ثابت و مسلّمی دارند و به ندرت راوی ضعیفی در میان آنها به چشم می آید . امّا با این حال ، این کتاب از نظر بسیاری از محدّثان ، به جهت نقل فراوان احادیث مُرسل و منقطع و مُعضَل و بلاغات (احادیثی که مالک با «بلغنی» آنها را نقل

.

۱- .تنویر الحوالک ، ص ۷ (مقدّمه مؤلّف) .

ص: ۱۹۳

کرده) و احتجاج مؤلّف به آنها ، در شمار کتاب هایی که فقط به نقل روایات صحیح پرداخته اند (مانند صحیح بخاری و مسلم) نیامده است و اسانید بسیاری از اخبار و روایات آن به خاطر این امر ، ضعیف شمرده شده اند ، چنان که ابن حجر گفته است : کتاب مالک ، به خاطر نظر مؤلّف در احتجاج به روایات مرسل و منقطع ، تنها نزد خودش ومقلّدانش صحیح است . ۱ عراقی و سخاوی نیز الموطّأ را به دلیل نقل احادیث مرسل و منقطع و بلاغات ، در شمار کتاب های صحیح به شمار نیاورده اند (۱) . علاوه بر این ، بسیاری از اخبار الموطّأ ، اقوال صحابیان و فتاوای تابعیان است که در اصطلاح ، به اقوال صحابیان ، «موقوف» و به اقوال تابعیان ، «مقطوع» گفته می شود . در تفکیک بین احادیث مُسند و مرسل و موقوفِ الموطأ با اختلافی که در تعداد اخبار و روایات این کتاب وجود دارد ابو بکر ابهری گفته است که ششصد حدیث آن مسند است و ۲۲۲ حدیث آن ، مرسل و ۶۱۳ خبر آن ، موقوف است و ۲۸۵ خبر آن از اقوال تابعیان است . (۲) ابن حزم نیز گفته است : احادیث الموطأ را شماره نمودم ، پانصد و چند حدیث آن مسند ، و سیصد واندی مُرسَل بود ، و در آن هفتاد و چند حدیث یافتم که خود مالک هم عمل به آنها را وا نهاده است و در میان آنها ، احادیث ضعیفی وجود دارد که جمهور

.

۱- .ر .ک : تدریب الراوی ، ج۱ ، ص۴۲ ؛ فتح المغیث ، السخاوی ، ج۱ ، ص۴۰ .

۲- .تنویر الحوالک ، ص۹ (مقدّمه مؤلّف) .

ص: ۱۹۴

۲ . مُسنَد أحمد

علما آنها را موهون دانسته اند . (۱) در مورد راویانی که احادیث و مرویات آنان در الموطأ نقل شده ، کتاب های رجالی خاصّی تألیف شده است . در ذیل ، نام این کتاب ها و مؤلّفان آنها می آید : ۱ . التعریف برجال الموطّأ ، تألیف ابو زکریا یحیی بن زکریا بن مزین قرطبی (م ۲۵۹ ق) . (۲) ۲ . التعریف برجال الموطّأ ، تألیف محمّد بن یحیی بن حذاء تمیمی (م ۴۱۶ ق) . (۳) ۳ . رجال الموطّأ ، تألیف ابو محمّد هبه اللّه بن احمد اکفانی (م ۵۲۴ ق) . (۴) ۴ . اسعاف المبطأ برجال الموطّأ ، تألیف جلال الدین عبدالرحمان بن ابی بکر سیوطی (م ۹۱۱ ق) . (۵)

۲ . مُسنَد أحمدالف) معرّفی اجمالی کتاب : این اثر ، بزرگ ترین کتاب حدیثی ای است که از متقدّمان به جا مانده است و مؤلّف آن ، احمد بن حنبل شیبانی (م ۲۴۱ ق) است . تعداد احادیث این کتاب ، با احتساب احادیث تکراری ، نزدیک به سی هزار حدیث است (۶) و مانند تمام کتاب هایی که به شیوه مسند نویسی نگارش یافته اند ، با ذکر احادیث هر صحابی ، در ذیل نام وی مرتّب شده است و ترتیب ذکر اسامیِ

.

۱- .همان جا .

۲- .ترتیب المدارک ، ج۴ ، ص۲۳۸ ۲۳۹ .

۳- .الرساله المستطرفه ، ص۱۵۲ ؛ الإعلان بالتوبیخ لمن ذمّ التاریخ ، ص۲۳۱ .

۴- .الإعلان بالتوبیخ لمن ذمّ التاریخ ، ص۲۳۲ .

۵- .به ضمیمه تنویر الحوالک ، چاپ شده است .

۶- .اُصول الحدیث ، ص۳۲۸ . در چاپ های متعددی که از این کتاب به عمل آمده ، عدد احادیث در برخی ۲۷۱۰۰ و در برخی دیگر ۲۷۵۱۹ و در برخی دیگر ۲۷۷۱۸ و در برخی دیگر ۲۸۱۹۹ ذکر شده است .

ص: ۱۹۵

صحابه در آن ، به حسب ملاکاتی چون افضل بودن و سابقه در اسلام و شرافت نسبی و کثرت روایت است . (۱) تعداد صحابیانی که مؤلّف به نقل احادیث آنها در ذیل نامشان پرداخته است ، اعم از مرد و زن ، ۸۷۶ نفر است . تمام احادیث این کتاب ، توسط احمد بن حنبل گردآوری و انتخاب نشده اند ؛ بلکه فرزند وی عبد اللّه که راویِ مسند بعد از وفات پدر بوده نیز احادیث زیادی به آن اضافه نموده است . همچنین ابو بکر قطیعی که راویِ مسند از عبد اللّه بوده احادیثی را به بخش مسند انصار ، اضافه نمود . ب) بررسی رجالی و اعتبار کتاب : احادیثی را که در مسند احمد بن حنبل نقل شده اند ، از جهت سندی می توان به شش دسته تقسیم کرد : ۱ . صحیح لذاته ؛ ۲ . صحیح لغیره ؛ ۳ . حَسَن لذاته ؛ ۴ . حَسَنِ لغیره (۲) ؛ ۵ . ضعیفی که ضعف آن خفیف است ؛ ۶ . ضعیفی که ضعف آن شدید است و گمان جعلی بودن آن وجود دارد . (۳)

.

۱- .البته ایرادهای فراوانی در ترتیب این کتاب وجود دارد که استفاده از آن را مشکل نموده است . از جمله ایرادهای مزبور آن است که تعدادی از احادیث مکثّران (عده ای از صحابیان که ناقل احادیث زیادی بوده اند) ، در غیر مسانیدشان درج شده است ، و نیز تفریق و پخش احادیث یک صحابی در چندین جای مسند ، و نیز تداخل احادیث رجال به نسا و نیز اختلاط مسانید قبایل به مسانید اهل شهرها ... و ایرادهای دیگری از همین قبیل ، که منشأ همه آنها این است که مؤلّف ، قبل از تهذیب و ترتیب کتاب ، وفات یافته است .

۲- .حدیث حَسَن لذاته ، حدیث متّصلی است که تنها تفاوت راویان آن با راویان حدیث صحیح لذاته کم بودن ضبط آنان است ؛ واگرنه از جهت معروف بودن آنان به صدق و امانت ، تفاوتی با راویان حدیث صحیح لذاته ندارند ، واگر احادیث آنان به واسطه نقل از طرق دیگر تقویت گردد ، به درجه احادیث صحیح لغیره ارتقا می یابند ؛ و حدیث حَسَن لغیره ، حدیثی است که از راویِ ضعیفی که ضعف وی خفیف است ، نقل شده و در اصل ، حدیث ضعیفی است ، لیکن به واسطه شواهد و نقل حدیث از طرق بهتری به درجه حسن لغیره ، ارتقا یافته است .

۳- .مسند الإمام احمد بن حنبل ، بیروت : مؤسسه الرساله ، ص۶۴ ۶۶ (مقدّمه) .

ص: ۱۹۶

وجود این اقسام در مسـند احمد ، بجز قسم آخر ، نزد علما مشـهور و مورد اقرار خود وی است ، چنان که وی در بیان روش خود در مسـند ، خطـاب به فرزنـدش گفته است : قصـدت فی المسـند الحـدیث المشـهور ، وترکت الناس تحت سترالله ولو أردت أن أقصِـدَ ماصحَّ عندی ، لم أرومن هذا المسـند إلّاالشی ء بعد الشی ء ، ولکنّک یا بنی! تعرف طریقتی فی الحدیث ، لست أُخالف ماضعف إذا لم یکن فی الباب مایـدفعه . (۱) قصد من در مسـند ، نقل حدیث مشـهور بوده است و مردم را در پوشـش خداوند وانهادم و اگر من اراده می کردم ، نقل احادیثی را که نزدم صـحیح است ، فقط چند حدیث را از این مسند نقل می کردم ؛ لیکن ای فرزندم! تو روش مرا در نقل حـدیث می شناسـی . من با حـدیثی که ضـعیف شـمرده شـده ، در صورتی که در باب خودش ، حدیث بهتری که با آن منافات دارد ، وجود نداشته باشد ، مخالفت نمی کنم . شیوه احمد بن حنبل نیز وجود احادیث ضعیف را در مسند ، تصدیق می کند ؛ زیرا وی در کتاب دیگرش العلل ، تعـداد قابل توجهی از احادیثی را که در مسـند نقل کرده است ، از جهت صـحّت مورد اشـکال قرار داده و معلول دانسته است . اصولاً وی در مسند ، فقط نقل احادیث صحیح را برخود شرط نکرده است و عبارتی که پیش از این نقل شـد ، به وضوح این مطلب را تصـدیق می کند و در عمل نیز هرگز ملتزم به چنین چیزی نگردیده است ، چنان که وقتی از خود وی در مورد برخی از احادیثی که در مسند نقل کرده است ، پرسش شده ، به تضعیف آنها مبادرت کرده است . (۲)

.

۱- .همان ، ص۶۶ .

۲- .برای اطّلاع بیشتر ، ر .ک : مسند الإمام أحمد بن حنبل ، ص۶۶ ۷۲ (مقدّمه) .

ص: ۱۹۷

۳. الجامع المسند الصحيح المختصر من حديث رسول اللّه (صحيح البخاری)

عبـد اللّه ، فرزنـد وی نیز این مطلب را تصـدیق کرده و گفته است : هـذا المسـند أخرجه أبی من سبع مئه ألف حـدیث ، وأخرج فیه أحـادیث معلوله ، بعضـها ذکر عللهـا وسائرها فی کتاب «العلل» ، لئلاّ یخرّج فی الصـحیح . (۱) این مسـند را پـدرم از میان هفتاد هزار حـدیث برگزیـده و نقـل کرده است . در آن احادیثی معلول را به همراه ذکر ایراد برخی از آنها نقل کرده است و سایر ایرادها را در کتـاب «العلـل» ذکر کرد ، تا این احادیث معلول به عنوان احادیث صـحیح نقل نگردنـد . تنها شـرطی که احمـد بن حنبل در المسـند داشـته است چنان که ابن تیمیه گفته است (۲) ، روایت نکردن از کسـانی است که نزد وی معروفِ به کـذب بوده انـد . با این حال چنان که پیش از این گفته شـد در این کتاب ، احادیثی وجود دارنـد که بسـیار ضـعیف اند ، به گونه ای که گمان جعل در آنها می رود . ذهـبی ، تعـداد ایـن گـونه احـادیث را در المسـند ، معـدود و به مثـابه قطره ای از دریـا دانسـته است . وفیه، أی فی «المسـند» ، أحادیث معدوده شبه موضوعه ولکنها قطره فی بحر. ۳

۳. الجامع المسـند الصـحیح المختصـر من حدیث رسول اللّه (صـحیح البخاری)الف) معرّفی اجمالی کتاب : این کتاب به نام صـحیح البخاری معروف است . مؤلّف آن ابو عبـد اللّه محمّد بن اسـماعیل بخاری (م ۲۵۶ ق) و اوّلین کتـابی است که در خصوص احادیث صحیح نوشته شده و بین علما و محدّثان اهل سنّت مشهور

.

۱- .همان ، ص۷۳ ۷۴ .

۲- .منهاج السنه ، ج۴ ، ص۲۷ .

ص: ۱۹۸

است که این کتاب ، بعد از قرآن مجید ، صحیح ترین کتاب است . احادیث و روایات این کتاب را به سه دسته می توان تقسیم کرد : ۱ . احادیث مسند (۱) ؛ ۲ . اخبار موقوف بر صحابیان و مقطوع از تابعیان ؛ ۳ . احادیث مرفوعی که معلّق اند (۲) و در جای دیگری از کتاب ، به نحو متّصل نقل نگردیده اند که خود بر دو نوع اند : برخی از آنها را بخاری با صیغه های تمریض (غیر جازم) ، مانند : «قیل ، رُوی عن ، یُروی ویُذکر» نقل کرده است و برخی دیگر را با صیغه های جزم ، مانند : «قال ، روی ، جاء وعن» . تعداد احادیث مسند کتاب با حذف تکرارهای صورت گرفته ، ۲۶۰۲ یا ۲۶۰۷ حدیث است و تعداد احادیث مرفوعی که به صورت تعلیق نقل شده اند ، ۱۳۴۱ حدیث است که ۱۵۹ حدیث ، از تعلیقاتی است که در جای دیگری از کتاب ، به صورت متّصل نقل نگردیده اند و تعداد متابعات (۳) کتاب ، ۳۴۴ حدیث است . مجموع احادیث کتاب ، ولو با تکرار ، بجز معلّقات و متابعات ، ۷۳۹۷ حدیث است و مجموع آنچه که در کتاب است (بجز موقوفات صحابیان و مقطوعات تابعیان) ، ۹۰۸۲ حدیث است . (۴) ب) بررسی رجالی و اعتبار کتاب : بخاری ، نه در این کتاب و نه کتاب های

.

۱- .«مُسند» ، حدیثی است که سلسله سند آن تا گوینده حدیث ، یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله متّصل باشد .

۲- .«مرفوع» ، حدیثی است که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده (در مقابل موقوف و مقطوع) ، چه سند آن متّصل باشد یا منقطع ؛ و «معلّق» حدیثی است که از اوّل سند آن ، یک نفر یا بیشتر پشتِ سر هم حذف شده باشد .

۳- .متابع ، مشارکت جُستن یک راوی در نقل یک روایت از استادی است که راوی دیگری همان روایت را از آن استاد نقل کرده است . گاهی هم این مشارکت در طبقات بالاتر صورت می گیرد که در این صورت ، به آن «متابع ناقص» گفته می شود و حدیث متابع ، از آن جهت مورد توجّه قرار می گیرد که موجب خارج شدن حدیث از تفرّد یک راوی به نقل آن می گردد . بنا بر این ، جنبه تقویتی دارد .

۴- .بحوث فی تاریخ السنه المشرّفه ، ص۲۴۵ ۲۴۶ ؛ اُصول الحدیث ، ص۳۱۲ (پاورقی) .

دیگرش ، هیچ گاه بر شرط و یا شرایطی که به موجب وجود آنها در راویان به نقل احادیث آنان پرداخته ، تصریح نکرده است ؛ لیکن اهل علم و حدیث با تتبع فراوان در اسناد احادیثی که وی به نقل آنها پرداخته ، دریافته اند که وی در احادیثی که با سند متصل آنها را نقل کرده است ، تنها از راویان مشهوری که در درجه اعلی از جهت عدالت ، حفظ ، و اتقان قرار داشته اند ، نقل روایت کرده است . وی برای نقل احادیث مُعَنعَن (۱) ، دو شرط داشته است : اوّل ، معاصرت راوی با کسی که از وی نقل روایت کرده (مروی عنه) ؛ ودوم ، ثبوت ملاقات آن دو ؛ زیرا از نظر بخاری ، تنها در صورت وجود این دو شرط می توان اطمینان یافت که احادیث معنعن ، متّصل اند . (۲) همان گونه که خود بخاری نام کتابش را الجامع المسند الصحیح نهاده و تصریح کرده که تنها احادیث صحیح را در این کتاب نقل کرده (۳) ، بعد از وی نیز جمهور اهل سنّت و بلکه کلّ آنها ، اتّفاق کرده اند که این کتاب را «صحیح» بنامند . البته مراد بخاری و نیز اهل علم از صحّت جمیع احادیثی که در این کتاب آمده ، بیشتر متوجّه احادیث مسند این کتاب است که مطابق با شرایط بخاری در نقل حدیث از راویان بوده است ، یعنی آن احادیثی که بخاری آنها را به عنوان «اصل» و در مقام احتجاج نقل کرده است . امّا احادیث مرفوعی که به صورت تعلیق در این کتاب نقل شده اند و در جای دیگری از کتاب نیز به صورت مسند نقل نشده اند ، بخصوص تعلیقاتی که بخاری با صیغه تمریض (مانند : «رُوِیَ» و «قیل») به نقل آنها پرداخته است ، مشمول قاعده صحّت بر اساس ضوابط علوم حدیث نیستند .

.

۱- .مُعَنْعَن ، حدیثی است که در اِسناد آن ، نام راویان آن با لفظ «عن» به ترتیب ، ذکر شده اند ، یعنی آمده : «عن فلان عن فلان ...» .

۲- .أُصول الحدیث ، ص۳۱۲ ۳۱۴ ؛ بحوث فی تاریخ السنه المشرّفه ، ص۲۴۴ ۲۴۵ .

۳- .هدی الساری ، ص۹ .

ص: ۲۰۰

انتخاب نـام الجامع المسـند الصـحیح نیز گواهی می دهـد که بخاری ، احادیث مسـند کتاب خود را از صـحّت بالایی برخوردار می دانسته است و مقصود اصلی وی از تألیف کتاب ، نقل این گونه احادیث بوده است و نقل تمام تعلیقات مرفوع و موقوفات صحابیان و مقطوعات تابعیان ، خارج از مقصود اصـلی وی بوده اند . با توجّه به آنچه گفته شد ، از اتّفاق بر نامگذاری این کتاب به «صـحیح» و این که جمیع احادیث مسـند آن صـحیح اند ، عده ای از متأخّران چون : ابن دقیق و ابن حجر تصـریح کرده اند که چنین اتّفاقی به منزله اتّفاق امّت بر عدالت تمام راویانی است که در اسـناد احادیث مسند این کتاب نامشان ذکر شده است و این را یکی از راه های ثبوت عدالت راوی دانسـته اند . (۱) اگر چه راویـانی را که بخاری در متابعات و شواهـد (۲) و تعلیقـات از آنها نام برده نیز همگی صادق بوده انـد ، لیکن به آن درجه ای که راویان در اسـناد احادیث مسـند این کتاب آمـده است و بخاری آنها را به عنوان اصول ، نقـل کرده و بـدانها احتجـاج کرده است ، نمی رسـند . با این حال ، تعـداد قابل توجّهی از راویانی که نامشان در اسـناد احادیث این کتاب ذکر شده ، مورد طعن و جرح برخی از علمای جرح و تعدیل قرار گرفته اند . تعداد این راویان ، در اَسناد احادیث مسندی که بخـاری آنهـا را به عنوان «اصل» نقل کرده است ، ۳۹۶ نفرنـد و در احـادیثی که به عنوان شواهـد و متابعات و تعالیق نقل شـده ، ۷۵ نفرند . امّا باید توجه داشت که جرح هیچ یک از ۳۹۶ نفر مزبور ، مورد اتّفاق علمای

.

۱- .الاقتراح ، ص۵۵ ؛ هدی الساری ، ص۴۰۳ .

۲- .هرگاه مضـمون و یا عین متن حـدیثی با سلسـله سـند دیگری نقل گردد ، به آن «شاهـد» گفته می شود و حدیث شاهد نیز مانند «حـدیث متابع» ، از آن جهت مورد توجّه قرار می گیرد که موجب خروج حدیث از تفرّد یک راوی به نقل آن می گردد . بنا بر این ، جنبه تقویتی دارد .

ص: ۲۰۱

جرح و تعدیل نیست و چنان که گفته شد ، تنها برخی از علمای جرح و تعدیل ، آنها را مورد طعن و جرح قرار داده اند . ابن حجر در دفاع از وثاقت عدّه مزبور ، در هدی الساری نام تمام آنان را به ترتیب حروف معجم ذکر کرده و مفصلاً به دفع طعن و قدح وارد شده بر آنان پرداخته است . (۱) اگر چه جرح برخی از ۷۵ نفر مزبور ، ثابت و مسلّم به نظر می رسد ؛ لیکن چنین جرحی مضرّ برای صحّت کتاب نیست ؛ زیرا احادیث این گونه افراد را بخاری در مقام استشهاد و تکثیر طُرُق ، یعنی به عنوان شواهد و متابعات و تعالیق ، نقل کرده است . (۲) از نکات مهم در مورد رجال روایات این کتاب و شیوه مؤلّف آن است که بخاری ، صحّت مذهب راویان را برای نقل احادیث از آنان ، ولو به عنوان اصول و در مقام احتجاج ، لازم ندانسته است . از این رو ، تعداد قابل توجّهی از راویان صدوقی که وی به نقل احادیث آنان پرداخته ، از منظر اهل سنّت ، متّهم به فساد مذهب (مانند : تشیّع ، ارجاء و نصب) بوده اند ؛ لیکن جز دو تن از آنان ، بقیه ، مبلّغ و دعوت کننده دیگران به فساد مذهب خویش بر اساس دیدگاه بخاری نبوده اند (۳) و چنان که پیشتر نیز گفته شد ، از نظر بسیاری از محدّثان ، نقل روایت از بدعتگذاران غیر مبلّغ ، بلامانع است . با وجود تمام آنچه که در مورد صحّت احادیث این کتاب گفته شد ، برخی از نقّادان و ائمه حدیث به تعداد قابل توجّهی از احادیث این کتاب ، ایراد گرفته و آنها را معلول دانسته اند . تعداد این احادیث به یکصد و ده حدیث ، بالغ می گردد (۴)

.

۱- .ر .ک : هدی الساری ، ص۴۰۵ ۴۷۹ .

۲- .ر .ک : همان ، ص۴۷۹ .

۳- .سخاوی ، نام برخی از عده مزبور و نوع فساد مذهبشان را در فتح المغیث (ج۱ ، ص۳۶۱ ۳۶۳) ذکر کرده است .

۴- .هدی الساری ، ص۳۶۴ .

ص: ۲۰۲

و اغلب ایرادهـای مزبور را دار قُطنی وارد کرده است . ابن حجر ، تمـام این احادیث را یک جا در هـدی الساری نقل کرده و به دفع ایرادهـای مزبور و پاسـخگویی به آنها پرداخته است (۱) ؛ امّـا خود وی نیز اعـتراف کرده است که اگر چه از اکـثر احـادیث مزبور ، ایرادهای گرفته شده ، مندفع است ؛ لیکن دفع ایراد از تعداد اندکی از آنها ، بسـیار مشـکل و دشوار است و از تعدادی دیگر ، پاسخْ احتمالی است . (۲) امّا در نهایت ، چنان که اسـتاد احمد شاکر گفته است ، در این کتاب و نیز صـحیح مسلم ، حدیثی که ضعیف و مردود باشـد ، وجود نـدارد ؛ بلکه همین احـادیثی هم که مورد انتقـاد دار قُطنی و سـایر حافظـان حـدیث بوده ، بر این معنا حمل می گردنـد که در درجه عالی از صـحّتی که مؤلّف این کتاب ، ملتزم به آن بوده است ، داخل نمی شوند ؛ واگرنه در صـحّت فی نفسـه این گونه احادیث ، هیچ مخالفی وجود ندارد . (۳) کتاب های خاصّی که در مورد راویان احادیث صحیح البخاری تألیف شده اند ، عبارت انـد از : ۱ . أسـماء من روی عنهم البخاری فی الصـحیح ، تألیف عبـد اللّه بن عدی جرجانی (م۳۶۵ ق) . (۴) ۲ . ذکر أسماء التـابعین ومن بعـدهم ممن صـحّت روایته من الثقـات عنـد البخـاری ، تـألیف ابو الحسن علی بن عمر دار قُطنی (م۳۸۵ ق) . (۵) ۳ . الهدایه والإرشاد فی معرفه أهل الثقه والسداد الذین خرج لهم البخاری فی

.

۱- .ر .ک : همان ، ص۳۶۶ ۴۰۲ .

۲- .همان ، ص۴۰۲ .

۳- .الباعث الحثیث ، ص۴۴ ۴۵ (پاورقی) .

۴- .بحوث فی تاریخ السنه المشرّفه ، ص۱۲۴ .

۵- .همان جا .

ص: ۲۰۳

۴ . صحیحُ مسلم

صحیحه ، تألیف ابو نصر احمد بن محمّد بن حسین کلاباذی (م۳۹۸ ق) . (۱) ۴ . التعدیل والتجریح لمن روی عنه البخاری فی الصحیح ، تألیف ابو ولید سلیمان بن خلف باجی اندلسی (م ۴۷۴ ق) . (۲)

۴ . صحیحُ مسلمالف) معرّفی اجمالی کتاب : مؤلّف این کتاب ، ابو الحسین مسلم بن حجاج قُشیری نیشابوری (م ۲۶۱ ق) است و بین اهل علم و حدیث مشهور است که این کتاب ، بعد از صحیح البخاری ، بهترین کتابی است که در خصوص احادیث صحیح نوشته شده است . عدّه معدودی چون ابو علی حسین بن علی نیشابوری (استاد حاکم نیشابوری) و برخی از شیوخ اهل مغرب ، قائل به تقدّم این کتاب بر صحیح البخاری شده اند و صحیح مسلم را به جای صحیح البخاری ، صحیح ترین کتاب بعد از قرآن مجید دانسته اند . (۳) تعداد احادیث این کتاب ، با احتساب تکرارهای آن به طُرُق مختلف ، ده هزار حدیث است و برخی هم دوازده هزار حدیث گفته اند و بدون احتساب تکرارهای آن ، چهار هزار حدیث ، و با شمارش دقیق محقّق کتاب شیخ محمّد فؤاد عبد الباقی شامل ، ۳۰۳۳ حدیث می شود . (۴) در این کتاب ، احادیث مرفوعی که به صورت تعلیق روایت شده اند ، نسبت به صحیح البخاری بسیار کم تر است و تعداد آنها از چهارده حدیث تجاوز نمی کند (۵) ؛

.

۱- .این کتاب ، در بیروت ، با تحقیق عبد اللّه لیثی به چاپ رسیده است .

۲- .این کتاب ، در ریاض ، با تحقیق ابولبابه حسین ، به چاپ رسیده است .

۳- .شرح صحیح مسلم ، ج۱ ، ص۱۲۰ .

۴- .بحوث فی تاریخ السنه المشرّفه ، ص۲۴۶ ۲۴۷ ؛ أُصول الحدیث ، ص۳۱۶ .

۵- .الباعث الحثیث ، ص۴۳ ؛ شرح صحیح مسلم ، ج۱ ، ص۱۲۳ .

ص: ۲۰۴

همچنین مسلم برخلاف بخاری ، به نقل اقوال صحابیان (موقوفات) و اقوال تابعیان (مقطوعات) ، نپرداخته است . (۱) ب) بررسی رجالی کتاب و اعتبار آن : آنچه که پیش از این ، در مورد رجال صحیح البخاری گفته شد که اتّفاق بر نامگذاری کتاب بخاری به «صحیح» به منزله اتّفاق امّت بر عدالت جمیع راویانی است که نامشان در اسناد احادیث مسند آن کتاب ، ذکر شده ، در مورد صحیح مسلم نیز گفته شده است . از این رو ، یکی از راه های اثبات عدالت راوی را آن دانسته اند که نامش در اَسناد احادیث این کتاب (و یا صحیح البخاری ، چنان که پیشتر گفته شد) ذکر شده باشد (۲) . البته مراد ، اسناد احادیثی است که مسلم ، آنها را در هر باب به عنوان «اصول» نقل کرده و بدانها احتجاج کرده است ، نه اَسناد احادیثی که وی به عنوان شواهد و متابعات ، برای تأیید و تقویت ، نقل کرده است ؛ اگر چه وی در شواهد و متابعات نیز از راویانی که همه و یا اکثر علمای جرح و تعدیل آنها را تضعیف کرده اند ، نقل روایت نکرده است . مسلم ، برخلاف بخاری ، برای نقل احادیث مُعَنعَن و متّصل دانستن آنها ، معاصر بودن راوی را با کسی که از وی روایت نقل کرده (مروی عنه) ، کافی دانسته است و مانند بخاری ، ثبوت ملاقات آن دو را لازم ندانسته است . (۳) با وجود این که کتاب ، بعد از صحیح البخاری ، بهترین کتاب در نقل خصوص احادیث صحیح به شمار آمده است ، برخی از احادیث این کتاب نیز مانند صحیح البخاری ، مورد انتقاد دار قُطنی و برخی دیگر از حدیث پژوهان قرار گرفته و معلول دانسته شده اند ؛ تعداد احادیث مزبور به ۱۳۲ حدیث بالغ می گردد که ۳۲ حدیث بین صحیح البخاری و صحیح مسلم مشترک است . بنا بر این ، احادیث خاصّی که فقط

.

۱- .بحوث فی تاریخ السنه المشرّفه ، ص۲۴۸ .

۲- .الاقتراح ، ص۵۵ .

۳- .تدریب الراوی ، ج۱ ، ص۴۳ ؛ أُصول الحدیث ، ص۳۱۶ .

ص: ۲۰۵

مسلم به نقل آنها پرداخته و نزد برخی حدیث پژوهان معلول شمرده شده اند ، یکصد حدیث است . (۱) لیکن چنان که به هنگام بررسی اعتبار صحیح البخاری گفته شد ، معلول بودن بسیاری از احادیث مزبور ، چندان مسلّم نیست و عدّه ای چون نووی و ابن حجر ، به دفع ایراد از آنها پرداخته اند . برخی از راویانی که در اَسناد روایات مسلم قرار گرفته اند ، راویانی متوسط الحال اند که در طبقه دوم از جهت حفظ و اِتقان قرار می گیرند ؛ یعنی روایات آنان در درجه صحیح قرار نمی گیرد و حتی عدّه قابل توجّهی از رجال این کتاب ، از راویانی هستند که برخی از علمای جرح و تعدیل ، در ضعف آنان سخن گفته اند . البته در صحیح البخاری نیز چنان که پیشتر گفته شد چنین راویانی وجود دارند ؛ امّا تعداد آنها در صحیح مسلم ، بسیار بیشتر است ؛ اگر چه تعداد آنان به طور دقیق شمارش نشده است؛ امّا با تخمین می توان تعداد آنها را بیش از ۴۸۰نفر دانست؛ زیرا گفته شده که بخاری از ۴۳۴ نفر نقل روایت کرده که مسلم به نقل احادیث آنان نپرداخته است و در این عدّه ، حدود هشتاد نفر از این گونه راویان ، وجود دارد و مسلم ، از ۶۲۰ نفر روایت نقل کرده که بخاری از آنها نقل نکرده و در این عدّه ، ۱۶۰ نفر از این گونه راویان وجود دارد (۲) . بنا بر این ، با توجّه به آن که تعداد این گونه راویان چنان که پیشتر گفته شد تنها در احادیث مسندی که بخاری آنها را به عنوان «اصل» نقل کرده، ۳۹۶ نفر است . قاعدتا تعداد آنان در صحیح مسلم ، می باید بیش از ۴۸۰ نفر باشد . به هر حال ، به دلیل وجود چنین راویانی در اَسناد روایات صحیح مسلم ، عدّه ای بر این کتابْ خُرده گرفته اند و علمایی مانند ابن صلاح نیز در مقام پاسخگویی برآمده اند و در توجیه وجود چنین راویانی در اَسناد احادیث صحیح

.

۱- .مقدمه ابن الصلاح ، ص۲۱ (پاورقی) .

۲- .فتح المغیث ، السخاوی ، ج۱ ، ص۴۳ ؛ تدریب الراوی ، ج۱ ، ص۴۲ .

ص: ۲۰۶

مسلم به چهار وجه جواب داده اند : ۱ . جرح و ضعف این عدّه از راویان ، نزد مسلم ، ثابت نبوده و وی آنها را ثقه می دانسته است . ۲ . مسلم ، احادیث این عدّه را برای تأکید و مبالغه به عنوان شواهد و متابعات ذکر کرده نه اصول ، یعنی ابتدا حدیث صحیحی را که تمام راویان آن در درجه اعلی از وثاقت بوده انـد ، نقل کرده و آن را «اصل» قرار داده و سپس در تأکید آن ، به نقل احادیثی پرداخته است که در اَسناد آنها ، برخی از ضعفا قرار گرفته اند . ۳ . مسلم ، پیش از عارض شدن ضعفی چون اختلاط (ضعف عقل) بر برخی از آنها ، از آنان نقل روایت کرده است . ۴ . برخی از احادیث این عدّه ، عالی الإسناد (۱) بوده است و همین احادیث ، از طریق راویان ثقه «نازل» بوده است و وی با اتّکا به شناخت اهل فن ، فقط به نقل طُرُق عالی پرداخته و از نقل آن احادیث با طرق ثقات که «نازل» بوده ، اجتناب کرده است . (۲) نکته آخر در مورد رجال روایات این کتاب و شیوه مؤلّف ، آن است که مسلم نیز مانند بخاری ، صحّت مذهب راویان را برای نقل احادیث از آنان ، ولو به عنوان اصل و در مقام احتجاج ، لازم ندانسته است و تعداد قابل توجّهی از راویان صدوقی که وی به نقل احادیث آنان پرداخته ، از منظر اهل سنّت ، متّهم به فساد مذهب (مانند : تشیّع ، ارجاء ونصب) بوده اند ؛ امّا هیچ یک از آنان ، دیگران را به فساد مذهب خویش دعوت نمی کرده اند . (۳)

.

۱- .به حدیث متّصلی که ناقلان آن در سلسله سند ، کم باشد ، عالی الإسناد گفته می شود و به عکس آن ، نازل گفته می شود .

۲- .شرح صحیح مسلم ، ج۱ ، ص۱۳۴ ۱۳۵ .

۳- .سخاوی ، نام برخی از عدّه مزبور و نوع فساد مذهبشان را در فتح المغیث (ج۱ ، ص۳۶۱ ۳۶۳) ، ذکر کرده است .

ص: ۲۰۷

در خصوص رجال صحیح مسلم ، تنها کتاب رجال صحیح الإمام مسلم ، توسط ابو بکر احمد بن علی بن منجویه اصفهانی (م ۴۲۸ ق) (۱) تألیف شده است ؛ لیکن کتاب های زیادی در جمع بین رجال صحیح البخاری و صحیح مسلم تألیف شده اند که در ذیل ، به معرّفی آنها می پردازیم : ۱ . رجال البخاری و مسلم ، تألیف ابو الحسن علی بن عمر دار قُطنی (م۳۸۵ ق). ۲ . أسماء الصحابه التی اتّفق فیها البخاری ومسلم وما انفرد به کل منهما ، از دیگر تألیفات دار قُطنی . (۲) ۳ . الجمع بین رجال الصحیحین ، تألیف ابونصر احمد بن محمّد بن حسین کلاباذی (م۳۹۸ ق) . (۳) ۴ . تسمیه من أخرجهم الإمامان البخاری ومسلم وما انفرد به کل واحد منهما ، تألیف ابو عبد اللّه محمّد بن عبد اللّه حاکم نیشابوری (م۴۰۵ ق) . (۴) ۵ . رجال البخاری ومسلم ، تألیف هبه اللّه بن حسن اللالکایی (م۴۱۸ ق) . (۵) ۶ . الجمع بین رجال الصحیحین ، تألیف ابو الفضل محمّد بن طاهر مقدسی ، معروف به ابن قیسرانی (م ۵۰۷ ق) . (۶) ۷ . المعلم بأسامی شیوخ البخاری ومسلم ، تألیف محمّد بن اسماعیل بن خلفون (م۶۳۶ ق) . (۷) ۸ . الجمع بین رجال الصحیحین ، تألیف ابو الحسین احمد بن احمد کردی

.

۱- .این کتاب ، در بیروت و با تحقیق عبد اللّه لیثی به چاپ رسیده است .

۲- .بحوث فی تاریخ السنه المشرّفه ، ص۱۲۵ .

۳- .همان جا .

۴- .همان ، ص۱۲۸ ۱۲۹ .

۵- .همان ، ص۱۲۶ ؛ الرساله المستطرفه ، ص ۱۵۱ .

۶- .در سال ۱۳۲۳ ق ، در حیدر آباد ، به چاپ رسید ، و بعد در سال ۱۴۰۵ ق ، در بیروت ، افست گردید .

۷- .علم الرجال ، ص۲۳۴ .

ص: ۲۰۸

۵ . سُنن أبی داوود

هکاری (م۷۶۳ ق) . (۱) ۹ . الجمع بین رجال الصحیحین ، تألیف سراج الدین عمر بن رسلان بلقینی (م ۸۰۵ ق) . (۲)

۵ . سُنن أبی داوودالف) معرفی اجمالی کتاب : نام مؤلّف این کتاب ، سلیمان بن اشعث سجستانی (م۲۷۵ ق) ، معروف به ابو داوود است . این کتاب ، در خصوص احادیث صحیح ، نوشته نشده است و در آن ، احادیث حَسَن و ضعیف نیز وجود دارد . تعداد احادیث کتاب چهار هزار و هشتصد حدیث است و با شماره گذاری استاد محمّد محیی الدین عبد الحمید (با احتساب مکرّرات) شامل ۵۲۷۴ حدیث است که از این تعداد ، ششصد حدیث آن ، مُرسَل نقل شده است . (۳) ب) بررسی رجالی و اعتبار کتاب : از نظر اغلب محدّثان ، این کتاب از جهت اعتبار ، در درجه بعد از صحیح البخاری و صحیح مسلم قرار دارد و معتبرتر از سه سُنن دیگری است که به معرّفی آنها خواهیم پرداخت . ابو داوود خود گفته است که در این کتاب ، به ذکر سه قسم از احادیث پرداخته است ؛ اوّل ، احادیث صحیح ؛ دوم ، احادیث شبیه و نزدیک به صحیح (یعنی حَسَن) ؛ سوم ، احادیثی که در آنها وهن و ضعف شدیدی وجود دارد و وی بر خود شرط کرده که هرگاه حدیثی از نوع اخیر را ذکر کند ، سکوت نکند و به بیان ضعف آن بپردازد ، و احادیثی که چیزی در مورد آنها نگفته است ، «صالح»اند . (۴)

.

۱- .همان جا .

۲- .الرساله المستطرفه ، ص ۱۵۱ .

۳- .أُصول الحدیث ، ص ۳۲۱ ؛ بحوث فی تاریخ السنه المشرّفه ، ص۲۴۸ .

۴- .ر .ک : تدریب الراوی ، ج ۱ ، ص۸۵ ؛ مقدمه ابن الصلاح ، ص ۳۶ .

ص: ۲۰۹

البته بین اهل علم ، در مراد ابو داوود از حدیث صالح ، اختلاف نظر وجود دارد ؛ زیرا حدیث صالح برای احتجاج ، گاهی حدیث صحیح است و گاهی حدیث حَسَن . خلاصه نظر محقّقان در این زمینه چنین است که آن تعداد از این احادیث که حدّاقل در یکی از صحیحین (صحیح البخاری و صحیح مسلم) روایت شده اند ، محکوم به صحّت اند و آن تعداد که در هیچ یک از صحیحین نقل نشده اند ، لیکن یکی از محدّثان بزرگ ، حال آنها را معین کرده ، حکم آنها همان است که وی معیّن کرده ، و تعدادی که حال آنها به هیچ یک از دو طریق فوق معلوم نشده ، از باب احتیاط ، از نوع احادیث حَسَن به شمار خواهند آمد . (۱) لیکن ذهبی گفته است که ابو داوود ، تنها به بیان ضعف احادیثی که ضعف آنها ظاهر بوده ، پرداخته است و از بیان ضعف احادیثی که ضعف آنها محتمل است ، خودداری کرده و درباره شان سکوت کرده است . بنا بر این ، سکوت وی ، الزاما به معنای حَسَن بودن آن احادیث در نزد وی نیست چنان که ابن صلاح ، این گونه تصوّر کرده بلکه گاهی حدیث ضعیف نیز در آنها موجود است . (۲) شوکانی (۱۱۷۳ ۱۲۵۰ ق) (۳) نیز گفته است که منذری (۵۸۱ ۶۵۶ ق) (۴) ، به نقد احادیثی که ابو داوود در مورد آنها سکوت کرده ، پرداخته و ضعف بسیاری از آنها را آشکار ساخته است . بنا بر این ، احادیثی که منذری نیز ضعف آنها را

.

۱- .ر .ک : مقدمه ابن الصلاح ، ص۳۶ ؛ فتح المغیث ، السخاوی ، ج۱ ، ص۸۹ ۹۶ ؛ تدریب الراوی ، ج۱ ، ص۸۵ ۸۶ .

۲- .ضعیف سنن أبی داوود ، ص۲۵ ، مقدّمه (پاورقی) .

۳- .محمّد بن علی بن محمّد بن عبد اللّه شوکانی صنعانی ، مورخ ، محدّث ، فقیه و از دانشمندان علم اصول ، صاحب کتاب معروف البدر الطالع (در زمینه شرح حال علما) و تألیفات مفید دیگر است (ر . ک : البدر الطالع ، ج ۲ ، ص ۲۱۴ ؛ ریحانه الأدب ، ج ۳ ، ص ۲۶۲) .

۴- .زکی الدین ابو محمّد عبد العظیم بن عبد القوی مُنْذری شامی مصری ، محدّث و از عالمان متبحّر در علوم حدیث بوده است و از تألیفات وی ، مختصر صحیح مسلم و مختصر سنن أبی داوود است (ر . ک : العبر ، ج ۵ ، ص ۲۳۲ ؛ حسن المحاضره ، ج ۱ ، ص ۳۵۵ ؛ طبقات الحفّاظ ، ص ۵۲۹ ، ش ۱۱۱۲) .

ص: ۲۱۰

آشکار ساخته ، از دایره احادیث جایز العمل ، خارج می گردند و آن احادیثی که هم ابو داوود و هم منذری در مورد آنها سکوت کرده اند ، بدون تردید برای احتجاج ، صالح اند . (۱) در اسناد احادیث ضعیفی که ابو داوود به نقل آنها پرداخته است ، ضعف راویان از ناحیه جهالت به هویت و حال ، و یا سوء ضبط است . به عبارت دیگر ، در اسناد احادیث ضعیف کتاب وی ، راویان ضعیفی که ضعف آنها مانند راویان کذّاب بسیار شدید باشد ، دیده نمی شود ، و نیز راویانی که محدّثان و علمای جرح و تعدیل ، بر ترک احادیث آنان اتّفاق و اجماع کرده اند . (۲) ابو داوود ، هنگامی به نقل احادیث ضعیف در برخی از ابواب کتابش پرداخته است که در آن ، ابواب حدیث صحیح و حَسَن ، موجود نبوده است و وی به ناچار ، تن به نقل این گونه احادیث داده است ؛ زیرا در نزد وی و احمد بن حنبل ، حدیث ضعیفی که برخی بدان احتجاج کرده اند ، بهتر از قیاس بوده است . (۳) محمّد ناصر الدین اَلبانی ، نویسنده معاصر در کتاب ضعیف سنن أبی داوود ، ۱۱۲۷ حدیث از این کتاب را که از دیدگاه وی ضعیف یا جعلی و یا منکر بوده اند ، گِرد آورده است که البته با تخمین می توان گفت حدود دویست حدیث را با استثنای جمله ای ، صحیح شمرده است ؛ یعنی در ذیل حدیث گفته است : «صحیح سوی جمله کذا» . در خصوص رجال سنن أبی داوود ، تنها کتاب أسماء رجال سنن أبی داوود ، توسط ابو علی حسین بن محمّد غَسّانی (م ۴۹۸ ق) (۴) تألیف شده است .

.

۱- .همان جا .

۲- .فتح المغیث ، السخاوی ، ج ۱ ، ص ۹۴ ۹۵ ؛ تدریب الراوی ، ج ۱ ، ص ۸۵ .

۳- .فتح المغیث ، السخاوی ، ج ۱ ، ص ۹۵ ؛ تدریب الراوی ، ج ۱ ، ص ۸۵ – ۸۶ ؛ مقدمه ابن الصلاح ، ص ۳۶ ۳۷ .

۴- .الرساله المستطرفه ، ص ۱۵۱ .

ص: ۲۱۱

۶ . سُنن الترمذی

۶ . سُنن الترمذیالف) معرّفی اجمالی کتاب : این کتاب که به جامع الترمذی نیز اشتهار دارد ، توسط ابو عیسی محمّد بن عیسی بن سوره ترمذی (م ۲۷۹ ق) تألیف شده است و اختصاص به احادیث صحیح ندارد و در آن ، احادیث حَسَن و ضعیف نیز موجود است ؛ لیکن برخی چون حاکم نیشابوری ، از روی تساهل از آن به الجامع الصحیح نیز یاد کرده اند . (۱) تعداد احادیث کتاب ، با احتساب مکرّرات آن ۳۹۵۶ حدیث است . ب) بررسی رجالی و اعتبار کتاب : اساس و بنای ترمذی در این کتاب ، نقل احادیثی است که فقها ، ولو بعضی از آنان ، بر وفق آنها عمل کرده اند ؛ چه سند احادیث مزبور ، صحیح یا حَسَن یا ضعیف باشد (۲) ، چنان که خود وی به صراحت گفته است : ما أخرجت فی کتابی هذا إلّا حدیثا قد عمل به بعض الفقهاء . (۳) لیکن آنچه که اعتبار این کتاب را فزونی می بخشد ، آن است که مؤلّف ، تنها به نقل احادیثی که فقها مطابق آنها عمل کرده اند ، اکتفا نکرده است ؛ بلکه وی بعد از نقل هر حدیث ، به بیان مسائلی که دانستن آنها در مورد آن حدیث لازم است و بر بصیرت خواننده می افزاید ، اهتمام کامل ورزیده است . مسائل مورد اهتمام ترمذی بعد از نقل هر حدیث ، عبارت اند از : بیان درجه حدیث از جهت صحّت یا حسن یا ضعف ، غریب یا شاذ بودن ، معلول بودن ، منکر بودن حدیث و بیان وجه آن ، نام راویان و نیز القاب و کنیه های آنان ، جرح و تعدیل

.

۱- .ر .ک : مقدمه تحفه الأحوذی ، ص۲۶۰ ۲۶۱ .

۲- .همان، ص۲۵۶ .

۳- .تذکره الحفّاظ ، ج۲ ، ص۶۳۴ ۶۳۵ (ش ۶۵۸) .

ص: ۲۱۲

برخی راویان ، و بیان مذاهب صحابیان و تابعیان و فقها . (۱) به خاطر همین مزایا ، این کتاب ، تطبیق عملی ای برای فراگیری علوم حدیث به شمار می آید و در نوع خود ، بی نظیر است . علاوه بر این ، با تعیین درجه هر حدیث از جهت صحّت و ضعف ، اسباب تردید از دیدگاه مؤلّف ، در احادیثی که به نقل آنها پرداخته است ، برچیده می شود و معلوم می گردد که وی چه احادیثی را به عنوان «اصل» نقل کرده است و چه احادیثی را به عنوان «شواهد و متابعات» ، در حالی که عکس این مطلب در سنن أبی داوود ، مشهود است . از این رو ، حازِمی (۵۴۸ ۵۸۴ق) (۲) گفته است که شرط ترمذی در نقل احادیث ، بلیغ تر از شرط ابو داوود است . (۳) با وجود مزایای فراوان این کتاب ، برخی چون ذهبی ، بدون توجّه به شیوه نقل ترمذی از راویان ضعیفی چون محمّد بن سعید مصلوب و محمّد بن سائب کلبی ، رتبه این کتاب را از جهت اعتبار ، پایین تر از رتبه سنن أبی داوود و سنن النسائی دانسته اند (۴) ؛ یعنی آن را در رتبه سوم بعد از صحیحین دانسته اند و توجّه نکرده اند که ترمذی ، با بیان ضعف حدیث چنین راویان ضعیفی ، حدیث آنان را به عنوان شواهد و متابعات ، نقل کرده است نه اصول . این امر ، نه تنها موجب پایین آمدن رتبه کتاب وی نمی شود ؛ بلکه مزیّتی بزرگ نیز بر آن محسوب می گردد . (۵)

.

۱- .ر .ک : مقدمه تحفه الأحوذی ، ص۲۵۱ ۲۵۳ ؛ بحوث فی تاریخ السنه المشرّفه ، ص۲۴۹ ؛ أُصول الحدیث ، ص۳۲۳ .

۲- .ابو بکر محمّد بن موسی بن عثمان بن حازم ، مشهور به حازمی ، محدّث ، فقیه و از علمای دانش رجال ، صاحب کتاب المؤتلف و المختلف فی أسماء البلدان و عجاله المبتدئ فی الأنساب است . (ر . ک : العبر ، ج ۴ ، ص ۲۵۴ ؛ طبقات الحفّاظ ، ص ۵۰۷ ، ش ۱۰۷۳ ؛ تذکره الحفّاظ ، ج ۴ ، ص ۱۳۶۳ ، ش ۱۱۰۶) .

۳- .مقدمه تحفه الأحوذی ، ص۲۵۷ .

۴- .تدریب الراوی ، ج۱ ، ص۸۷ .

۵- .ر .ک : مقدمه تحفه الأحوذی ، ص۲۵۸ .

ص: ۲۱۳

۷ . سُنن النَسائی

محمّد ناصر الدین البانی نویسنده معاصر ، در کتاب ضعیف سنن الترمذی ، ۸۳۲ حدیث از احادیث این کتاب را که ضعیف یا جعلی و یا منکر بوده اند ، گِرد آورده است که البته با تخمین می توان گفت که حدود ۱۵۰ حدیث را با استثنای جمله ای ، صحیح شمرده است . در خصوص رجال سنن الترمذی ، تنها کتاب شیوخ أبی عیسی الترمذی فی سننه توسط ابو عبد اللّه محمّد بن عبد العزیز دورقی ، تألیف شده است . (۱)

۷ . سُنن النَسائیالف) معرّفی اجمالی کتاب : نام مؤلّف این کتاب ، ابو عبد الرحمان احمد بن شعیب بن علی نَسایی (م ۳۰۳ ق) است . نسایی ، پیش از تألیف این کتاب ، السُنن الکبری را تألیف کرده بود و چون از وی خواسته شد که کتابی در خصوص احادیث صحیح بنویسد ، آن را مختصر کرد و نام آن را المجتبی من السنن نهاد که به السنن الصغری نیز معروف است . این کتاب هم اینک به سنن النسائی اشتهار یافته است (۲) . تعداد احادیث این کتاب ، ۵۷۶۱ حدیث است و در آن ، علاوه بر احادیث صحیح ، احادیث حَسَن و ضعیف نیز یافت می شود . (۳) ب) بررسی رجالی و اعتبار کتاب : این کتاب ، اگرچه تنها مشتمل بر احادیث

.

۱- .علم الرجال ، ص ۲۳۱ .

۲- .برخی گمان کرده اند که المجتبی ، تألیف شاگرد نسایی «ابن السنی» است و او این کتاب را با تلخیص السنن الکبری تألیف کرده است ؛ امّا با تحقیقاتی که از مقایسه این دو کتاب حاصل آمده ، معلوم شده که اگر چه برخی از احادیثی که در السنن الکبری آمده ، در المجتبی ساقط گردیده ، لیکن احادیثی هم در المجتبی هست که در السنن الکبری نیست . بنا بر این ، المجتبی ، تنها تلخیص السنن الکبری نیست و این ، شاهدی قوی بر آن است که کتاب ، تألیف خود نسایی بوده نه شاگرد وی (برای اطلاع بیشتر ، ر .ک : ضعیف سنن النسائی ، ص ۱۹ ۲۳ ، مقدّمه) .

۳- .بحوث فی تاریخ السنه المشرّفه ، ص ۲۵۰ ؛ سنن النسائی بشرح جلال الدین السیوطی وحاشیه الإمام السندی ، ص د (مقدّمه) .

ص: ۲۱۴

صحیح نیست ؛ لیکن بعد از صحیح البخاری و صحیح مسلم ، در میان سایر کتاب های حدیثی معتبر ، حاوی کم ترین احادیث ضعیف و راوی مجروح است . به همین خاطر ، عدّه قابل توجّهی (مانند : ابو علی نیشابوری ، ابو احمد ابن عدی ، ابو الحسن دار قُطنی و حاکم نیشابوری) ، از این کتاب به عنوان کتابی صحیح یاد کرده اند (۱) . رتبه این کتاب از جهت اعتبار ، مانند سنن أبی داوود است . (۲) نسایی خود تصریح کرده که ملاک و طریقه وی در نقل احادیث از راویان ، آن است که اتّفاق و اجماع محدّثان و علمای جرح و تعدیل به ترک احادیث آنان تعلق نگرفته باشد (۳) . بنا بر این ، وی به نقل احادیث راویانی که برخی آنان را جرح و برخی دیگر توثیق کرده اند ، نیز پرداخته است و دلیل وی بر نقل احادیث چنین راویانی ، عدم اعتدال و سختگیری برخی از علمای جرح و تعدیل بوده است . (۴) عراقی تصوّر کرده است که این طریقه ، تسامحی در نقل احادیث از راویان است ، (۵) در حالی که به گفته ابن حجر ، تعداد قابل توجّهی از راویان وجود دارند که ابو داوود و ترمذی به نقل احادیث آنان پرداخته اند ؛ ولی نسایی از نقل احادیث آنان اجتناب کرده است ؛ بلکه نسایی از نقل احادیث برخی از رجال صحیح البخاری و صحیح مسلم نیز اجتناب کرده است . به همین جهت ، برخی گفته اند شرط نسایی در رجال ، شدیدتر از شرط بخاری و مسلم بوده است . (۶) محمّد ناصر الدین البانی ، در کتاب ضعیف سنن النسائی ، ۴۴۷ حدیث از

.

۱- .سنن النسائی بشرح جلال الدین السیوطی وحاشیه الإمام السندی ، ج ۱ ، ص ۵ .

۲- .ر .ک : أُصول الحدیث ، ص ۳۲۴ ۳۲۶ .

۳- .سنن النسائی بشرح جلال الدین السیوطی وحاشیه الإمام السندی ، ج ۱ ، ص ۳ .

۴- .ر .ک : همان ، ج ۱ ، ص ۴ ۳ .

۵- .فتح المغیث ، العراقی ، ص ۶۲ ۶۳ (بیت ۷۹) .

۶- .سنن النسائی بشرح جلال الدین السیوطی وحاشیه الإمام السندی ، ج ۱ ، ص ۴ ۳ .

ص: ۲۱۵

۸ . سُنن ابن ماجه

احـادیث سـنن النسـائی را که از دیـدگاه وی ضـعیف یـا جعلی یا منکر بوده انـد ، گردآورده است که البته با تخمین می توان گفت حدود پنجاه روایت از آنها را با اسـتثنای جمله ای ، صـحیح شـمرده است . در خصوص رجال سـنن النسائی ، کتاب های ذیل تألیف شـده است : ۱ . رجال سـنن النسائی ، تألیف ابو عبـد اللّه محمّـد بن عبـدالعزیز دورقی . (۱) ۲ . رجـال سـنن النسائی ، تألیف ابو علی حسـین بن محمّد غَسّانی ، معروف به جَیّانی (م ۴۹۸ ق) . (۲) ۳ . تسـمیه شـیوخ النسائی ، تألیف ابو محمّد عبداللّه بن محمّد جهنی . (۳)

۸ . سُـنن ابن ماجهالف) معرّفی اجمالی کتاب : نام مؤلّف ، ابو عبد اللّه محمّد بن یزید بن ماجه ربعی قزوینی (م ۲۷۳ ق) است و این کتاب نیز مانند سه سُـنن ذکر شـده ، در خصوص احادیث صحیح نوشته نشده است . پیش از قرن شـشم ، این کتاب به کتاب های حدیثی اصول (یعنی الصحیح بخاری و مسلم ، والسنن ابو داوود و ترمذی و نسایی) ملحق نگردیده بود و به جای آن ، الموطّأ مالک را کتاب ششم از اصول می دانستند ؛ زیرا اعتبار و صحّت احادیث مرفوع آن بیش از سنن ابن ماجه است . برخی نیز سنن الدارمی را کتاب شـشم از اصول می دانسـتند . در ابتدای قرن شـشم ، اوّلین کسی که این کتاب را به اصول مذکور ملحق کرد و آن را ششمین «اصل» قرار داد ، ابو الفضل محمّد بن طاهر مقدّسی (م ۵۰۷ ق) است

.

۱- .الرساله المستطرفه ، ص ۱۵۱ .

۲- .بحوث فی تاریخ السنه المشرّفه ، ص ۱۲۵ .

۳- .علم الرجال ، ص ۲۳۰ ۲۳۱ .

ص: ۲۱۶

و علمای بعد از وی ، این عمل او را پسندیدند و از آن پیروی کردند . (۱) مقدّم داشتن این کتاب بر الموطّأ مالك به خاطر آن است که احادیث مرفوعی که مالك به نقل آنها در الموطّأ پرداخته ، بجز تعداد اندکی ، همه آنها در پنج اصل مذکور نقل گردیده اند ، در حالی که زیادات سنن ابن ماجه بر آنها بسیار بیشتر از الموطّأ است . بنا بر این ، غرض از الحاق این کتاب به پنج اصل مذکور و اصل ششم قرار دادن آن ، افزودن بر احادیث مرفوع بوده است . (۲) تعداد احادیث این کتاب ، با تحقیق استاد محمّد فؤاد عبد الباقی ۴۳۴۱ حدیث است که ۳۰۰۲ حدیث از این تعداد ، در تمام و یا بعضی از پنج اصل مذکور ، نقل گردیده اند . ما بقی که ۱۳۳۹ حدیث است ، احادیث زاید بر پنج اصل مذکورند . ب) بررسی رجالی و اعتبار کتاب : سنن ابن ماجه ، علاوه بر آن که در خصوص احادیث صحیح نوشته نشده است ، احادیث حَسَن و ضعیف آن نیز بیش از سایر سُننی است که پیش از این ، آنها را معرّفی کردیم و حتی چنان که گفته شد ، الموطّأ مالك نیز معتبرتر از این کتاب است . (۳) ضعف راویان ضعیفی که ابن ماجه به نقل احادیث آنان پرداخته ، در مقایسه با ضعف راویان ضعیف سنن ابو داوود و ترمذی و نسایی ، بسیار شدیدتر است ؛ زیرا در کتاب های مذکور ، ضعف راویان اغلب از ناحیه جهالت به هویت و حال راوی و یا سوء ضبط است و احادیث چنین راویانی به واسطه شواهد و متابعات قابل ارتقا به احادیث حَسَن (لغیره) است ، در حالی که ابن ماجه ، به نقل احادیث راویانی که

.

۱- .بحوث فی تاریخ السنه المشرّفه ، ص ۲۵۱ ؛ أُصول الحدیث ، ص ۳۲۶ ۳۲۷ ؛ فتح المغیث ، السخاوی ، ج ۱ ، ص ۱۰۰ ۱۰۱ .

۲- .همان جا .

۳- .برای اطّلاع بیشتر در زمینه اعتبار این کتاب و مرتبه آن در میان کتاب های حدیثی اصول ، ر .ك : الإمام ابن ماجه وكتابه السُنن ، ص ۱۸۷ ۱۹۲ .

ص: ۲۱۷

۹ . المستدرک علی الصحیحین

متّهم به کـذب و سـرقت احادیث بوده انـد نیز مبادرت کرده (۱) و احـادیث چنین راویـانی ، چنـان که علما گفته انـد ، قابل ارتقا به درجه احادیث حَسَن (لغیره) نیست . (۲) با تحقیق استاد محمّد فؤاد عبد الباقی از ۱۳۳۹ حدیثی که تنها ابن ماجه به نقل آنها پرداخته است و در سایر سُنن و صحیحین نقل نگردیده اند ، ۴۲۸ حدیثِ آن ، با رجالی ثقه و اسنادی صحیح نقل شده اند و ۱۹۹ حدیث آن با اسناد حَسَن ، و ۶۱۳ حدیث آن با اسـناد ضعیف و ۹۹ حـدیث آن با اسـناد واهی و یا منکر و یا مکذوب . (۳) محمّد ناصر الدین البانی نیز در کتاب ضـعیف سنن ابن ماجه ، ۹۴۸ حدیث از مجموع احادیث سـنن ابن ماجه را که ضـعیف و یا جعلی و یا منکر بوده اند ، گِرد آورده است . البته ۲۱۶ حدیث از این تعداد ، به واسـطه علل گوناگونی مانند استثنای جمله ای از حدیث ، صحیح شمرده شـده و در کتاب دیگر مؤلّف ، یعنی صـحیح سـنن ابن ماجه نیز نقل گردیـده انـد . بنا بر این ، با حذف تعداد مذکور ، ۷۳۲ حدیث ضعیف در کتاب باقی می ماند . در خصوص رجال سنن ابن ماجه ، تنها کتاب المجرَّد فی أسماء رجال سنن ابن ماجه ، توسط ذهبی تألیف شده است . (۴)

۹ . المسـتدرک علی الصـحیحینالف) معرفی اجمالی کتاب : نام مؤلّف ، ابو عبـد اللّه محمّـد بن عبد اللّه حاکم نیشابوری (م ۴۰۵ ق) است و قصد وی از تألیف این کتاب چنان که از نام آن پیداست گردآوری احادیث صـحیحی بوده که نقل آنها از بخاری و مسلم ، در

.

۱- .فتح المغیث ، السخاوی ، ج ۱ ، ص ۱۰۰ .

۲- .ر .ک : تدریب الراوی ، ج ۱ ، ص ۹۰ .

۳- .سنن ابن ماجه ، ج ۲ ، ص ۱۵۱۹ ۱۵۲۰ .

۴- .الإمام ابن ماجه وکتابه السنن ، ص ۲۳۸ .

ص: ۲۱۸

صحیحین فوت گردیده است . تعداد احادیث کتاب ، ۸۸۰۳ حدیث است که بر سه نوع اند : ۱ . احادیثی که حاکم بعد از نقل آنها گفته است : «هذا حدیث علی شرط شیخین» ؛ یعنی این حدیث صحیحی است که رجال سند آن در اَسناد احادیث دیگری از صحیحین موجود است . (۱) ۲ . احادیثی که حاکم ، بعد از نقل آنها گفته است : «هذا حدیث علی شرط البخاری» و یا «هذا حدیث علی شرط مسلم» ؛ یعنی این حدیثِ صحیحی است که رجال سند آن ، تنها در اَسناد احادیث دیگری از صحیح البخاری و یا صحیح مسلم ، موجود است . ۳ . احادیثی که حاکم ، بعد از نقل آنها گفته است : «هذا حدیث صحیح الإسناد» ؛ یعنی این حدیثی با اِسناد صحیح است که رجال آن ، در هیچ یک از صحیحین موجود نیست . ب) بررسی رجالی و اعتبار کتاب : با آن که حاکم نیشابوری ، فقط قصد جمع آوری احادیث صحیح را داشته است ، به خاطر متساهل بودن وی در تصحیح احادیث ، بسیاری از احادیث حَسَن و ضعیف را نیز صحیح شمرده و در کتاب خود ، گِرد آورده است . ذهبی در مورد اعتبار این کتاب گفته است : در المستدرک ، احادیث زیادی وجود دارد که مطابق با شرط بخاری و مسلم و یا یکی از آن دو است و شاید مجموع این احادیث ، به نصف کتاب بالغ گردد و یک چهارم کتاب نیز شامل احادیثی است که سند آنها صحیح است ؛ لیکن از

.

۱- .شرط شیخین (بخاری و مسلم) را به گونه ای دیگر نیز معنا کرده اند که بگوییم مراد حاکم ، چنین است : این حدیث صحیحی است که رجال اسناد آن مثل رجالی هستند که بخاری و مسلم از آنها نقل روایت کرده اند و یا بهتر از آنها هستند (برای اطلاع بیشتر ، ر .ک : تدریب الراوی ، ج ۱ ، ص ۶۲ ۶۳) .

ص: ۲۱۹

برخی ایرادات ، خالی نیستند و حدود یک چهارم دیگر کتاب نیز شامل احادیث منکر و واهی ای است که به هیچ وجه ، در شمار احادیث صحیح قرار نمی گیرند و حتی برخی از آنها احادیثی موضوع (ساختگی) است . (۱) ابن حجر ، حاکم را در تصحیح احادیث ، شخصی متساهل ندانسته است ؛ بلکه وی علّت تساهل حاکم را در المستدرک ، فوت وی قبل از اصلاح و تهذیب این کتاب دانسته و معتقد است که حاکم ، قصد اصلاح المستدرک را داشته است . نکته ابن جوزی (م ۵۹۷ ق) که یکی از علمای بزرگ جرح و تعدیل است در زمینه احادیث جعلی (ساختگی) ، کتابی به نام الموضوعات تألیف کرده است . وی در این کتاب ، تعداد قابل توجّهی از احادیث کتاب های معتبری را که پیش از این به معرّفی و بررسی آنها پرداختیم ، در شمارِ احادیث جعلی ذکر کرده است . عدم وجود احادیث جعلی در صحیح البخاری و صحیح مسلم، مورد اتّفاق تمام اهل سنّت است و ذکر یک حدیث از احادیث صحیح البخاری ، و نیز یک حدیث از صحیح مسلم در الموضوعات ابن جوزی ، از اشتباهات بزرگ وی شمرده شده است و در مقابل، وجود احادیث جعلی در المستدرک حاکم، مورد اتّفاق تمام علمای اهل سنّت است ، چنان که ذهبی در کتابی جداگانه ، به جمع آوری احادیث جعلی این کتاب ، اقدام کرده و حدود یکصد حدیث از المستدرک را در این کتاب ، گِرد آورده است . همچنین انکار اصل وجود احادیث جعلی در سنن اربعه صرف نظر از اختلافی که در تعداد آنها وجود دارد کاری عبث و دلیل بر فسادِ نظر انکار کننده و جهالت و تعصّب وی است (۲) ، ولو آن که ابن جوزی ، در حکم به جعلی بودن

.

۱- .به نقل از : تدریب الراوی ، ج۱ ، ص۵۰ .

۲- .ر .ک : ضعیف سنن ابن ماجه ، ص۲۲ (مقدّمه) .

ص: ۲۲۰

احادیث ، متساهل بوده است و در موارد بسیاری ، احادیث ضعیف و حَسَن و حتی صحیح را در شمارِ احادیث جعلی ذکر کرده است . (۱) با این حال ، تساهل مزبور ، سبب آن گردیده که سیوطی در دفع جعلی بودن احادیثی که ابن جوزی آنها را از سنن اربعه و برخی کتاب های دیگر در کتاب الموضوعات خود گِرد آورده است ، کتاب القول الحسن فی الذب عن السُنن و النکت البدیعات علی الموضوعات را تألیف کند . وی در کتاب اخیر ، به دفع جعلی بودن ۳۴۳ حدیث از احادیثی پرداخته که ابن جوزی آنها را در شمار احادیث جعلی ذکر کرده است که یک حدیث از صحیح مسلم و یک حدیث از صحیح البخاری (البته با نقل این کتاب از طریق حماد بن شاکر) ، و ۳۸ حدیث از مسند احمد بن حنبل ، و نُه حدیث از سنن أبی داوود ، و سی حدیث از سنن الترمذی ، و ده حدیث از سنن النسائی ، و سی حدیث از سنن ابن ماجه ، (۲) و شصت حدیث از المستدرک حاکم (۳) است و بقیه ، از سایر کتاب های حدیثی مانند : تألیفات بیهقی و الصحیح ابن خزیمه ، والصحیح ابن حبان ، ومسند الدارمی آمده است . (۴)

.

۱- .ر . ک : تدریب الراوی ، ج ۱ ، ص ۱۵۱ .

۲- .به شمارش دقیق شیخ محمّد عبد الرشید نعمانی در کتاب الإمام ابن ماجه و کتابه السنن (ص ۱۹ ۲۲۸) ، ابن جوزی ۳۴ حدیث از احادیث سنن ابن ماجه را در کتاب الموضوعات ، ذکر کرده است . همچنین وی هفت حدیث دیگر از سنن ابن ماجه (که غیر ابن جوزی ، سایر علما ، حکم به جعلی بودن آنها کرده اند) را نیز ذکر کرده است .

۳- .ارقام مذکور ، با احتساب تکرار برخی از احادیث در کتاب های مزبور است .

۴- .النکت البدیعات علی الموضوعات ، ص ۳۲۵ .

ص: ۲۲۱

فصل ششم: بزرگان جرح و تعدیل اهل سنّت

اشاره

فصل ششم : بزرگان جرح و تعدیل اهل سنّت

.

ص: ۲۲۲

..

ص: ۲۲۳

مقدّمه

مقدّمهمراجعه به متخصّ‌صان و خبرگان در فنون و علوم و صنایع مختلف ، مسئله ای عقلایی با پشتوانه سیره مستمر و پیوسته عقلا در طول زمان های مختلف است . علم رجال و نیاز به مراجعه به علمای این علم برای کسب اطّلاع از احوال راویان حدیث نیز از این قاعده مستثنا نیست . لذا طالبان این علم می باید شخصیت های برجسته این علم را که هر یک در زمان خود به جرح و تعدیل رجال پرداخته اند ، بشناسند و بدانند که اعتبار اقوال هر یک از آنها در چه حدّی است و کدام یک از آنان دارای تمام صفات لازم برای جرح و تعدیل رجال بوده اند و سخن آنان ، همواره پذیرفته شده است و کدام یک از آنان ، فاقد برخی شرایط و صفات لازم بوده اند و کلام آنان در این زمینه یا اصلاً پذیرفته نشده و یا از اعتبار چندانی برخوردار نیست . که البته اغلب آنان چنین نبوده اند و صفات لازم از دیدگاه اهل سنّت ، در آنان محقّق بوده است ؛ امّا به هر حال ، اعتبار اقوال آنان یکسان نیست . به همین جهت ، در فصل پایانی این کتاب ، ذکر خلاصه ای از زندگی مهم ترین علمای علم رجال را لازم دانستیم تا ضمن اطّلاع برآنچه گفتیم ، تطبیق عملی ای باشد برای آنچه که پیش از این ، در فصل سوم درباره شرایط عالمان جرح و تعدیل و موانع پذیرش آن گفته ایم . برای آشنایی بیشتر با موقعیت علم جرح و تعدیل و تحوّلات آن شرح حال این علما را با رعایت ترتیب زمانی ، به سه گروه تقسیم کرده ، ویژگی های مشترک علمای هر گروه را نیز در ابتدای هر بخش یادآور شده ایم .

.

ص: ۲۲۴

گروه اوّل علمای رجالی

۱ . اَعمش

گروه اوّل علمـای رجـالیویژ گی هـای مشترک علمـایی که در این گروه قرار دارنـد ، عبارت است از : ۱ . در جرح و تعـدیل ، تقدّم زمانی داشـته اند و پیش گام بوده اند . ۲ . مؤلّفِ کتابی در علم رجال نبوده اند و یا اگر بوده اند ، نسـخه ای از کتاب آنان به دست ما نرسـیده است و اقوال آنان ، بعدها از طریق کتاب هایی که شاگردانشان در علم رجال تألیف کرده اند ، انتشار یافته است . ۳ . جز چنـدتن از آنـان ، اکثر آنهـا چنـدان به جرح و تعـدیل رجـال نپرداخته انـد . به عبـارت دیگر ، در مورد احوال تمـام و یا اکثر راویان متقدّم و معاصر خودشان اظهار نظر نکرده اند . ۴ . تقدّم زمانی و قداست معنوی آنان موجب شده که مجموع اقوال و سیره آنان در جرح و تعدیل ، ریشه این علم و پشتوانه علمی علمای بعد قرار بگیرد .

۱ . اَعمشـابو محمّـد سـلیمان بن مهران کوفی ، معروف به اعمش ، به سـال ۶۰ هجری متولّـد شد و به سال ۱۴۸ هجری درگذشت . اعمش ، ثقه و از حافظان حـدیث در کوفه بوده است و نقل شـده که وی به خاطر صـداقتش ، «مصـحف» نامیـده می شد و یحیی بن سعیـد قطّان ، در مدح وی گفته است که اعمش ، نشانه اسـلام است . وی توفیق ملاقات با برخی از صـحابیان ، چون انس بن مالک را داشته و برخی از علمای شیعه ، به وی نسبت تشیّع داده اند . (۱)

.

۱- .ر .ک : تاریـخ بغـداد ، ج۹ ، ص ۴ ۱۴ (ش۴۶۱۱) ؛ المعـارف ، ص۲۷۵ ؛ تـذکره الحفّاظ ، ج۱ ، ص۱۵۴ (ش۱۴۹) ؛ طبقات الحفّاظ ، ص ۸۰ (ش۱۴۴) ؛ تأسیس الشیعه ، ص۳۴۲ ۳۴۳ .

ص: ۲۲۵

۲ . ابوحنیفه

۲ . ابوحنیفهابو حنیفه نعمان بن ثابت بن زوطی تمیمی ، به سال ۸۰ هجری در کوفه تولّد یافت و به سال ۱۵۰ هجری در بغداد وفات یافت . ابو حنیفه ، برخی از صحابیان مانند اَنَس بن مالك را ملاقات کرده ؛ امّا در این که آیا وی از صحابیان نقل روایت نیز کرده یا نه ، بین علما اختلاف نظر وجود دارد . وی بنیانگذار مکتب رأی و قیاس و فقیه بزرگ عراق در زمان خویش و پیشوای حنفی مذهبان است . ذهبی ، وی را از حافظان حدیث و ائمه جرح و تعدیل نیز دانسته است ؛ زیرا در کتاب تذکره الحفّاظ خود به شرح حال وی پرداخته است . این کتاب ، به تصریح خود ذهبی در مقدّمه کتاب ، شامل شرح حال رجال عادلی است که حامل علم نبوی بوده اند و اجتهاد آنان در توثیق و تضعیف رجال ، مقبول همگان بوده است . لیکن برخی از ائمه جرح و تعدیل ، چون نسایی و ابن عدی ، ابو حنیفه را به جهت بد حافظه بودنش تضعیف کرده اند ، و برخی دیگر نیز وی را به خاطر عمل کردن به رأی و قیاس ، تضعیف کرده اند ، تا آن جا که وی را به ترک عمل کردن به احادیث نیز متّهم کرده اند . در مقابل این گونه تضعیفات ، از عدّه دیگری از علمای جرح و تعدیل ، مدح فراوان و مناقب زیادی برای وی نقل شده است و جمع زیادی از متأخّران ، در مقام پاسخگویی و دفع تضعیفات مزبور بر آمده اند و کتاب های زیادی در این باره تألیف کرده اند که نتیجه تمام این کتاب ها در این نکته خلاصه می شود که تمام تضعیفات مزبور ، از روی حسادت ها و تعصّبات شخصی صادر شده اند و به هیچ وجه قابل اعتنا نیستند . (۱)

.

۱- .برای اطّلاع بیشتر ، ر .ك : به المجروحین من المحدّثین والضعفاء والمتروکین ، ج۳ ، ص۶۱ ۷۳ ؛ الضعفاء والمتروکین ، النسائی ، ص۲۳۳ (ش۶۱۴) ؛ الکامل فی ضعفاء الرجال ، ج۸ ، ص۲۳۵ ۲۴۶ ؛ تاریخ أسماء الثقات ، ص۳۲۳ ۳۳۳ (ش۱۴۱۱) ؛ تاریخ بغداد ، ج۱۳ ، ص۳۲۵ ۴۲۶ (ش۷۲۹۷) ؛ تذکره الحفّاظ ، ج۱ ، ص۱۶۸ ۱۶۹ (ش۱۶۳) ؛ میزان الاعتدال ، ج۴ ، ص۲۶۵ (ش۹۰۹۲) ؛ تهذیب التهذیب ، ج۱۰ ، ص۴۴۹ ۴۵۲ (ش۸۱۷) ؛ الرفع والتکمیل ، ص۱۹ ۲۶ و ۱۹۸ ۲۰۰ ؛ علم رجال الحدیث ، ص۱۴۹ ۱۵۱ .

ص: ۲۲۶

۳ . شُعبه بن حجّاج

۳ . شُعبه بن حجّاجابو بسطام شعبه بن حجّاج بن وَرْد واسطی بصری ، به سال ۸۰ یا ۸۲ هجری در واسط (از شهرهای عراق) تولّد یافت و سپس به بصره رفت و همان جا به سال ۱۶۰ هجری وفات یافت . شعبه برخی از صحابیان چون : انس بن مالک و عمرو بن سلمه را ملاقات کرده و از چهارصد نفر از تابعیان ، حدیث فرا گرفته است . وی ثقه و از حافظان بسیار جلیل القدر حدیث در بصره بوده به احوال رجال نیز آگاه بوده است ، چنان که شافعی در مورد وی گفته است که اگر شعبه نمی بود ، حدیث در عراق هرگز شناخته نمی شد . احمد بن حنبل نیز گفته است که شعبه به تنهایی ، همچون یک امّت در این شأن (یعنی علم به احوال رجال و بصیرت به احادیث) است . شعبه ، اوّلین کسی بوده که به صورت جدّی و محکم ، در احوال رجال سخن گفته و به جرح و تعدیل رجال ، وسعت بخشیده است . یحیی بن سعید قطان و عبد الرحمان بن مهدی که خود از ائمه جرح و تعدیل اند از شاگردان وی در جرح و تعدیل بوده اند . با تمام مهارتی که شعبه در احوال رجال داشته ، گاه در اسامی رجال ، اشتباه می کرده که البته برخی ، اشتباهات وی را در این زمینه ، کم و برخی دیگر ، زیاد دانسته اند . سخاوی ، شعبه را در نقد و جرح رجال و اخذ حدیث از مشایخ ، از سختگیران

.

ص: ۲۲۷

۴ . اَوزاعی

۵ . مالک بن اَنَس

به شمار آورده است . (۱)

۴ . اَوزاعیابو عمرو عبد الرحمان بن عمرو بن یُحْمَد اَوزاعی (۲) شامی ، به سال ۸۸ هجری در بَعَلبَک تولّد یافت و به سال ۱۵۷ هجری در بیروت وفات یافت . وی از حافظان حدیث و سرآمدِ فقهای شام ، بلکه سایر بلاد در عصر خود بوده است ، به گونه ای که برخی وی را در کثرت فضل و علم ، از همتای معاصرش سفیان ثوری (فقیه و محدّث بزرگ کوفه) نیز برتر می دانسته اند . جز احمد بن حنبل که وی را ضعیف دانسته است ، سایر علما وی را توثیق کرده اند و ذهبی گفته است که مراد احمد نیز ضعف حدیث اوزاعی بوده است ؛ زیرا وی به احادیث مقطوع و مرسل اهل شام ، استناد و احتجاج می کرده است ، نه آن که خود اوزاعی ضعیف بوده است . (۳)

۵ . مالک بن اَنَسابو عبد اللّه مالک بن انس بن مالک اصبحی مدنی ، پیشوای مذهب مالکی (یکی از چهار مذهب اهل سنّت) و صاحب کتاب حدیثیِ الموطّأ ، معروف به موطّأ مالک است . در تاریخ تولّد وی اختلاف قول وجود دارد ؛ ولی قول صحیح تر نزد مورّخان ، سال ۹۳ هجری است . گویند که مدّت حمل وی توسط مادرش ، سه سال به درازا

.

۱- .أربع رسائل فی علوم الحدیث (المتكلّمون فی الرجال) ، ص ۱۴۴ . همچنین برای اطلاع بیشتر ، ر .ک : تاریخ بغداد ، ج ۹ ، ص ۲۵۵ ۲۶۶ (ش ۴۸۳۰) ؛ تذكره الحفّاظ ، ج ۱ ، ص ۱۹۳ ۱۹۷ (ش ۱۸۷) ؛ سیر أعلام النبلاء ، ج ۷ ، ص ۲۰۲ ۲۲۸ (ش ۸۰) ؛ طبقات الحفّاظ ، ص ۹۸ (ش ۱۷۶) .

۲- .منسوب است به اَوزاع ، روستایی در نزدیكی دمشق .

۳- .ر .ك : سیر أعلام النبلاء ، ج ۷ ، ص ۱۰۷ ۱۳۴ (ش ۴۸) ؛ تذكره الحفّاظ ، ج ۱ ، ص ۱۷۸ ۱۸۳ (ش ۱۷۷) ؛ الجرح والتعدیل ، ج ۱ ، ص ۱۸۴ ۲۱۸ ؛ طبقات الحفّاظ ، ص ۹۳ (ش ۱۶۸) .

ص: ۲۲۸

۶ . لیث بن سعد

کشید و برخی هم گفته اند دو سال . وی به سال ۱۷۹ هجری در مدینه در گذشت و در قبرستان بقیع ، دفن گردید . مالك ، از حافظان حدیث و در درجه اعلای وثاقت بوده است . وی فقیه یکتای مدینه و بلکه تمام ممالك اسلامی در زمان خودش بوده است و شافعی ، در مدح وی گفته است زمانی که از علما یاد شود ، مالك ، ستاره آنهاست . وی از ائمه نقد رجال محسوب شده و در نقل روایت از راویان ، بسیار محتاط و دقیق بوده و تنها از کسانی که آنها را ثقه می دانسته ، نقل روایت کرده است . مالك در جرح و نقد رجال ، سختگیر بوده است و این مطلب ، در عصر خود وی نیز مشهور بوده است ، چنان که سفیان بن عُیَیْنه گفته است : رحم اللّه مالكا ما كان أشدَّ انتقاده للرجال . مناقب و فضایل مالك و مدایح نقل شده برای وی ، چنان زیاد است که بیش از سی نفر از علما در این باره ، کتاب تألیف کرده اند . (۱)

۶ . لیث بن سعدابو حارث لیث بن سعد بن عبد الرحمان فَهْمی مصری به سال ۹۴ هجری تولّد یافت و به سال ۱۷۵ هجری در فُسطاط مصر درگذشت . خانواده وی گفته اند که ما از ایرانیان و از اهالی اصفهانیم . از خود لیث نیز نظیر همین سخن نقل شده ؛ لیکن مشهور آن است که وی در قرشقنده (روستایی در مصر) به دنیا آمده است . لیث از علمای مصر و حجاز ، حدیث شنیده و فقیهی ثقه و بی همتا در مصر بوده است و حدیث وی نیز صحیح ترین حدیث در آن دیار بوده است . شافعی ، وی

.

۱- .ر .ك : الجرح و التعدیل ، ج۱ ، ص۱۱ ۳۱؛ سیر أعلام النبلاء ، ج۸ ، ص۴۸ ۱۳۵ (ش۱۰) ؛ طبقات الحفّاظ ، ص۱۰۴ ۱۰۵ (ش۱۸۹) .

ص: ۲۲۹

۷ . سُفیان ثوری

را فقیه تر از مالـک دانسـته و ابن وهب ، گفته است که مراد مالـک در کتاب هایش از «أخبرنی من أرضـی من أهل العلم» ، لیث بن سعد است . (۱)

۷ . سُـفیان ثوریابو عبد اللّه سـفیان بن سـعید بن مسـروق ثوری (۲) کوفی ، به سـال ۹۷ هجری تولّـد یـافت و به سال ۱۶۱ هجری در بصـره درگذشت . وی امام و فقیه و محدّث یکتای اهل کوفه در زمان خود بوده است . شعبه بن حجّاج و یحیی بن معین و ابن عُیَیْنَه و برخی دیگر از محـدّثان بزرگ ، در فضـیلت وی گفته اند که سـفیان در حدیث ، «أمیر المؤمنین» است . وی چنان بلند مرتبه و در درجه اعلی از وثـاقت بوده که نسـایی دربـاره او گفته است سـفیان با عظمت تر از آن است که در مورد وی «ثقه» گفته شود . با این حال و با وجود تمام مدایحی که برای سـفیان ذکر شده ، ذهبی گفته است که وی شُـرب نبیذ را مباح می دانسته است و در روایتش از راویان ضعیف نیز گاهی تدلیس می کرده است . (۳) افضل بودن علی علیه السلام بر عثمان ، از عقاید سفیان بوده است و انکار و سلب صـحّت از خلافت خلفای وقت ، سـیره وی بوده است ، چنان که مرگ وی در بصره نیز به هنگام اختفای وی از مهدی ، خلیفه وقت بوده است . (۴)

.

۱- .ر .ک : تاریـخ بغداد ، ج۱۳ ، ص۴ ۱۵ ؛ تهـذیب التهذیب ، ج۸ ، ص۴۵۹ ۴۶۵ (ش۸۳۲) ؛ تذکره الحفّاظ ، ج۱ ، ص۲۲۴ ۲۲۶ (ش۲۱۰) ؛ طبقات الحفّاظ ، ص۱۱۰ ۱۱۱ (ش۲۰۰) .

۲- .منسوب است به تیره ای از قبیله تمیم .

۳- .یعنی گاهی فرد ضعیفی را که در اواسط سند مرویاتش واقع بوده ، برای حُسن سند حدیث ، حذف می کرده است .

۴- .ر .ک : تاریـخ بغداد ، ج۹ ، ص۱۵۳ ۱۷۲ (ش۴۷۶۳) ؛ سـیر أعلام النبلاء ، ج۷ ، ص۲۲۹ ۲۷۹ (ش۸۲) ؛ تذکره الحفّاظ ، ج۱ ، ص۲۰۳ ۲۰۷ (ش۱۹۸) ؛ طبقات الحفّاظ ، ص۱۰۴ (ش۱۸۸) .

ص: ۲۳۰

۸ . سفیان بن عُیَینَه

۹ . عبد اللّه بن مبارک

۸ . سفیان بن عُیَینَهابومحمّد سفیان بن عُیینه هلالی کوفی مکّی به سال ۱۰۷ هجری در کوفه تولّد یافت و به سال ۱۹۸ هجری در مکّه درگذشت . سفیان ، ثقه و از حافظان حدیث بوده است و در عصر خود ، در حجاز ، محدّثی بزرگ و جلیل القدر بوده که به سبب داشتن عمر طولانی (۹۱ سال) ، سایر حافظان حدیث و مشایخ بزرگ از بلاد مختلف ، برای کسب حدیث و علوّ اِسناد ، نزد وی می آمدند . شافعی در مدح وی و مالک گفته است که اگر مالک و سفیان نبودند ، علم حجاز از بین می رفت . وی مشهورِ به تدلیس بوده است ؛ لیکن از کسانی که نزد خودش ثقه بوده اند ، تدلیس می کرده ، نه راویان ضعیف . به همین خاطر ، روایات منقول از وی ایرادی ندارند و احادیث مدلّس وی نیز پذیرفته می شود . (۱)

۹ . عبد اللّه بن مبارکابو عبد الرحمان عبد اللّه بن مبارک مروزی (۲) ، به سال ۱۱۸ هجری متولّد شد و به سال ۱۸۱ هجری در هیت (از شهرهای عراق و در کنار رود فرات) درگذشت . ابن مبارک ، عمر خود را در سفر گذراند و از راه تجارت ، معاش خود را تأمین می کرد . وی فقیهی ثقه و از حافظان حدیث بود که در طلب حدیث و ملاقات مشایخ ، کوشاترینِ مردم در زمان خودش به شمار می آمده است و صاحب تألیفات

.

۱- .ر.ک : الجرح والتعدیل ، ج۱ ، ص۳۲ ۵۴ ؛ تاریخ بغداد ، ج۹ ، ص۱۷۳ ۱۸۲ (ش۴۷۶۴) ؛ سیر أعلام النبلاء ، ج۸ ، ص۴۵۴ ۴۷۴ (ش۱۲۰) ؛ طبقات الحفّاظ ، ص۱۲۷ ۱۲۸ (ش۲۳۸) .

۲- .منسوب به شهر مرو است که از شهرهای بزرگ خراسان قدیم بوده که فعلاً در جمهوری ترکمنستان واقع شده و حرف «زاء» در نسبت مذکور ، غیر قیاسی است .

ص: ۲۳۱

۱۰ . یحیی بن سعید قطّان

مفیدی چون کتاب الزهد ، کتاب السنن فی الفقه و کتاب التاریخ بوده است . کتاب های مزبور ، چندان جامع بودند که از یحیی بن آدم نقل شده که هرگاه قصد دانستن مسئله دقیقی را داشته است ، به کتاب های ابن مبارك مراجعه می کرده و اگر آن را در کتاب های وی نمی یافته ، از یافتن آن نا امید می شده است . ابن مبارك ، چنان با فضیلت بوده که عبد الرحمان بن مهدی مبالغه کرده و وی را از سفیان ثوری نیز با فضیلت تر دانسته است . (۱)

۱۰ . یحیی بن سعید قطّانابوسعید یحیی بن سعید بن فروخ قَطّان بصری ، به سال ۱۲۰ هجری تولّد یافت و به سال ۱۹۸ هجری درگذشت . یحیی بن سعید ، ثقه و از محدّثان و حافظان بزرگ حدیث در بصره بوده است . وی همتای معاصرش عبد الرحمان بن مهدی در علم به احوال رجال و طُرُق روایات بوده و شخصیت ممتازی چون علی بن مدینی ، در مورد وی گفته است : هیچ کس را داناتر از یحیی بن سعید به احوال رجال ندیده ام . احمد بن حنبل نیز در مدح وی گفته است که مثل یحیی بن سعید را ندیده ام . وی در زمان خود ، به جرح و تعدیل اکثر راویان ، همّت گماشت و بین اهل علم مشهور است . عدّه زیادی (چون ذهبی و ابن حجر) نیز تصریح کرده اند که یحیی بن سعید، در جرح و نقد رجال ، بسیار سختگیر بوده است (۲) . به همین جهت، تضعیفات و جرح های وی را در صورت انفراد و عدم موافقت سایر علمای جرح و تعدیل با وی ، معتبر ندانسته اند ، بر خلافِ توثیقات وی که بسیار معتبر دانسته شده است . (۳)

.

۱- ر.ك : الجرح و التعديل ، ج۱ ، ص۲۶۲ ۲۸۱ ؛ تاريخ بغداد ، ج۱۰ ، ص۱۵۱ ۱۶۷ (ش۵۳۰۶) ؛ تذكره الحفّاظ ، ج۱ ، ص۲۷۴ ۲۷۹ (ش۲۶۰) ؛ طبقات الحفّاظ ، ص۱۳۲ (ش۲۴۹) .

۲- ر.ك : فتح المنّان بمقدمه لسان الميزان ، ص۲۷۹ ۲۸۱ .

۳- ر.ك : تاريخ بغداد ، ج۱۴ ، ص۱۴۰ ۱۴۹ (ش۷۴۶۱) ؛ تذكره الحفّاظ ، ج۱ ، ص۲۹۸ ۳۰۰ (ش۲۸۰) ؛ طبقات الحفّاظ ، ص۱۴۰ ۱۴۱ (ش۲۶۸) .

ص: ۲۳۲

۱۱ . وکیع بن جرّاح

۱۲ . عبدالرحمان بن مهدی

۱۱ . وکیع بن جرّاحابوسفیان وکیع بن جرّاح بن مَلیح بن عدی رواسی کوفی ، به سال ۱۲۹ هجری به دنیا آمد و به سال ۱۹۷ هجری درگذشت . برخی اصل وی را از یکی از روستاهای نیشابور و برخی دیگر از سُغْد ، از شهرهای ماوراء النهر در نزدیکی سمرقند دانسته اند . وکیع ، امام و فقیه و محدّث بزرگ کوفه در زمان خودش بوده و حُسن حفظ وی ، زبانزد محدّثان معاصرش بوده است . جلالت و وثاقت وی ، مورد اتّفاق علماست ؛ امّا با این حال ، شرب نبیذ می کرده است . به گفته ذهبی ، وی با وجود آن که امام محدّثان بوده ، کلامش در احوال رجال ، بسیار کم است . (۱)

۱۲ . عبدالرحمان بن مهدیابو سعید عبد الرحمان بن مهدی بن حَسّان بن عبد الرحمان بصری لؤلؤی ، به سال ۱۳۵ هجری تولّد یافت و به سال ۱۹۸ هجری در بصره درگذشت . ابن مهدی ، ثقه و از محدّثان و فقهای بزرگ بصره بود که به احوال رجال و طُرُق روایات نیز بصیرتی تام داشته است و به جرح و تعدیل اکثر راویان پرداخته و قول او در این زمینه ، حجّتی کامل به شمار آمده است . احمد بن حنبل ، وی را از دیگر همتای عصرش یحیی بن سعید قطان ، فقیه تر دانسته ، و نیز به هنگام اختلاف احادیث ، وی را معتمدتر از همتای دیگر عصرش وکیع بن جرّاح دانسته است . در احوال رجال نیز بین محدّثان و علمای جرح و تعدیل مشهور است که قول

.

۱- .ر.ک : الجرح و التعدیل ، ج۱ ، ص۲۱۹ ۲۳۱ ؛ تاریخ بغداد ، ج۱۳ ، ص۴۷۱ ۴۸۵ ؛ تذکره الحفّاظ ، ج۱ ، ص۳۰۶ ۳۰۹ (ش۲۸۴) ؛ سیر أعلام النبلاء ، ج۹ ، ص۱۴۰ ۱۶۸ (ش۴۸) ؛ تهذیب التهذیب ، ج۱۱ ، ص۱۲۳ ۱۳۱ (ش۲۱۱) ؛ طبقات الحفّاظ ، ص۱۴۲ ۱۴۳ (ش۲۷۲) .

ص: ۲۳۳

گروه دومِ علمای علم رجال

۱ . یحیی بن مَعین

ابن مهـدی از یحیی بن سـعید قطـان (که وی نیز بصـیرتی تـام در احوال رجال داشـته) ، معتمـدتر است ؛ زیرا یحیی در جرح رجال ، سختگیر بوده است ، به خلاف ابن مهـدی که معتـدل و منصف بوده است ، چنـان که نسـایی از بـاب مثال گفته است : هر گاه ابن مهدی شخصی را توثیق کند و یحیی تضعیف ، به دلیل تشدیدی که از یحیی دیده شده ، حدیث آن شخص ترک نمی شود . (۱)

گروه دومِ علمـای علم رجـالویژگی هـای مشترک علمـایی که در این گروه قرار دارنـد ، عبارت است از : ۱ . تعـداد قابل توجّهی از آنـان ، مؤلّف کتـابی در زمینه علم رجـال بوده انـد که اکنون نیز بسـیاری از آنهـا موجود است و اقوال گروه اوّل از علمـای جرح و تعدیل را در کتاب های آنان می توان یافت ؛ ۲ . کتاب های رجالی آنان ، مصادر اوّلیه علم رجال به شمار می آید ؛ ۳ . تقریبا تمام آنان در کتاب های رجالی و یا حدیثی شان ، در احوال تمام و یا اکثر راویان ، سخن گفته و به جرح و تعدیل آنان پرداخته اند .

۱ . یحیی بن مَعینکنیه وی ، ابو زکریا و نسـبتش بغـدادی است و به سال ۱۵۸ هجری در انبار (شـهری در ده یا دوازده فرسخی بغداد) تولّـد یافت و به سال ۲۳۳ هجری در مـدینه درگـذشت . ابن معین ، از ائمه حـدیث و حافظان بسـیار جلیل القدری بوده که بصـیرتی کامل به خطاهای واقع شده در احادیث داشـته است و علاوه بر این ، وی از ائمه بزرگ جرح و تعدیل بوده و در زمان خود ، در این زمینه تقریبا بی نظیر بوده است ،

.

۱- .برای اطلاـع بیشـتر ، ر .ک : الجرح و التعـدیل ، ج۱ ، ص۲۵۱ ۲۶۲ ؛ تاریـخ بغداد ، ج۱۰ ، ص۲۳۹ ۲۴۷ (ش۵۳۶۶) ؛ تذکره الحفّاظ ، ج۱ ، ص۳۲۹ ۳۳۲ (ش۳۱۳) ؛ طبقات الحفّاظ ، ص۱۵۶ (ش۳۰۱) .

ص: ۲۳۴

۲ . علی بن مَدینی

به گونه ای که شخصیت ممتازی چون احمد بن حنبل ، در مورد وی گفته است که یحیی بن معین ، داناترینِ ما به علم رجال است . آرای ابن معین در احوال برخی رجال ، به دلیل تغییر اجتهاد وی ، مختلف و متعارض است . تعارض های مزبور ، گاهی نسبی اند نه واقعی و منشأ آن ، اختلاف در کیفیت سؤالی بوده که از سوی سؤال کننـدگان متعـدّد (مانند عبّاس دوری ، عثمان دارمی و ابوحاتم رازی) عارض می شـده است . ذهبی ، ابن معین را در نقـد و جرح رجال ، از سـختگیران به شـمار آورده است . (۱) از جمله کتاب هایی که آرای رجالی ابن معین در آنها آمده ، کتاب های ذیل است : ۱ . التاریخ والعلل ، ۲ . معرفه الرجال ، ۳ . الضعفاء . (۲)

۲ . علی بن مَـدینیابوالحسن علی بن عبد اللّه بن جعفر مدینی بصـری ، به سال ۱۶۱ هجری متولّـد شد و به سال ۲۳۴ هجری در سامرا درگـذشت . ابن مدینی ، ثقه و از حافظان حدیث و بسـیار جلیل القدر بوده ، به گونه ای که به وی در حدیث ، لقب «امیر المؤمنین» داده شـده است . بصـیرت و اطّلاع وی بر ایراد احادیث معلول و احوال رجال نیز زبانزد محـدّثان است ، چنان که شخصـیت ممتازی چون بخاری ، در مـدح و فضل وی گفته است که خود را پیش هیـچ کس کوچک نیافتم ، جز نزد علی بن مدینی . وی مؤلّف بیش از دویست عنوان کتاب در علم علل احادیث و رجال و تاریخ بوده که از آن جمله اند :

.

۱- .أربع رسائل فی علوم الحدیث (ذکر من یعتمد قوله فی الجرح والتعدیل) ، ص۱۷۲ .

۲- .ر .ک : الجرح والتعـدیل ، ج۱ ، ص۳۱۴ ۳۱۸ ؛ تاریخ بغداد ، ج۱۴ ، ص۱۸۱ ۱۹۱ (ش۷۴۸۴) ؛ تذکره الحفّاظ ، ج۲ ، ص۴۲۹ ۴۳۱ (ش ۴۳۷) ؛ طبقات الحفّاظ ، ص۲۰۷ ۲۰۸ (ش۴۱۶) .

ص: ۲۳۵

۳ . احمد بن حنبل

۱ . العلل ؛ ۲ . الأسماء والكنى ؛ ۳ . الطبقات ؛ ۴ . الضعفاء ، ۵ . التاريخ . از ابن معين نقل شده كه على بن مدينى ، هرگاه نزد ما مى آيد ، اظهار مذهب اهل سنّت مى كند و هرگاه به بصره مى رود ، اظهار مذهب تشيّع مى كند . ذهبى در ذيل نقل فوق گفته است : اظهـار منـاقب امير مؤمنان على عليه السلامتوسط ابن مـدينى در بصـره ، به جهت آن بوده كه اهل بصـره ، عثمانى و منحرف از على عليه السلامبوده اند ، نه آن كه وى شـيعه يا منافق صفت بوده است . ابن مدينى در ابتدا قائل به مخلوق بودن قرآن بوده و نزد قاضى احمـد بن ابى دوَاد (كه وى نيز قائـل به مخلـوق بـودن قرآن و از دشـمنان احمـد بن حنبـل بوده) مى رفته و از او كمـك هـاى مـالى دريـافت مى كرده است . به همين دليـل ، برخى از معاصـرانش ، نقل حـديث از وى را ترك و تحريم كردنـد و در برخى از مصادر علم رجال ، چون الضـعفاء الكبير ، در شمار ضعفا ذكر شده است ؛ امّا برخى گفته اند كه وى از ترس شمشير ، قائل به مخلوق بودن قرآن شـده است . به هر حال ، وى مدّتى پيش از وفاتش قول مذكور را ترك كرد و به تكفير كسانى كه قائل به مخلوق بودن قرآن بوده اند ، پرداخت . (۱) ابوزرعه رازى ، ابن مدينى را در جرح و نقد رجال ، از سختگيران به شمار آورده است . (۲)

۳ . احمد بن حنبلابو عبد اللّه احمد بن محمّد بن حنبل شيبانى (۳) بغدادى ، صاحب كتاب

.

۱- .ر .ك : سير أعلام النبلاء ، ج۱۱ ، ص۴۱ ۶۰ (ش۲۲) ؛ الضعفاء الكبير ، ج۳ ، ص۲۳۵ ۲۴۰ (ش۱۲۳۷) ؛ تذكره الحفّاظ ، ج۲ ، ص۴۲۸ ۴۲۹ (ش۴۳۶) ؛ ميزان الاعتدال ، ج۳ ، ص۱۳۸ ۱۴۱ (ش۵۸۷۴) .

۲- .الجرح والتعديل ، ج۷ ، ص۷۳ (ش۴۱۳ ، شرح حال فضيل بن سليمان نميرى) .

۳- .منسوب است به شَيبان ، قبيله اى معروف در وائل .

ص: ۲۳۶

۴ . بخاری

حديثي المُسند ، معروف به مسند أحمد بن حنبل و پیشوای مذهب حنبلی (از مذاهب اربعه اهل سنّت) است که به سال ۱۶۴ هجری تولّد یافت و به سال ۲۴۱ هجری ، در بغداد درگذشت . ابن حنبل ، نزد شافعی فقه آموخت و تا مهاجرت شافعی به مصر ، ملازم او بود و بزرگانی چون بخاری ، مسلم ، ابو داوود و ابو زرعه ، نزد وی تلمّذ کردند . وی ثقه و از حافظان حدیث و فقیه یکتای زمان خود بوده ، چنان که شافعی در مدح وی گفته است : از بغداد خارج شدم ، در حالی که جانشینی با فضیلت تر و عالم تر و فقیه تر از احمد بن حنبل در آن به جای نگذاردم . علاوه بر فقه و حدیث ، وی بر ایرادات احادیث معلول و احوال رجال نیز اطّلاع کاملی داشته و از علمای بزرگ جرح و تعدیل به شمار آمده است . ذهبی ، احمد بن حنبل را در جرح و تعدیل رجال از علمای معتدل و منصف به شمار آورده (۱) ، لیکن وی در جرح خصوص قائلانِ به مخلوق بودن قرآن ، سختگیر بوده است . (۲) مناقب و فضایل نقل گردیده برای ابن حنبل ، چنان زیاد است که برخی (مانند : بیهقی ، ابن جوزی و شیخ الاسلام انصاری) در این باره کتاب تألیف کرده اند . (۳)

۴ . بخاریمحمّد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بَرِدزِبَه جُعفی بخاری (۴) ،

.

۱- .أربع رسائل فی علوم الحدیث (ذکر من یعتمد قوله فی الجرح و تعدیل) ، ص۱۷۲ .

۲- .فتح المنّان بمقدمه لسان المیزان ، ص۳۰۶ .

۳- .ر .ک : الجرح و التعدیل ، ج۱ ، ص۲۹۲ ۳۱۳ ؛ سیر أعلام النبلاء ، ج۱۱ ، ص۱۷۷ ۳۵۸ (ش۷۸) ؛ تذکره الحفّاظ ، ج۲ ، ص۴۳۱ ۴۳۲ (ش ۴۳۸) .

۴- .منسوب به بخارا ، از شهرهای معروف و بزرگ ماوراء النهر است .

ص: ۲۳۷

صاحب کتاب حدیثی الجامع الصحیح (۱) و التاریخ الکبیر در علم رجال و تألیفات دیگر است که به سالِ ۱۹۴ هجری در بخارا تولّد یافت و به سال ۲۵۶ هجری در خرتنک (روستایی در دو فرسخی سمرقند) درگذشت . اجداد بخاری زردشتی بوده اند و اوّل کسی که از آنان بدین اسلام تشرّف یافت ، مغیره (جدّ دوم بخاری) بود و چون به واسطه یمان جُعفی (فرماندار خراسان) به دین اسلام در آمد ، به جعفی انتساب یافت . بخاری در طلب حدیث و ملاقات با مشایخ، به شهرهای خراسان و تمام شهرهای عراق و حجاز و شام و مصر ، مسافرت کرد و از محضر بسیاری از حافظان حدیث و علما ، استفاده نمود ، به گونه ای که تعداد مشایخ وی تنها در کتاب الجامع الصحیح ، به ۲۸۹ نفر بالغ می شود . وی از قدرت حافظه بسیار بالایی برخوردار بوده و داستان ورود وی به بغداد و امتحان گرفتن علمای بغداد از او و کیفیت پاسخ وی که بر حافظه قویِ وی دلالت دارد بسیار مشهور است و از خود وی نقل گردیده که یکصدهزار حدیثِ صحیح و دویست هزار حدیثِ غیر صحیح ، از حفظ داشته است! جلالت و وثاقت بخاری و اطّلاع وی بر احادیث و احوال رجال ، و نیز فقاهت وی ، بیشتر از آن است که بتوان چند سطر ، مطلبی درباره آن نوشت و کتاب هایی در خصوص مناقب و فضایل وی نوشته شده است . احمد بن حنبل و علی بن مدینی و یحیی بن معین ، از جمله مشایخ وی بوده اند . (۲) ذهبی ، بخاری را در توثیق و تضعیف رجال و نقد آنان ، جزو معتدلان و منصفان به شمار آورده است . (۳)

.

۱- .این کتاب از نظر اهل سنّت ، صحیح ترین و بهترین کتاب بعد از قرآن مجید به شمار می آید و در رأس اصول ششگانه حدیثی معتبر آنان قرار دارد .

۲- .ر .ک : تاریخ بغداد ، ج۲ ، ص۵ ۳۳ (ش۴۲۴) ؛ تذکره الحفّاظ ، ج۲ ، ص۵۵۵ ۵۵۶ (ش۵۷۸) ؛ سیر أعلام النبلاء ، ج۱۲ ، ص۳۹۱ ۴۷۱ (ش۱۷۱) ؛ طبقات الحفّاظ ، ص۲۷۱ ۲۷۲ (ش۵۶۰) .

۳- .أربع رسائل فی علوم الحدیث (ذکر من یعتمد قوله فی الجرح و التعدیل) ، ص۱۷۲ .

ص: ۲۳۸

۵ . جوزجانی

۶ . مسلم بن حجّاج

۵ . جوزجانیابو اسحاق ابراهیم بن یعقوب سعدی جوزجانی (۱) ، که تاریخ وفات وی به سال ۲۵۹ و به قولی ۲۵۶ هجری در دمشق اتّفاق افتاده است . جوزجانی ، از محدّثان و حافظان حدیث در دمشق بوده است و احمد بن حنبل ، برای وی یادداشت هایی را ارسال داشته که سبب تقویت علمی وی می گردیده و وی آنها را بر سرِ منبر ، قرائت می کرده است . وی از محبّت امیر مؤمنان علی علیه السلام بی بهره بوده و از معاندان آن حضرت و شیعیان بوده است و به تصریح ذهبی و ابن حجر در جرح و نقد رجال ، بخصوص راویان شیعه ، بسیار سختگیرانه و مُسرف عمل کرده است (۲) . از این رو ، جرح ها و تضعیفات وی در صورت انفراد و عدم موافقت سایر علمای جرح و تعدیل با وی ، معتبر دانسته نشده است . امّا به هر حال، صرف نظر از فساد مذهب جوزجانی و دشمنی او با علی علیه السلام، وی ثقه و از مصنّفان بوده و کتاب الضعفاء (۳) در علم رجال ، از جمله تألیفات وی است . (۴)

۶ . مسلم بن حجّاجابو الحسین مسلم بن حجّاج قُشَیری (۵) نیشابوری ، صاحب کتاب حدیثی الصحیح ، معروف به صحیح مسلم (۶) است که به سال ۲۰۴ یا ۲۰۶ هجری تولّد یافت

.

۱- .منسوب به جوز جانان ، شهری در نزدیکی بلخ که از شهرهای خراسان قدیم به شمار می آمده است .

۲- .فتح المنّان بمقدمه لسان المیزان ، ص۲۸۳ .

۳- .نام اصلی این کتاب، الشجره فی أحوال الرجال است و نسخه ای از آن در دارالکتب الظاهریه، موجود است.

۴- .ر .ک : تذکره الحفّاظ ، ج۲ ، ص۵۴۹ (ش۵۶۸) ؛ میزان الاعتدال ، ج۱ ، ص۷۵ ۷۶ (ش۲۵۷) ؛ طبقات الحفّاظ ، ص۲۶۷ (ش۵۵۱) .

۵- .منسوب است به بنی قُشَیر ، قبیله ای بزرگ که بسیاری از علما بدان منسوب اند .

۶- .این کتاب بعد از صحیح البخاری، صحیح ترین و معتبرترین کتاب حدیثی اهل سنّت به شمار می آید.

ص: ۲۳۹

و به سال ۲۶۱ هجری در گذشت . جلالت و وثاقت و علوّ مرتبه مسلم در حدیث و فنون آن ، مورد اتّفاق جمیع محدّثان است . وی برای شنیدن حدیث و ملاقات مشایخ ، به حجاز و عراق و شام و مصر ، مسافرت کرد و از محضر بسیاری از حافظان حدیث استفاده نمود ، به گونه ای که تعداد مشایخ وی ، تنها در کتاب الصحیح به ۲۲۰ نفر بالغ می گردد . مسلم در شاگردی نزد بزرگانی چون احمد بن حنبل ، با بخاری مشارکت داشته و نزد خود بخاری نیز شاگردی کرده و او را بسیار عزیز داشته ، مقدّم بر دیگران می دانسته است ، چنان که وقتی بخاری در نیشابور مسکن گزید و بین او و محمّد بن یحیی (محدّث بزرگ نیشابور و استاد مسلم) ، اختلاف نظر پیش آمد ، اغلب اشخاص به خاطر نهی صریح محمّد بن یحیی از مجالست با بخاری ، امتناع کردند و او را ترک گفتند ؛ امّا مسلم ، همچنان از دیدار بخاری و شنیدن حدیث از وی دست بر نداشت و خود محمّد بن یحیی را ترک نمود . مسلم ، چنان شیفته طریقه علمیِ بخاری شده و از وی استفاده کرده و از او متابعت کرده که اگر بخاری نمی بود ، هرگز شخصیت ممتاز مسلم ، شکل نمی گرفت ، چنان که دار قُطنی گفته است : لولا البخاری ما راح مسلم ولا جاء . با تمام این احوال ، مسلم در الصحیح خود از بخاری اسم نبرده و حدیثی از وی نقل نکرده و حتی در مقدّمه الصحیح ، بی آن که به نام بخاری اشاره کند ، به سرزنش وی در شرط کردن ملاقات راوی با مروی عنه برای حکم کردن به اتّصال اسناد «مُعَنعَن» پرداخته و ادّعای اجماع بر کفایت معاصرت راوی با مروی عنه در حکم کردن به اتّصال اسناد «مُعنعَن» نموده است و این نکات ، چنان که ذهبی استنباط کرده (۱) ، نشانه آن است که مسلم ، علی رغم ارادت فراوان به بخاری در زمان

.

۱- .سیر أعلام النبلاء، ج۱۲، ص۵۷۳.

ص: ۲۴۰

۷ . دارَمی

۸ . عِجلی

شاگردی اش در نزد وی ، بعدها از بخاری نیز کناره گرفته است . (۱)

۷ . دارَمیابو محمّد عبد اللّه بن عبد الرحمان بن فضل بن بهرام بن عبد الصمد تمیمی دارمی (۲) سمرقندی ، به سال ۱۸۱ هجری تولّد یافت و به سال ۲۵۵ هجری در سمرقند (از شهرهای بزرگ ماوراء النهر) درگذشت . وی ثقه و از حافظان حدیث بوده و سفرهای مختلفی به سایر بلاد برای شنیدن حدیث و ملاقات مشایخ داشته است . دیانت و حلم و اجتهاد و عبادت وی به گونه ای بوده که در زمان خودش ضرب المثل بوده و برخی از محدّثان بزرگ چون مسلم و ابو داوود و ترمذی از وی نقل حدیث کرده اند . دارمی ، مؤلّف معروفی نیز بوده و مهم ترین تألیف وی کتاب المسند ، معروف به مسند الدارمی (۳) است و پیش از قرن ششم ، عدّه زیادی این کتاب را به جای سنن ابن ماجه ، کتاب ششم از امّهات کتاب های حدیثیِ اهل سنّت می دانستند . (۴)

۸ . عِجلیابو الحسن احمد بن عبد اللّه بن صالح عجلی (۵) کوفی ، ساکن طرابلس مغرب

.

۱- .ر .ک : تاریخ بغداد ، ج۱۳ ، ص۱۰۱ ۱۰۴ ؛ سیر أعلام النبلاء ، ج۱۲ ، ص۵۵۷ ۵۸۰ (ش۲۱۷) ؛ تذکره الحفّاظ ، ج۲ ، ص۵۸۸ ۵۹۰ (ش۶۱۳) ؛ طبقات الحفّاظ ، ص۲۸۳ ۲۸۴ (ش ۵۹۱) ؛ علم رجال الحدیث ، ص۱۸۶ ۱۸۷ .

۲- .منسوب است به بنی دارم ، و دارم ، فرزند مالک بن حنظله بن زید مناه بن تمیم بوده است .

۳- .به این کتاب ، سنن الدارمی نیز می گویند .

۴- .ر .ک : تاریخ بغداد ، ج۱۰ ، ص۳۰ ۳۴ (ش۵۱۴۸) ؛ الأنساب ، ج۲ ، ص۴۴۱ ۴۴۲ ؛ سیر أعلام النبلاء ، ج۱۲ ، ص۲۲۴ ۲۳۲ (ش۷۸) ؛ تذکره الحفّاظ ، ج۲ ، ص۵۳۴ ۵۳۶ (ش۵۵۲) ؛ طبقات الحفّاظ ، ص۲۵۹ (ش ۵۳۱) .

۵- .منسوب است به بنی عِجْل .

ص: ۲۴۱

۹ . ابوحاتم رازی

بود که به سال ۱۸۲ هجری در کوفه تولّد یافت و در سال ۲۶۱ هجری در طرابلس درگذشت . عجلی ، ثقه و از حافظان حدیث بود و عبّاس دوری که از ملازمان یحیی بن معین بوده در مدح و فضل وی گفته است که ما عجلی را مانند احمد بن حنبل و یحیی بن معین می دانیم . عجلی از مؤلّفان علم رجال نیز بوده و کتاب الثقات وی بین اهل علم ، مشهور و متداول است و ذهبی ، آن را کتاب مفیدی دانسته که بر وسعت حفظ عجلی دلالت دارد . از ویژگی های عجلی در این کتاب ، تساهل وی در توثیق مجهولان است . (۱)

۹ . ابوحاتم رازیابو حاتم محمّد بن ادریس بن منذر حنظلی (۲) رازی (۳) ، به سال ۱۹۵ هجری تولّد یافت و به سال ۲۷۷ هجری در ری درگذشت . ابو حاتم ، ثقه و از حافظان حدیث بوده و به مشکلات و ایراد احادیث معلول و نیز احوال رجال ، اطّلاع کاملی داشته است و از علمای مهم جرح و تعدیل به شمار می آمده است . وی هم نشین ابو زرعه رازی بوده و در طلب حدیث و ملاقات با مشایخ ، مسافرت های بسیاری کرده و از این جهت ، گوی سبقت را از بسیاری از حافظان حدیث ، ربوده است . رازی ، چنان که ذهبی و ابن حجر تصریح کرده اند ، در جرح و نقد رجال ،

.

۱- .ر.ک : تاریخ بغداد ، ج۴ ، ص۴۳۶ ۴۳۷ (ش۲۲۲۲) ؛ سیر أعلام النبلاء ، ج۱۲ ، ص۵۰۵ ۵۰۷ (ش ۱۸۵) ؛ تذکره الحفّاظ ، ج۲ ، ص ۵۶۰ ۵۶۱ (ش۵۸۲) ؛ طبقات الحفّاظ ، ص۲۶۶ (ش۵۴۷) .

۲- .منسوب است به بنی حنظله . برخی هم گفته اند که علّت نسبت ابو حاتم به حنظله ، سکونت وی در کنار دری در ری بوده که به «درب حنظله» معروف بوده است .

۳- .منسوب است به ری .

ص: ۲۴۲

۱۰ . ابوزُرْعَه رازی

بسیار سختگیر بوده (۱) و تعدادی از رجال اسناد روایات بخاری ، توسط وی تضعیف شده اند . از این رو ، تضعیفات ابو حاتم ، به خلاف توثیقاتش ، در صورت انفراد و عدم موافقت سایر علمای جرح و تعدیل با وی ، معتبر دانسته نشده است . (۲)

۱۰ . ابوزُرْعَه رازیابو زرعه عبید اللّه بن عبد الکریم بن یزید بن فروخ رازی ، به سال ۲۰۰ هجری تولّد یافت و به سال ۲۶۴ هجری در ری درگذشت . ابو زرعه ، ثقه و از حافظان حدیث بوده و برای شنیدن حدیث ، به حجاز و شام و مصر و عراق و جزیره (۳) و خراسان ، مسافرت نمود و احادیث بسیاری را به رشته تحریر درآورد . اسحاق بن راهویه (از اساتید بخاری) در مدح و فضل ابو زرعه گفته است : هر حدیثی که ابو زرعه آن را نشناسد ، بی اصل است . (یعنی از مصدر مطمئنی نقل نگردیده است) . وی علاوه بر آن که احادیث فراوانی را از حفظ داشته ، بصیرت تامّی نیز به اَسناد احادیث و احوال رجال داشته است و ذهبی ابو زرعه را جزو علمای جرح و تعدیلی که منصف و معتدل بوده اند ، به شمار آورده است . (۴) ابو زرعه ، در علم رجال و دیگر علوم ، صاحب تألیفات بسیاری است که از آن

.

۱- .ر.ک : سیر أعلام النبلاء ، ج۱۳ ، ص۸۱ و ۲۶۰ ؛ هدی الساری ، ص۴۶۰ ۴۶۴ ؛ أربع رسائل فی علوم الحدیث (ذکر من یعتمد قوله فی الجرح والتعدیل) ، ص۱۷۲ ؛ فتح المنّان بمقدمه لسان المیزان ، ص۲۸۲ ۲۸۳ .

۲- .ر.ک : الجرح والتعدیل ، ج۱ ، ص۳۴۹ ۳۶۷ ؛ تاریخ بغداد ، ج۲ ، ص۷۰ ۷۵ (ش۴۵۵) ؛ الأنساب ، ج۲ ، ص۲۷۹ ۲۸۰ ؛ سیر أعلام النبلاء ، ج۱۳ ، ص۲۴۷ ۲۶۲ (ش۱۲۹) ؛ تذکره الحفّاظ ، ج۲ ، ص۵۶۷ ۵۶۹ (ش۵۹۲) ؛ طبقات الحفّاظ ، ص۲۷۸ (ش۵۷۵) .

۳- .جزیره ، به سرزمین هایی اطلاق می شده که بین رود دجله و فرات واقع شده اند . این مناطق ، اکنون در کشورهای سوریه و عراق و ترکیه قرار دارند.

۴- .أربع رسائل فی علوم الحدیث (ذکر من یعتمد قوله فی الجرح و التعدیل) ، ص۱۷۲ .

ص: ۲۴۳

۱۱ . ابو داوود

جمله اند : ۱ . الزهد ، ۲ . العلل ، ۳ . بیان خطأ البخاری فی تاریخه ، ۴ . أسماء الضعفاء ، ۵ . الجرح والتعدیل ، ۶ . أجوبته علی أسئله البَرْذِعی فی الضعفاء ، ۷ . أجوبته علی أسئله البرذعی فی الثقات . (۱)

۱۱ . ابو داوودسلیمان بن اشعث ازدی سجستانی (۲) ، صاحب کتاب حدیثی السُنن ، معروف به سنن أبی داوود (۳) است که به سال ۲۰۲ هجری تولّد یافت و در سال ۲۷۵ هجری در بصره درگذشت . ابو داوود ، ثقه و محدّث و فقیه بی همتای بصره در زمان خودش بوده و مسافرت های بسیاری برای کسب علم و شنیدن حدیث نمود . وی علاوه بر فقه و حدیث ، در علم رجال نیز تبحّر داشته و در این زمینه ، کتاب فی الرجال و تسمیه الإخوه الذین روی عنهم الحدیث را تألیف نموده است . محمّد بن اسحاق صاغانی در مدح وی گفته است که زمانی که ابو داوود ، کتاب السنن را تألیف کرد ، حدیث آن گونه برای وی نرم شد که آهن برای حضرت داوود علیه السلام . حاکم نیشابوری نیز در مدح ابو داوود گفته است که او امام اهل حدیث در عصر خویش بوده است . (۴)

.

۱- .برای اطّلاع بیشتر در مورد آثار ابو زرعه و شرح حال وی ، ر .ک : أبو زرعه الرازی وجهوده فی السنه النبویه ، ج ۱ ، ص۱۸۳ ۲۰۳ ؛ الجرح و التعدیل ، ج ۱ ، ص۳۲۸ ۳۴۹ ؛ تاریخ بغداد ، ج ۱۰ ، ص۳۲۵ ۳۳۵ (ش۵۴۶۹) ؛ تذکره الحفّاظ ، ج ۲ ، ص۵۵۷ ۵۵۸ (ش۵۷۹) ؛ طبقات الحفّاظ ، ص۲۷۲ ۲۷۳ (ش۵۶۱) .

۲- .منسوب است به سجستان (همان سیستان) ، شهری تاریخی در شرق ایران و غرب هرات افغانستان ، و مشهور آن است که اصل ابو داوود از شهر مذکور بوده ؛ اما برخی گفته اند که وی از روستایی از روستاهای بصره به نام سجستان بوده است .

۳- .این کتاب ، جزو اصول ششگانه حدیثی معتبر اهل سنّت است .

۴- .ر .ک : تذکره الحفّاظ ، ج ۲ ، ص۵۹۱ ۵۹۳ (ش۶۱۵) ، سیر أعلام النبلاء ، ج۱۳ ، ص۲۰۳ ۲۲۱ (ش۱۱۷) ؛ الأنساب ، ج۳ ، ص۲۲۵ ؛ طبقات الحفّاظ ، ص۲۸۴ ۲۸۵ (ش۵۹۲) .

ص: ۲۴۴

۱۲ . صالح جَزَرَه

۱۳ . ترمذی

۱۲ . صالح جَزَرَهابو علی صالح بن محمّد بن عمرو بن حبیب بغدادی ، ملقّب به جزره ، به سال ۲۰۵ هجری در بغداد تولّد یافت و به سال ۲۹۳ هجری درگذشت . صالح جزره ، ثقه و از حافظان حدیث بود و از مشایخ زیادی در حجاز و شام و مصر و خراسان و ماوراء النهر ، حدیث فرا گرفت تا آن که در سال ۲۶۶ هجری در بخارا اقامت گزید و محدّث بی همتای آن سامان در عصر خود گردید . وی از حافظه بسیار قوی ای برخوردار بود ، چنان که ابوسعد ادریسی گفته است که کسی را در عصر صالح جزره ، چه در عراق و چه در خراسان نمی شناسم که مانند او در حفظ باشد . وی وارد ماوراء النهر شد و مدّتی از حفظ ، نقل حدیث کرد و هیچ کس در این مدّت از او خطایی نگرفت . (۱)

۱۳ . ترمذیابو عیسی محمّد بن عیسی بن سَورَه تِرمِذی ، صاحب کتاب حدیثی السنن ، معروف به سنن الترمذی (۲) ، به سال ۲۰۹ هجری در بوغ ترمذ (۳) متولّد شد و در سال ۲۷۹ هجری در همان جا درگذشت . (۴) ترمذی ، ثقه و از حافظان حدیث بوده است . قدرت حفظ وی چنان زیاد

.

۱- .ر .ک : تاریخ بغداد ، ج۹ ، ص۳۲۲ ۳۲۷ (ش۴۸۶۲) ؛ تذکره الحفّاظ ، ج۲ ، ص۶۴۱ ۶۴۳ (ش۶۶۴) ؛ طبقات الحفّاظ ، ص۳۰۳ (ش۶۴۰) .

۲- .این کتاب ، جزو اصول ششگانه حدیثی معتبر اهل سنّت است .

۳- .بوغ ، روستایی در شش فرسخی ترمذ بوده و ترمذ ، شهری در ماوراء النهر ، کنار رود جیحون بوده است .

۴- .برخی تولّد و وفات ترمذی را در خود ترمذ ذکر کرده اند و برخی ، فقط وفات وی را در ترمذ دانسته اند ؛ اما چنان که استاد احمد شاکر گفته است ، به نظر می رسد تمام این اقوال ، به جهت نزدیکی روستای بوغ به ترمذ و از توابع آن بودن ، از باب مجاز باشد .

ص: ۲۴۵

۱۴ . ابن خِراش

بوده که ضـرب المثل شـمرده می شده است . وی به علوم و مشـكلات احادیث معلول نیز وقوف كامل داشته و در این زمینه ، كتاب العلل الصـغیر و العلل الكبیر را تألیف نموده است . ترمذی برای استماع حدیث و ملاقات مشایخ به شهرهای مختلف خراسان و عراق و نیز به حرمین شـریف مسافرت كرد . وی از شاگردان بخاری بوده و با خود بخاری نیز در شاگردی نزد برخی از مشایخ ، مشاركت داشـته است . ذهبی ، ترمـذی را جزو علمای جرح و تعـدیلی كه در تضـعیف رجال ، متساهل بوده انـد ، به شـمار آورده است (۱) . منشأ نسبت تساهـل به وی آن است كه ترمـذی ، در كتاب السـنن خود ، در موارد قابل توجهی احادیث ضـعیف را حَسَن و یا حتی صحیح دانسته است . از این رو ، ذهبی آرای منفرد ترمذی را در تصحیح و تحسین احادیث ، قابل اعتماد ندانسته است . (۲)

۱۴ . ابن خِراشـابو محمّـد عبـد الرحمان بن یوسف بن سـعید بن خراش مروزی بغـدادی ، به سال ۲۸۳ هجری وفـات یافته است . ابن خراش ، از حافظان حدیث بوده و به وی نسبت تشیّع داده شده و گفته اند كه در مثالب (معایب) ابو بكر و عمر ، كتابی تألیف كرده است . ابن عـدی ، در مورد دیانت وی گفته است كه ابن خراش به تشـیّع یاد شـده و امیدوارم كه وی در دروغ ، متعمد نبوده باشد . ذهبی ، ابن خراش را زندیق و معاند حق دانسته و علم وی را نیز مایه خسران وی دانسته است .

.

۱- .أربع رسائل فی علوم الحدیث (ذكر من یعتمد قوله فی الجرح و التعدیل) ، ص۱۷۲ .

۲- .ر .ك : فتـح المنّان بمقـدمه لسان المیزان ، ص۲۹۵ ۲۹۶ ؛ سـیر أعلام النبلاء ، ج۱۳ ، ص ۲۷۰ ۲۷۷ (ش۱۳۲) ؛ تذكره الحفّاظ ، ج۲ ، ص۶۳۳ ۶۳۵ (ش۶۵۸) ؛ الأنساب ، ج۱ ، ص۴۵۹ ۴۶۰ ؛ طبقات الحفّاظ ، ص ۳۰۰ (ش۶۳۴) .

ص: ۲۴۶

۱۵ . نسایی

ابن خراش ، مؤلّف کتابی در جرح و تعدیل بوده است و ذهبی ، وی را از جهت سختگیری در جرح و نقد رجال ، به ابو حاتم رازی تشبیه کرده است . (۱)

۱۵ . نساییابو عبد الرحمان احمد بن شعیب بن علی خراسانی نَسایی ، صاحب کتاب حدیثی السنن الکبری و السنن الصغری (۲) ، به سال ۲۱۵ هجری در نَسا (از شهرهای خراسان) تولّد یافت و به سال ۳۰۳ هجری در رَملَه (از شهرهای فلسطین) و به قول برخی دیگر در مکّه درگذشت . نسایی ، ابتدا در کودکی از علمای بزرگ شهرش حدیث شنید و سپس در حالی که پانزده سال بیشتر نداشت ، برای کسب علم و ملاقات با مشایخ ، به حجاز و عراق و مصر و شام و جزیره مسافرت کرد و سرانجام در مصر اقامت گزید . وی از حافظان حدیث و بسیار جلیل القدر و متعبّد بوده است و امام اهل حدیث و فقها در مصر و بلکه عصر خود به شمار آمده است . در احوال رجال نیز وی داناترین محدّث زمان خود بوده است ، چنان که ذهبی گفته است : در ابتدای سال ۳۰۰ هجری ، هیچ کس حافظ تر از نسایی نبوده و او در احادیث و ایرادهای آنها و رجال اَسناد آنها ماهرتر از مسلم و ابو داوود و ابوعیسی ترمذی و هم تراز بخاری و ابو زرعه بوده است . با وجود کثرت اطّلاع نسایی بر احوال رجال و مهارت وی در علم جرح و تعدیل ، ذهبی و ابن حجر ، وی را در جرح و نقد رجال ، از سختگیران به

.

۱- .ر .ک : فتح المنّان بمقدمه لسان المیزان ، ص۲۸۳ . نیز ، ر .ک : تاریخ بغداد ، ج ۱۰ ، ص۲۷۸ ۲۸۰ (ش۵۳۹۸) ؛ تذکره الحفّاظ ، ج۲ ، ص۶۸۴ ۶۸۵ (ش۷۰۵) ؛ سیر أعلام النبلاء ، ج۱۳ ، ص۵۰۸ ۵۱۰ (ش۲۵۳) ؛ طبقات الحفّاظ ، ص۳۱۸ (ش۶۸۲) .

۲- .این کتاب که به المجتبی معروف است ، تلخیص و تهذیب کتاب السنن الکبری و از اصول ششگانه حدیثی معتبر اهل سنّت است .

ص: ۲۴۷

۱۶ . ابن خُزَیْمَه

شمار آورده اند (۱) . وی در جرح و نقد رجال ، چنان سختگیر بوده که از نقل احادیث تعداد قابل توجّهی از راویانی که ابو داوود و ترمذی به نقل احادیث آنان پرداخته اند ، و نیز برخی از رجال صحیح البخاری و صحیح مسلم ، اجتناب کرده و به جرح آنان مبادرت کرده است . به همین جهت ، برخی گفته اند که شرط نسایی در رجال ، شدیدتر از شرط بخاری و مسلم است . وی در علم رجال ، کتاب الضعفاء والمتروکین را که بین اهل علم متداول است ، تألیف کرده است . نسایی را متمایل به شیعه دانسته اند . وی از معاویه و عمرو بن عاص ، برائت می جُسته است و همین امر ، سبب مرگ وی شد ؛ چرا که در اواخر عمرش از مصر به دمشق آمد و چون از او در فضیلت معاویه حدیث خواستند ، گفت که غیر حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله که به وی فرمود : «لا أشبع اللّه بطنه ؛ خدا شکمش را سیر نکند» ، چیزی در فضیلت وی نمی داند . نیز بار دیگر که از او در مورد فضیلت معاویه و برتری او بر علی علیه السلامپرسیدند ، گفت : ألا یرضی رأسا برأس حتّی یفضل؟! آیا راضی نمی شوید که آن دو ، از جهت فضیلت یکسان باشند و حتی [معاویه] برتری داده شود؟! لذا وی را با ضرب و شتم از مسجد بیرون کردند و چون آسیب شدیدی به وی وارد شده بود ، از مصر خارج شد و طبق قول صحیح ، در رَملَه درگذشت . (۲)

۱۶ . ابن خُزَیْمَهابوبکر محمّد بن اسحاق بن خزیمه سُلَمی (۳) نیشابوری شافعی ، به سال

.

۱- .ر .ک : فتح المنّان بمقدمه لسان المیزان ، ص۲۸۴ ۲۸۵ .

۲- .ر .ک : سیر أعلام النبلاء ، ج۱۴ ، ص۱۲۵ ۱۳۵ (ش۶۷) ؛ تذکره الحفّاظ ، ج۲ ، ص۶۹۸ ۷۰۱ (ش ۷۱۹) ؛ طبقات الحفّاظ ، ص۳۲۳ ۳۲۴ (ش۶۹۵) .

۳- .منسوب است به قبیله سُلَیم ، از قبایل مشهور عرب .

ص: ۲۴۸

۱۷ . عُقیلی

۲۲۳ هجری تولّد یافت و به سال ۳۱۱ هجری درگذشت . ابن خزیمه ، ثقه و از حافظان جلیل القدر عصر خویش در نیشابور به شمار می آمده که به احوال رجال نیز وقوف کامل داشته است . وی مؤلّف بیش از یکصد و چهل اثر بوده که مهم ترین آنها الصحیح ، معروف به صحیح ابن خزیمه است . ابن خزیمه ، در تصحیح احادیث ، بسیار محتاط بوده است ، به گونه ای که هرگاه برای وی اندک تردیدی در صحّت خبری از جهت اِسناد وجود داشته ، تردید خود را با جملاتی نظیر : «إن صحّ الخبر» یا «إن ثبت کذا» بیان کرده است (۱) . به همین جهت ، کتاب صحیح وی از المستدرک حاکم نیشابوری و نیز الصحیح ابن حبّان ، بهتر و برتر شمرده شده است ؛ زیرا دو نفر مذکور ، بخصوص حاکم ، در صحیح دانستن احادیث ، متساهل بوده اند . (۲)

۱۷ . عُقیلیابوجعفر محمّد بن عمرو عقیلی مکّی ، از تاریخ تولّد وی اطّلاعی نداریم ؛ لیکن به سال ۳۲۲ هجری در گذشته است . عقیلی ، ثقه و از حافظان حدیث و مطّلع به احوال رجال بوده است . وی صاحب تألیفاتی است که مهم ترین آنها الضعفاء الکبیر در علم رجال است . کتاب مذکور ، کتابی متداول و مهم در شناخت رجال ضعیف به شمار آمده است . وی در جرح و نقد رجال ، بسیار سختگیر بوده است ، چنان که برخی از محدّثان بزرگ چون علی بن مدینی را که خود از ائمه علم رجال بوده اند نیز در شمار رجال ضعیف ذکر کرده است . به همین جهت ، ذهبی در میزان الاعتدال ، به شدّت بر وی

.

۱- .تدریب الراوی ، ج ۱ ، ص ۵۲ .

۲- .ر .ک : سیر أعلام النبلاء ، ج ۱۴ ، ص ۳۶۵ ۳۸۲ (ش ۲۱۴) ؛ تذکره الحفّاظ ، ج ۲ ، ص ۷۲۰ ۷۲۱ (ش ۷۳۴) ؛ طبقات الحفّاظ ، ص ۳۳۰ ۳۳۱ (ش ۷۱۰) .

ص: ۲۴۹

۱۸ . ابن ابی حاتم

تاخته و او را مورد ملامت و سرزنش قرار داده است . (۱)

۱۸ . ابن ابی حاتمابو محمّد عبد الرحمان بن محمّد بن ادریس حنظلی رازی ، فرزند ابوحاتم رازی است که به سال ۲۴۰ هجری تولّد یافت و به سال ۳۲۷ هجری در شهر ری درگذشت . ابن ابی حاتم ، ثقه و مانند پدرش از حافظان حدیث بوده است و به مشکلات و ایراد احادیث معلول و نیز احوال رجال ، اطّلاع کامل داشته و از علمای مهم علم جرح و تعدیل به شمار آمده است . وی مقدار زیادی از علوم و فنون مختلف حدیث را از محضر پدرش و ابو زرعه رازی و نیز برخی دیگر از محدّثان ری فرا گرفت و برای استفاده بیشتر از سایر مشایخ ، علاوه بر مسافرت هایی که به همراه پدرش رفته به شام و مصر و اصفهان ، مسافرت کرد . ابن ابی حاتم ، اوّلین کسی بوده که الفاظ جرح و تعدیل را رتبه بندی کرده است . وی صاحب تألیفات زیادی است که از آن جمله اند : ۱ . الجرح والتعدیل ، ۲ . علل الحدیث ، ۳ . المراسیل ، ۴ . التفسیر . کتاب الجرح و التعدیل وی ، از مهم ترین و متداول ترین کتاب های علم رجال است ، چنان که شخصیت برجسته ای چون ذهبی ، از آن به عنوان کتابی نفیس ، نام برده است . (۲)

.

۱- .میزان الاعتدال ، ج۳ ، ص۱۴۰ ۱۴۱ . نیز ، ر .ک : تذکره الحفّاظ ، ج۳ ، ص۸۳۳ ۸۳۴ (ش۸۱۴) ؛ طبقات الحفّاظ ، ص۳۶۴ (ش۷۸۵) ؛ الضعفاء الکبیر ، ج۱ ، ص۴۷ ۴۹ و ۵۹ ۶۲ (چاپ : دارالکتب العلمیه ، مقدّمه) ؛ سیر أعلام النبلاء ، ج۱۵ ، ص۲۳۶ ۲۳۹ (ش۹۳) .

۲- .سیر أعلام النبلاء ، ج۱۳ ، ص۲۶۴ . همچنین ، ر .ک : تذکره الحفّاظ ، ج۳، ص۸۲۹ ۸۳۲ (ش۸۱۲) ؛ سیر أعلام النبلاء ، ج۱۳ ، ص۲۶۳ ۲۶۹ (ش۱۲۹) ؛ لسان المیزان ، ج۴ ، ص۲۹۹ ۳۰۰ (ش۵۰۹۲) ؛ طبقات الحفّاظ ، ص۳۶۲ ۳۶۳ (ش۷۸۳) .

ص: ۲۵۰

۱۹ . ابن حِبّان

۱۹ . ابن حِبّانابو حاتم محمّد بن حبّان تمیمی بُستی ، به سال ۳۵۴ هجری در هشتاد سالگی وفات یافت . و در بُسْت (شهری در افغانستان ، بین سیستان و غزنین و هرات) نزدیک خانه اش دفن شد . ابن حبّان ، ثقه و از حافظان حدیث و علمای مهم جرح و تعدیل بوده که در سجستان (سیستان) ، اقامت داشته است . نقل شده که وی ، وجود حد را برای خداوند ، انکار کرده و به همین دلیل ، او را از وطنش سجستان ، بیرون کرده اند . ذهبی در شرح حال ابن حبان ، بعد از نقل این واقعه ، هم منکران حد برای خدا و هم اثبات کنندگان آن را خطا کار دانسته است ؛ زیرا به گفته وی ، در این خصوص ، آیه و حدیثی وجود ندارد و سکوت ، بهتر است ؛ امّا به خلاف وی ، سُبکی اثبات کنندگان حد برای خداوند را سزاوارتر به اخراجِ از شهر دانسته است تا کسانی که خداوند را منزّه از داشتن جسم دانسته اند و برای آن ، حد قائل نشده اند . نیز نقل گردیده که ابن حبان گفته است : نبوّت ، علم و عمل است . به همین خاطر ، به وی نسبت «زندیق» دادند و حتی این نظر وی را به خلیفه وقت گزارش دادند و خلیفه ، دستور قتل وی را صادر کرد ، در حالی که به گفته ذهبی ، سخن مذکور را می توان بر این معنا حمل کرد که منظور ابن حبّان ، دو رُکن اصلی نبوت بوده است ، نه کافی دانستن علم و عمل برای رسیدن به مقام پیامبری . وی در حدیث و رجال و تاریخ ، صاحب تألیفات بسیاری است که مهم ترین

.

ص: ۲۵۱

آنها عبارت اند از : ۱ . المسند الصحیح ، ۲ . الثقات ، ۳ . المجروحین من المحدثین والضعفاء والمتروکین ، ۴ . أوهام أصحاب التواریخ ؛ ۵ . مشاهیر علماء الأمصار . ابن حبّان ، در نقد رجال روشی داشت که در آن ، هم افراط بود و هم تفریط ، به این معنا که وی ، چنان که ذهبی به دفعات در میزان الاعتدال گفته است ، در جرح رجال ، سختگیر بوده است (۱) و در تعدیل و توثیق رجال ، چنان که ابن حجر گفته است ، به تساهل معروف است . (۲) نسبت دادن تساهل به وی در توثیق رجال ، با وجود سختگیری وی در جرح رجال ، از آن جا ناشی می شود که ابن حبّان برخلاف مشهور ، عدم ذکر جرح در مورد راوی را برای توثیق آن راوی با دو شرط ، کافی دانسته است : اوّل آن که روایت کننده از راوی و آن کس که راوی از او روایت کرده (راوی و مروی عنه) ، هر دو ثقه باشند . دوم آن که راوی مزبور ، حدیث مُنکری را روایت نکرده باشد . وی با همین روش ، بسیاری از مجهولان را که تنها یک نفر از آنها نقل روایت کرده ، توثیق کرده و در کتاب الثقات خود ، داخل نموده است . ابن حبّان ، از دشمنان سرسخت ابوحنیفه و مکتب رأی و قیاس بوده ، به گونه ای که دو کتاب علل مناقب أبی حنیفه ومثالبه و علل ما استند إلیه أبوحنیفه را در ردّ وی نوشت و در کتاب المجروحین من المحدّثین والضعفاء والمتروکین خود ، طولانی ترین شرح حال را به وی اختصاص داده و از ذکر هیچ مذمّتی در مورد وی نگذشته است . (۳)

.

۱- .ر.ک : فتح المنّان بمقدّمه لسان المیزان ، ص ۲۸۵ ۲۸۷ .

۲- .همان ، ص۲۹۶ ۲۹۷ .

۳- .ر.ک : تذکره الحفّاظ ، ج۳ ، ص۹۲۰ ۹۲۴ (ش۸۷۹) ؛ طبقات الحفّاظ ، ص۳۹۱ (ش۸۴۹) ؛ المجروحین من المحدّثین والضعفاء والمتروکین ، تحقیق : محمود ابراهیم زاید ، مقدّمه ؛ سیر أعلام النبلاء ، ج۱۶ ، ص ۹۲ ۱۰۴ (ش۷۰) .

ص: ۲۵۲

۲۰ . ابن عَدی

۲۰ . ابن عَدیابو احمد عبد اللّه بن عدی بن عبد اللّه جرجانی ، معروف به ابن قطّان ، به سال ۲۷۷ هجری تولّد یافت و به سال ۳۶۵ هجری درگذشت . ابن عدی ، ثقه و از حافظان کم نظیر و بلکه بی نظیر زمان خود بوده که به مشکلات احادیث معلول و احوال رجال نیز وقوف کامل داشته است . وی از برجسته ترین علمای جرح و تعدیل به شمار آمده است . وی برای شنیدن حدیث و ملاقات با مشایخ ، به نقاط مختلفی چون : دمشق ، صیدا ، قدس ، کوفه ، شام و مصر ، مسافرت کرد . ابن عدی ، صاحب تألیفات متعدّدی است که مهم ترین آنها ، الکامل فی ضعفاء الرجال در علم رجال است . این کتاب ، از مهم ترین و متداول ترین مصادر علم رجال است و هیچ محدّث و رجالی ای از مراجعه به آن بی نیاز نیست . وی در این کتاب چنان که از نام آن پیداست به شرح حال خصوص راویان ضعیف پرداخته ؛ لیکن ابن عدی برخلاف شیوه معمولِ پیش از وی در این گونه کتاب ها که تنها به شرح حال راویان ضعیفی که ضعف آنان نزد ائمه جرح و تعدیل ثابت شده ، اکتفا کرده اند برای اوّلین بار ، علاوه بر ذکر شرح حال راویان ضعیف ، به شرح حال کلّیه راویانی که جرحی در مورد آنان ذکر شده و برخی آنان را به ضعفْ متّهم کرده اند نیز پرداخته است ، ولو آن که برخی از آنان ، به هیچ وجه مستحق جرح نبوده اند و نزد ائمه جرح و تعدیل ، از تعدیل ثابت و مقبولی برخوردارند و حتی برخی از آنان از راویانی هستند که در اَسناد روایات صحیحین قرار گرفته اند . ذهبی ، ابن عدی را در جرح و تعدیل رجال ، از علمای معتدل و منصف به شمار آورده (۱) ؛ امّا علّامه کوثری گفته است که وی در کتابش در مورد حنفیه ،

.

۱- .أربع رسائل فی علوم الحدیث (ذکر من یعتمد قوله فی الجرح والتعدیل) ، ص۱۷۲ .

ص: ۲۵۳

۲۱ . اَزْدی

۲۲ . دار قُطنی

سختگیر است . (۱)

۲۱ . اَزْدیابو الفتح محمّد بن حسین اَزدی موصلی ، ساکن بغداد بود و به سال ۳۷۴ هجری درگذشت . ازدی ، از حافظان حدیث و از علمای جرح و تعدیل بوده و در علم رجال ، صاحب کتاب الضعفاء است ؛ لیکن توثیقی برای او ذکر نشده و حتی برقانی ، وی را تضعیف کرده و ابو نجیب عبد الغفار اُرموی نیز گفته است اهل موصل را دیدم که ازدی را سُست می شمارند و چیزی به حساب نمی آورند . ذهبی ، ازدی را در جرح رجال ، بسیار سختگیر دانسته است ؛ زیرا به گفته ذهبی ، وی در کتاب الضعفاء خود ، به جرح کسانی پرداخته که پیش از وی هیچ کس به جرح آنان مبادرت نکرده است . (۲)

۲۲ . دار قُطنیابو الحسن علی بن عمر دار قُطنی (۳) بغدادی ، به سال ۳۰۶ هجری تولّد یافت و به سال ۳۸۵ هجری در بغداد درگذشت و در جوار قبر معروف کَرْخی دفن گردید . دار قُطنی ، ثقه و از حافظان حدیث در بغداد بوده که در کشف ایراد احادیث معلول و نیز احوال رجال ، مهارت کامل داشته است ، چنان که حاکم نیشابوری و خطیب بغدادی ، وی را در این زمینه ، یگانه عصر خویش دانسته اند . وی به بیش از

.

۱-.به نقل از : فتح المنّان بمقدمه لسان المیزان ، ص۳۰۶ . همچنین ، ر .ک : طبقات الحفّاظ ، ص۳۹۷ (ش۸۶۳) ؛ الکامل فی ضعفاء الرجال ، ج۱ ، ص۶۷ ۷۲ (مقدّمه) ؛ سیر أعلام النبلاء ، ج۱۶ ، ص۱۵۴ ۱۵۶ (ش ۱۱۱) .

۲-.ر .ک : میزان الاعتدال ، ج۱ ، ص۵ (ش۱) و ج۳ ، ص۵۲۳ (ش ۷۴۱۶) . همچنین برای اطّلاع بیشتر ، ر .ک : تذکره الحفّاظ ، ج۳ ، ص۹۶۷ (ش۹۰۸) ؛ لسان المیزان ، ج۶ ، ص ۶۰ (ش ۷۳۱۱) ؛ طبقات الحفّاظ ، ص۴۰۳ (ش۸۷۸) ؛ سیر أعلام النبلاء ، ج۱۶ ، ص۳۴۷ ۳۴۹ (ش ۲۵۰) .

۳-.منسوب است به دارَ قُطْن که محلّه ای بزرگ در بغداد بوده است .

ص: ۲۵۴

گروه سومِ علمای علم رجال

۱ . حاکم نیشابوری

یکصد حدیث از احادیث صحیح البخاری و صحیح مسلم ، ایراد گرفته و آنها را «معلول» دانسته است . (۱) وی در حدیث و علل آن و علم رجال ، صاحب تألیفات بسیاری است که مهم ترین آنها عبارت اند از : ۱ . السنن ، معروف به سنن دار قُطنی ، ۲ . علل الحدیث ، ۳ . الضعفاء والمتروکون . ذهبی ، دار قُطنی را در جرح و تعدیل رجال ، از جمله علمای معتدل و منصفی به شمار آورده که گاهی در جرح و نقد رجال، متساهل نیز بوده است (۲) و تهانوی، وی را در جرحِ خصوص ابو حنیفه و پیروانش عیبجو و سختگیر(مُتعنّت) دانسته است. (۳)

گروه سومِ علمای علم رجالویژگی های مشترک عالمانی که در این گروه قرار دارند ، عبارت است از : ۱ . همه آنها از متأخّران شمرده می شوند . ۲ . همه آنها در علم رجال ، صاحب تألیف اند . ۳ . کتاب های آنان در علم رجال و نیز اقوال رجالیِ آنان در کتاب های حدیثی شان مستفاد از کتاب های گروه دوم از بزرگان جرح و تعدیل است .

۱ . حاکم نیشابوریابو عبد اللّه محمّد بن عبد اللّه نیشابوری ، صاحب کتاب حدیثی المستدرک علی

.

۱- .ر .ک : ص ۲۰۱ ۲۰۲ و ۲۰۴ کتاب .

۲- .ر .ک : فتح المنّان بمقدّمه لسان المیزان ، ص۳۰۵ .

۳- .قواعد فی علوم الحدیث ، ص۱۹۳ . همچنین ، ر .ک : تذکره الحفّاظ ، ج۳، ص۹۹۱ ۹۹۵ (ش۹۲۵) ؛ طبقات الحفّاظ ، ص۴۱۰ ۴۱۱ (ش ۸۹۵) ؛ سیر أعلام النبلاء ، ج۱۶ ، ص۴۴۹ ۴۶۰ (ش۳۳۲) ؛ تاریخ بغداد ، ج۱۲ ، ص۳۴ ۳۹ (ش۶۴۰۴) .

ص: ۲۵۵

الصحیحین ، به سال ۳۲۱ هجری تولّد یافت و به سال ۴۰۵ هجری درگـذشت . حاکم ، ثقه و از حافظان حدیث در نیشابور بوده که به علوم حـدیث و نیز احوال رجـال ، وقوف کامـل داشـته است و دو کتاب معرفه علوم الحـدیث و الضـعفاء را در همین زمینه تألیف کرده است . وی در کسب حدیث و ملاقات با مشایخ بزرگ ، بسیار کوشا بود و به نقاط مختلفی چون عراق و شـهرهای خراسان و مـاوراء النهر ، مسـافرت کرد . تعـداد مشایخی که وی تنها در مسافرت هایش از آنها کسب علم و حـدیث نمود ، حـدود یکهزار نفر بوده اند و از حدود همین تعداد ، در خود نیشابور ، حدیث شـنید . حاکم به خاطر محبّت به علی علیه السلام و اهل بیت پیامبر علیهم السلامو نیز بیزاری جُستن از معاویه و سایر دشمنان امیر مؤمنان علی علیه السلام شیعه محسوب گردیده ؛ امّا وی رافضی نبوده است ؛ یعنی در مسـئله خلافـت ، قائـل به تقـدّم علی علیه السـلام بر ابوبکر و عمر و عثمـان نبوده است و در ذمّ آنان نیز چیزی نگفته است . اگرچه برخی نسـبت رافضـی نیز به وی داده انـد ؛ لیکن اغلب محقّقان و علما (ماننـد ذهبی) ، دادن چنین نسـبتی را به وی ، مردود و غیر صـحیح دانسـته اند و بعضی از فضلای معاصر نیز قراین و شواهدی را برای ردّ این نسبت ، ذکر کرده اند . (۱) حاکم در صحیح شمردن احـادیث ، متساهـل بوده و این تساهل وی ، امری بسیار مشـهور است و عـدّه زیادی از علما (چون ابن صـلاح ، ذهبی و ابن حجر) ، بر این مطلب تصـریح کرده انـد (۲) . منشأ این نسـبت آن است که وی در کتاب المسـتدرک خود ، بر بسـیاری از احادیث حَسَن و ضعیف و حتی جعلی از دیدگاه اهل سنت ، نام صحیح گذارده و حکم به صحّت آنها کرده است . (۳)

.

۱- ر .ک : تذکره الحفّاظ ، ج۳ ، ص۱۰۴۵ ؛ معرفه علوم الحدیث چاپ دارالکتب العلمیه ، مقدّمه ، ص ه ، و ، ز .

۲- ر .ک : فتح المنّان بمقدّمه لسان المیزان ، ص۲۹۷ ۳۰۳ .

۳- ر .ک : تـذکره الحفّاظ ، ج۳ ، ص۱۰۳۹ ۱۰۴۵ (ش۹۶۲) ؛ طبقات الحفّاظ ، ص۴۲۶ ۴۲۷ (ش۹۲۹) ؛ سیر أعلام النبلاء ، ج۱۷ ، ص۱۶۲ ۱۷۷ (ش۱۰۰) .

ص: ۲۵۶

۲ . خطیب بغدادی

۳ . ابن جوزی

۲ . خطیب بغدادیابوبکر احمد بن علی خطیب بغدادی شافعی ، به سال ۳۹۲ هجری متولّد شد و به سال ۴۶۳ هجری در بغداد وفات یافت و در جوار قبر بُشر حافی دفن گردید . خطیب ، ثقه و از حافظان حدیث بوده که به علوم حدیث و رجال و تاریخ و فقه تسلّط کامل داشته است . وی کتاب های زیادی (حدود ۸۷ عنوان) در موضوعات مذکور ، تألیف نموده که از مهم ترین آنها می توان به الکفایه فی علم الروایه ، در علوم حدیث و تاریخ بغداد ، در علم تراجم و رجال ، اشاره کرد . ابن ماکولا ، در مدح خطیب گفته است که بعد از دار قُطنی ، برای بغدادی ها کسی مثل خطیب نیست ، ابو سعد سمعانی نیز بعد از توثیق و مدح خطیب گفته است که سلسله حافظان حدیث ، به خطیب پایان یافتند . با وجود توثیقات و مدایحی که برای خطیب ذکر شده ، وی بدخواهانی نیز داشته که به دلایل متعددی ، به وی نسبت های ناروایی چون : شرابخواری ، نقل روایت از راویان ضعیف ، احتجاج به احادیث جعلی در تألیفاتش ، و مدح برخی از اهل بدعت ، داده اند . خطیب در جرح حنفیه ، بسیار غیر منصفانه و سختگیرانه برخورد کرده است ، چنان که در تاریخ بغداد ، هر چه در توان داشته ، برای نقل جرح هایی که در مورد ابوحنیفه از روی تعصّب صادر شده ، به کار برده است به همین جهت ، بسیاری از متأخّران ، وی را مورد ملامت و سرزنش شدید قرار داده اند . (۱)

۳ . ابن جوزیابو الفرج عبد الرحمان بن علی بغدادی حنبلی ، معروف به ابن جوزی (۲) ، به

.

۱- .تذکره الحفّاظ ، ج۳ ، ص۱۱۳۵ ۱۱۴۶ (ش۱۰۱۵) ؛ طبقات الحفّاظ ، ص۴۵۳ ۴۵۵ (ش۹۸۲) ؛ تاریخ بغداد ، ج۱ ، ص۴ ۲۱ ، مقدّمه (چاپ دار الکتب العلمیه) .

۲- .جوزی ، نسبتی است که جدّ ابو الفرج به آن مشهور بوده است . برخی آن را نسبت به محلّه جوز در بصره دانسته اند و برخی دیگر ، اصل این نسبت را از آن دانسته اند که در خانه وی در واسط ، درخت گردویی بوده که در آن شهر ، غیر از آن ، درخت گردویی نبوده است .

ص: ۲۵۷

۴ . مِزّی

سال ۵۱۰ هجری در بغداد تولّد یافت و به سال ۵۹۷ هجری درگذشت . ابن جوزی ، ثقه و از واعظان و حافظان حدیث در بغداد بوده است . وی به علوم مختلفی چون فقه ، حدیث ، رجال ، تاریخ ، لغت ، کلام و علوم قرآن ، تسلّط داشته و بیش از دویست جلد کتاب در این علوم تألیف کرده که مهم ترین آنها عبارت اند از : ۱ . الموضوعات ، ۲ . العلل المتناهیه فی الأحادیث الواهیه ، ۳ . الضعفاء والمتروکون ، ۴ . المنتظم فی تاریخ الملوك والأمم . از ویژگی های ابن جوزی که سبب اشتهار وی شده، سختگیری در جرح احادیث و جعلی دانستن بسیاری از احادیث ضعیف و حَسَن ، و حتی صحیح است . منشأ این ویژگیِ منفی آن است که ابن جوزی با ملاحظه احادیثی که برخی از رجال آن ضعیف بوده اند ولو آن که ضعف مزبور ، احیانا ناچیز بوده ، به ساختگی بودن آن احادیث توسط رجال مزبور ، حکم کرده و آن احادیث را در کتاب الموضوعات خود ، به عنوان حدیثی که جعلی بودن آن مسلّم است ، جای داده و توجّه نداشته که برای بسیاری از آن احادیث ، شواهد و متابعاتی وجود دارند که حکایت از وجود اصلی برای آن احادیث می کنند ، به گونه ای که گمان جعلی بودن ، از بسیاری از آنها زایل می گردد و در شمار احادیث حَسَن و صحیح (لغیره) قرار می گیرند . (۱)

۴ . مِزّیابو الحجاج یوسف بن عبد الرحمان قُضاعی دمشقی مزّی شافعی ، به سال

.

۱- .ر .ك : تذکره الحفّاظ ، ج۴ ، ص۱۳۴۲ ۱۳۴۸ (ش۱۰۹۸) ؛ الضعفاء والمتروکین ، ابن جوزی ، مقدّمه ، ص أی طی (چاپ دارالکتب العلمیه) ؛ طبقات الحفّاظ ، ص۵۰۲ ۵۰۳ (ش۱۰۶۵) .

ص: ۲۵۸

۵ . ذهبی

۶۵۴ هجری در حَلَب متولّد شد و دوره نوجوانی را در مِزّه (روستا و مزرعه ای حاصلخیز نزدیک باب دمشق) گذراند و در سال ۷۴۲ هجری وفات یافت . مزّی ، ثقه و از محدّثان بسیار بزرگ شام بوده که برای کسب علم بیشتر ، به نقاط مختلفی چون : حرمین ، حَلَب ، حمات و بعلبک ، مسافرت کرد . وی در علم رجال بسیار متبحّر و حاذق بوده ، به گونه ای که ذهبی گفته است : مزّی ، حامل بیرق علم رجال است و کسی مانند وی را ندیده است . سیوطی نیز در مدح وی و ذهبی و عراقی و ابن حجر گفته است که در حال حاضر ، محدّثان در علم رجال و سایر فنون حدیث ، روزیخوار چهار نفرند : مزی ، ذهبی ، عراقی و ابن حجر. مزی در علم رجال ، کتاب تهذیب الکمال فی أسماء الرجال را تألیف نمود که بسیار متداول و مهم است و تلخیص های زیادی از آن نوشته شده است . (۱)

۵ . ذهبیشمس الدین ابو عبد اللّه محمّد بن احمد بن عثمان تُرکمانی دمشقی ، معروف به ذهبی ، به سال ۶۷۳ هجری تولّد یافت و به سال ۷۴۸ هجری ، در دمشق درگذشت . ذهبی ، ثقه و از حافظان حدیث و نیز از بزرگ ترین علمای علم رجال و تاریخ بوده است . وی در میان متأخّران ، از چنان حافظه قوی ای برخوردار بوده که شخصیت بزرگی چون ابن حجر گفته است که آب زمزم را نوشیدم تا به مرتبه ذهبی در حفظ برسم . وی در علم رجال و سایر فنون حدیث ، چنان ماهر و حاذق بوده که همان طور که گفته شد ، سیوطی محدّثان در علم رجال و سایر فنون حدیث را روزیخوار او و سه نفر دیگر دانسته است .

.

۱- ر .ک : تذکره الحفّاظ ، ج۴ ، ص۱۴۹۸ ۱۵۰۰ (ش۱۱۷۶) ؛ طبقات الحفّاظ ، ص۵۴۶ (ش۱۱۴۵) .

ص: ۲۵۹

۶ . ابن حَجَر

ذهبی در علم رجال ، صاحب تألیفات بسیاری است که اغلب آنها به گونه ای متداول اند که هیچ محدّث و رجالی ای از مراجعه به آنها بی نیاز نیست . کتاب میزان الإعتدال و تذکره الحفّاظ و سیر أعلام النبلاءی وی در این علم ، مشهور است . در علم تاریخ نیز کتاب تاریخ الإسلام وی از مصادر و منابع مهم و متداول این علم به شمار می آید . برخی از علما گفته اند ذهبی ، در جرح خصوصِ اشاعره و صوفیه ، سختگیر بوده است . (۱)

۶ . ابن حَجَرشهاب الدین ابو الفضل احمد بن علی عسقلانی (۲) شافعی ، معروف به ابن حجر ، به سال ۷۷۳ هجری در مصر تولّد یافت و به سال ۸۵۲ هجری در همان جا وفات یافت . ابن حجر ، امام حافظان زمان خود در مصر و بلکه دنیای اسلام بود . وی برای ملاقات با مشایخ حدیث و اخذ اجازه حدیث از آنان ، به شهرهای متعدّد در داخل خود مصر و دیار شام و حجاز ، مسافرت کرد . حافظ ابو الفضل عراقی (صاحب کتاب فتح المغیث در مصطلح الحدیث) ، از مهم ترین مشایخ وی بوده که تأثیر بسزایی در شخصیت علمی ابن حجر داشته است . ابن حجر ، در علوم مختلف اسلامی ، کتاب های بسیار نفیسی را تألیف کرده که هر یک از آنها در موضوعشان مصدری مهم و درجه یک به شمار آمده اند . در حدیث ، کتاب فتح الباری بشرح صحیح البخاری وی بهترین شرح برای

.

۱- .ر . ک : فتح المنّان بمقدمه لسان المیزان ، ص ۲۹۰ . برای اطّلاع بیشتر ، ر . ک : طبقات الحفّاظ ، ص ۵۴۷ ۵۴۸ (ش ۱۱۴۶) .

۲- .منسوب است به شهر عسقلان ، در ساحل فلسطین جنوبی ، و اصل اجداد ابن حجر ، از آن شهر بوده اند .

ص: ۲۶۰

صحیح البخاری به شمار آمده و در مصطلح الحدیث ، کتاب نزهه النظر وی ، از منابع مهم این علم محسوب می شود . در علم رجال نیز الإصابه فی تمییز الصحابه و تهذیب التهذیب و تقریب التهذیب و لسان المیزان وی ، از منابع و مصادر این علم به شمار آمده اند . ابن حجر ، چنان در حدیث و علم رجال با فضیلت بوده که بعد از وی ، هیچ کس به پایه او نرسید ، چنان که سیوطی گفته است : باب حافظان حدیث و ائمه جرح و تعدیل ، بعد از ابن حجر بسته شد و این علم ، به وی خاتمه یافت . (۱)

.

۱- .طبقات الحفّاظ ، ص ۵۸۰ . برای اطّلاع بیشتر ، ر .ک : شرح حال مفصّل ابن حجر را در کتاب الجواهر والدُّرر فی ترجمه شیخ الإسلام ابن حجر ، ص۴۶ به بعد ، تألیف شاگرد ممتاز وی ، شمس الدین محمّد بن عبد الرحمان سخاوی (م ۹۰۲ ق) .

ص: ۲۶۱

..

ص: ۲۶۲

. .

ص: ۲۶۳

..

ص: ۲۶۴

. .

ص: ۲۶۵

..

ص: ۲۶۶

. .

ص: ۲۶۷

..

ص: ۲۶۸

. .

ص: ۲۶۹

..

ص: ۲۷۰

..

ص: ۲۷۱

. .

ص: ۲۷۲

..

ص: ۲۷۳

. .

ص: ۲۷۴

..

ص: ۲۷۵

..

ص: ۲۷۶

..

ص: ۲۷۷

..

ص: ۲۷۸

..

ص: ۲۷۹

. .

ص: ۲۸۰

..

ص: ۲۸۱

..

ص: ۲۸۲

..

ص: ۲۸۳

..

ص: ۲۸۴

..

ص: ۲۸۵

فهرست منابع

فهرست منابع۱ . ابو زرعه الرازی و جهوده فی السنه النبویه ، سعدی الهاشمی ، القاهره : دار الوفاء ، ۱۴۰۹ ق ، دوم . ۲ . الأجوبه العراقیه علی الأسئله اللاهوریه ، السیّد محمود بن عبد اللّه البغدادی (الآلوسی) (م ۱۲۷۰ ق) ، بغداد : المطبع الحمیدیه ، ۱۳۰۱ ق . ۳ . أربع رسائل فی علوم الحدیث (قاعده فی الجرح و التعدیل و قاعده فی المؤرخین ؛ المتکلمون فی الرجال ؛ ذکر من یعتمد قوله فی الجرح و التعدیل) ، عبد الوهاب بن علی السبکی (م ۷۷۱ ق) ، محمّد بن عبد الرحمان السخاوی (م ۹۰۲ ق) و محمّد بن احمد الذهبی (م ۷۴۸ ق) ، تحقیق : عبد الفتّاح ابو غُدّه ، بیروت : مکتبه المطبوعات الإسلامیّه ، ۱۴۱۹ ق ، ششم . ۴ . إرشاد الفحول إلی تحقیق الحق من علم الأُصول ، محمّد بن علی الشوکانی (م ۱۲۵۰ ق) ، بیروت : دار الفکر . ۵ . إرشاد طلاب الحقائق إلی معرفه سنن خیر الخلائق ، یحیی بن شرف النووی (م ۶۷۶ق)، تحقیق نور الدین عتر ، مطبعه الاتحاد ، ۱۹۸۸م . ۶ . الاستیعاب فی معرفه الأصحاب ، یوسف بن عبد البر القرطبی (ابن عبد البر) (م ۴۶۳ ق) ، تحقیق : علی محمّد البجاوی ، بیروت : دار الجیل ، ۱۴۱۲ ق ، اوّل . ۷ . أُسد الغابه فی معرفه الصحابه ، ابو الحسن علی بن ابی الکرم محمّد بن محمّد بن عبد الکریم الجزری (ابن الأثیر) (م ۶۳۰ ق) ، تحقیق : محمّد ابراهیم البنا ، محمّد احمد

.

ص: ۲۸۶

عاشور و محمود عبد الوهاب فايد ، [بيروت] : دار الشعب . ۸ . إسعاف المبطأ برجال الموطأ ، عبد الرحمان بن ابى بكر السيوطى (م ۹۱۱ ق) . (در ذيل تنوير الحوالك به چاپ رسيده است) ۹ . الإصابه فى تمييز الصحابه ، احمد بن على بن محمّد بن حَجَر العسقلانى (م ۸۵۲ ق) ، بيروت : دار إحياء التراث العربى ، ۱۳۲۸ ق ، اوّل . ۱۰ . أُصول الحديث ، محمّد عجاج الخطيب ، بيروت : دار المعارف ، ۱۴۰۸ ق ، دهم . ۱۱ . الإعلان بالتوبيخ لمن ذمّ التاريخ ، محمّد بن عبد الرحمان السخاوى (م ۹۰۲ ق) ، تحقيق : فرانز روزنثال ، بيروت : دار الكتب العلميه . ۱۲ . الاقتراح فى بيان الاصطلاح ، ابو الفتح محمّد بن على بن وهب القشيرى (ابن دقيق العيد) (م ۷۰۲ ق) ، بيروت : دار الكتب العلميه ، ۱۴۰۶ ق . ۱۳ . الإمام ابن ماجه و كتابه السنن ، محمّد عبد الرشيد النعمانى ، بيروت : دار البشائر الإسلاميّه ، ۱۴۱۹ ق ، ششم . ۱۴ . الأنساب ، ابو سعد عبد الكريم بن محمّد السمعانى (م ۵۶۲ ق) ، تحقيق : عبد اللّه عمر البارودى ، بيروت : دار الفكر ، ۱۴۱۹ ق ، اوّل . ۱۵ . الباعث الحثيث (شرح اختصار علوم الحديث للحافظ ابن كثير) (م ۷۷۴ ق) ، احمد محمّد شاكر ، تحقيق : بديع السيّد اللحّام ، دمشق : دار الفيحاء/ رياض : دار السلام ، ۱۴۱۷ ق ، دوم . ۱۶ . بحوث فى تاريخ السنه المشرّفه ، اكرم ضياء العمرى ، المدينه المنوّره : مكتبه العلوم و الحكم ، ۱۴۰۵ ق ، چهارم . ۱۷ . البدر الطالع بمحاسن من بعد القرن السابع ، محمّد بن على الشوكانى (۱۲۵۰ ق) ، القاهره : مطبعه السعاده ، ۱۳۴۸ ق ، اوّل . ۱۸ . تاريخ أسماء الثقات ، عمر بن احمد بن عثمان (ابن شاهين) (م ۳۸۵ ق) ، تحقيق : عبد المعطى امين قلعجى ، بيروت : دار الكتب العلميه ، ۱۴۰۶ ق ، اوّل . ۱۹ . تاريخ بغداد ، احمد بن على بن ثابت (الخطيب البغدادى) (م ۴۶۳ ق) ، تحقيق : مصطفى عبد القادر عطا ، بيروت : دار الكتب العلميه ، ۱۴۱۷ ق ، اوّل .

.

ص: ۲۸۷

۲۰ . تاریخ جرجان ، حمزه بن یوسف السهمی (م ۴۲۷ ق) ، تصحیح : عبد الرحمان بن یحیی الیمانی ، بیروت ، عالم الکتب ، ۱۴۰۷ ق ، چهارم . ۲۱ . تأسیس الشیعه لعلوم الإسلام ، السیّد حسن الصدر (م ۱۳۵۴ ق) ، تهران : انتشارات اعلمی ، ۱۳۷۵ ، دوم . ۲۲ . تأنیب الخطیب علی ما ساقه فی ترجمه أبی حنیفه من الأکاذیب ، امام زاهد الکوثری ، بیروت : دار الکتاب العربی ، ۱۹۸۱م . ۲۳ . تحفه الأحوذی بشرح جامع الترمذی، محمّدعبد الرحمان بن عبد الرحیم المبارکفوری (م ۱۳۵۳ ق) ، تحقیق : صدقی محمّد جمیل عطّار ، بیروت : دار الفکر ، ۱۴۱۵ ق . ۲۴ . تدریب الراوی فی شرح تقریب النواوی ، عبد الرحمان بن ابی بکر السیوطی (م ۹۱۱ ق) ، تحقیق : صلاح محمّد عویضه ، بیروت : دار الکتب العلمیه ، ۱۴۱۷ ق، اوّل. ۲۵ . تذکره الحفّاظ ، محمّد بن احمد الذهبی (م ۷۴۸ ق) ، تصحیح : عبد الرحمان الیمانی ، بیروت : نشر و تصویر دار إحیاء التراث العربی . ۲۶ . ترتیب المدارک و تقریب المسالک ، قاضی عیاض بن موسی الیحصبی (م ۵۴۴ ق) ، تحقیق : احمد بکیر محمود ، بیروت ، ۱۹۶۷م . ۲۷ . تقریب التهذیب ، احمد بن علی بن محمّد بن حجر العسقلانی (م ۸۵۲ ق) ، تحقیق : محمّد عوّامه ، بیروت : دار ابن حزم ، ۱۴۲۰ ق ، اوّل . ۲۸ . التمهید لما فی الموطأ من المعانی و الأسانید ، یوسف بن عبد اللّه بن محمّد بن عبد البر القرطبی (ابن عبد البرّ) (م ۴۶۳ ق) ، تحقیق : مصطفی العلوی و محمّد عبد الکبیر البکری ، جدّه ، مکتبه السوادی ، ۱۳۸۷ ق . ۲۹ . تنویر الحوالک بشرح موطأ مالک ، عبد الرحمان بن ابی بکر السیوطی (م ۹۱۱ ق) ، بیروت : دار الکتب العلمیه . ۳۰ . تهذیب التهذیب ، احمد بن علی بن محمّد بن حَجَر العسقلانی (ابن الحجر) (م ۸۵۲ ق) ، حیدر آباد الدکن دائره المعارف النظامیه ، ۱۳۲۵ ق ، اوّل . ۳۱ . الثقات ، محمّد بن حبّان البُستی (م ۳۵۴ ق) ، حیدرآباد الدکن ، دائره المعارف العثمانیه ، ۱۳۹۳ ۱۴۰۴ ق ، اوّل .

.

ص: ۲۸۸

۳۲ . جامع الأُصول فی أحادیث الرسول ، مبارک بن محمّد الجزری (م ۶۰۶ ق) ، تحقیق : عبد القادر أرناؤوط ، بیروت : دار الفکر ، ۱۴۰۳ ق ، دوم . ۳۳ . الجرح و التعدیل ، عبد الرحمان بن ابی حاتم الرازی (م ۳۲۷ ق) ، حیدرآباد الدکن ، مطبعه دائره المعارف العثمانیه، ۱۳۷۱ق/ بیروت: نشر و تصویر دار إحیاء التراث العربی. ۳۴ . الجواهر و الدُّرر فی ترجمه شیخ الإسلام ابن حجر ، محمّد بن عبد الرحمان السخاوی (م ۹۰ ق) ، تحقیق : حامد عبد المجید و طه الزینی ، القاهره : المجلس الأعلی للشئون الإسلامیّه ، ۱۴۱۶ ق ، دوم . ۳۵ . حسن المحاضره فی تاریخ مصر والقاهره، عبد الرحمان بن أبی بکرالسیوطی (م۹۱۱ق)، تحقیق : محمّد ابوالفضل ابراهیم ، القاهره : دار إحیاء المکتبه العربیه ، ۱۹۶۷م ، اوّل . ۳۶ . الرساله المستطرفه لبیان مشهور کتب السنه المشرّفه ، محمّد بن جعفر الکتانی (م۱۳۴۵ ق) ، تحقیق: صلاح محمّد عویضه ، بیروت : دار الکتب العلمیه ، ۱۴۱۶ ق، اوّل. ۳۷ . الرعایه فی علم الدرایه ، زین الدین علی بن أحمد العاملی (الشهید الثانی) (م ۹۶۵ ق) ، تحقیق: عبد الحسین بقّال، قم: منشورات مکتبه آیه اللّه المرعشی النجفی، ۱۴۱۳ ق، دوم. ۳۸ . الرفع و التکمیل فی الجرح و التعدیل ، محمّد عبد الحی اللکنوی (م ۱۳۰۴ ق) ، تحقیق : عبد الفتّاح ابو غدّه ، حلب : مؤسسه قرطبه ، ۱۳۸۳ ق ، اوّل . ۳۹ . ریحانه الأدب فی تراجم المعروفین بالکنیه و اللقب ، محمّد علی مدرّس تبریزی خیابانی ، تهران : انتشارات خیّام ، ۱۳۶۹ش ، سوم . ۴۰ . سنن ابن ماجه ، محمّد بن یزید بن ماجه القزوینی (م ۲۷۵ ق) ، تحقیق : محمّد فؤاد عبد الباقی ، بیروت : دار الفکر . ۴۱ . سنن الترمذی ، محمّد بن عیسی بن سوره السلمی الترمذی (م ۲۷۹ ق) ، تحقیق و شرح : احمد محمّد شاکر ، القاهره : دار الحدیث ، ۱۴۱۹ ق ، اوّل . ۴۲ . سننُ الدار قُطْنی ، علی بن عمر دار قُطنی (م ۳۸۵ ق) ، تحقیق : سیّد عبد اللّه هاشم الیمانی المدنی ، القاهره : دار المحاسن ، ۱۹۶۶م . ۴۳ . سنن النسائی بشرح جلال الدین السیوطی و حاشیه الإمام السندی ، احمد بن شعیب النسائی (م ۳۰۳ ق) ، تحقیق : عبد الفتّاح ابو غُدّه ، بیروت : دار البشائر الإسلامیّه ، ۱۴۰۶ ق ، دوم .

.

ص: ۲۸۹

۴۴ . سير أعلام النبلاء ، محمّد بن احمد الذهبى (م ۷۴۸ ق) ، تحقيق : شعيب أرنؤوط و جماعه من الفضلاء ، بيروت : مؤسسه الرساله ، ۱۴۰۲ ق ، دوم . ۴۵ . شجره النور الزكيه فى طبقات المالكيه ، الشيخ محمّد بن محمّد مخلوف ، بيروت : دار الكتاب العربى ، ۱۳۴۹ق ، اوّل. ۴۶ . شدّ الرحال إلى علم الرجال ، نهاد عبد الحليم عبيد ، الكويت ، ۱۴۱۷ ق ، اوّل . ۴۷ . شذرات الذهب فى أخبار من ذهب، ابن عمادالحنبلى(م ۱۰۸۹ ق)، بيروت: دار الفكر. ۴۸ . شرح شرح نُخبه الفِكَر ، على بن سلطان محمّد الهروى القارى (م ۱۰۱۴ ق) ، تحقيق : محمّد نزار تميم و هيثم نزار تميم ، بيروت : شركه دار الأرقم بن أبى الأرقم . ۴۹ . شرح صحيح مسلم ، يحيى بن شرف النووى (م ۶۷۶ ق) ، تحقيق : جماعه من العلماء باشراف الناشر (احمد اكرم الطباع) ، بيروت : دار القلم ، ۱۴۰۷ ق ، اوّل . ۵۰ . شرح علل الترمذى ، عبد الرحمان بن احمد بن رجب الحنبلى (م ۷۵۲ ق) ، تحقيق : نور الدين عتر ، دمشق : دار الملاح ، ۱۳۹۸ ق ، اوّل . ۵۱ . شرح النخبه (نزهه النظر فى توضيح نخبه الفكر) ، احمد بن على بن محمّد بن حَجَر العسقلانى (ابن حَجَر) (م ۸۵۲ ق) ، تحقيق : نور الدين عتر ، دمشق : مطبعه الصباح ، ۱۹۹۲م ، اوّل . ۵۲ . صحيح ابن حبّان بترتيب ابن بلبان ، على بن بلبان الفارسى (م ۷۳۹ ق) ، تحقيق : شعيب أرنؤُوط ، بيروت ، مؤسسه الرساله ، ۱۴۱۴ ق ، دوم . ۵۳ . صحيح البخارى ، محمّد بن إسماعيل البخارى (م ۲۵۶ ق) ، تحقيق : مصطفى ديب البُغا ، بيروت : دار ابن كثير و اليمامه ، ۱۴۱۴ ق ، پنجم . ۵۴ . الضعفاء الكبير ، محمّد بن عمرو العُقيلى (م ۳۲۲ ق) ، تحقيق : عبد المعطى امين قلعجى ، بيروت : دار الكتب العلميه ، ۱۴۱۸ ق ، دوم . ۵۵ . الضعفاء و المتروكين ، احمد بن شعيب النسائى (م ۳۰۳ ق) ، تحقيق : بوران ضناوى و كمال يوسف حوت ، بيروت : مؤسسه الكتب الثقافيه ، ۱۴۰۷ ق ، دوم . ۵۶ . الضعفاء و المتروكين ، عبد الرحمان بن على بن محمّد (ابن الجوزى) (م ۵۹۷ ق) ، تحقيق : ابو الفداء عبد اللّه قاضى ، بيروت : دار الكتب العلميه ، ۱۴۰۶ ق ، اوّل .

.

ص: ۲۹۰

۵۷ . ضعیف سنن ابن ماجه ، محمّد ناصر الدین الألبانی ، بیروت : المکتب الإسلامی ، ۱۴۰۸ ق ، اوّل . ۵۸ . ضعیف سنن أبی داوود ، محمّد ناصر الدین الألبانی ، بیروت : المکتب الإسلامی ، ۱۴۱۲ ق ، اوّل . ۵۹ . طبقات الحفّاظ ، عبد الرحمان بن ابی بکر السیوطی (م ۹۱۱ ق) ، تحقیق : علی محمّد عمر ، القاهره : مکتبه الثقافه الدینیه ، ۱۴۱۷ ق . ۶۰ . طبقات الشافعیه ، عبد الرحیم بن حسن الإسنوی (م ۷۷۲ ق) ، تحقیق : عبد اللّه الجبوری ، بغداد : مطبعه الإرشاد ، ۱۹۷۱م ، اوّل . ۶۱ . العبر فی خبر من غبر ، محمّد بن احمد الذهبی (م ۷۴۸ ق) ، تحقیق : صلاح الدین المنجد ، الکویت : مطبعه الحکومه الکویتیه ، ۱۹۸۴م ، دوم . ۶۲ . العلل و معرفه الرجال ، احمد بن محمّد بن الحنبل (م ۲۴۱ ق) ، تحقیق : وصی اللّه عبّاس ، بیروت : المکتب الإسلامی ، ۱۴۰۸ ق ، اوّل . ۶۳ . علم رجال الحدیث ، تقی الدین ندوی مظاهری ، المدینه المنوره : مکتبه الإیمان ، ۱۴۰۸ ق ، اوّل . ۶۴ . علوم الحدیث و مصطلحه ، صبحی الصالح ، بیروت : دار العلم للملایین ، هجدهم . ۶۵ . عُمده القاری (شرح صحیح البخاری) ، ابو محمّد محمود بن احمد العینی (م ۸۵۵ ق) ، بیروت : دار إحیاء التراث العربی . ۶۶ . فتح المغیث (شرح ألفیه الحدیث) ، عبد الرحیم بن حسین العراقی (م ۸۰۶ ق) ، تحقیق : صلاح محمّد عویضه ، بیروت : دار الکتب العلمیه ، ۱۹۹۳م ، اوّل . ۶۷ . فتح المغیث (شرح ألفیه الحدیث) ، محمّد بن عبد الرحمان السخاوی (م ۹۰۲ ق) ، تحقیق : صلاح محمّد عویضه ، بیروت : دار الکتب العلمیه ، ۱۴۱۴ ق ، اوّل . ۶۸ . فتح المنّان بمقدمه لسان المیزان ، محمّد عبد الرحمان المرعشلی ، بیروت : دار احیاء التراث العربی ، ۱۴۱۵ ق ، اوّل . ۶۹ . الفِصَل فی الملل و الأهواء و النحل ، علی بن احمد الأندلسی (ابن حزم) (م ۴۵۶ ق) ، تحقیق : احمد شمس الدین ، بیروت : دار الکتب العلمیه ، ۱۴۱۶ ق ، اوّل .

.

ص: ۲۹۱

۷۰ . الفهرست ، محمّـد بن ابی یعقوب (الندیم ، ابن الندیم) (م ۳۸۰ ق) ، تحقیق : یوسف علی طویـل ، بیروت : دار الکتب العلمیه ، ۱۴۱۶ ق ، اوّل . ۷۱ . قواعـد فی علـوم الحـدیث ، ظفر احمـد التهـانوی (م ۱۳۹۴) ، تحقیـق : عبـد الفتّاح ابـو غُدّه ، حلب : مکتبه المطبوعات الإسلامیّه ، ۱۴۰۴ ق ، پنجـم . ۷۲ . الکامل فی ضـعفاء الرجال ، عبـد اللّه بن عـدی الجرجانی (م ۳۶۵ ق)، تحقیق : عادل احمد عبد الموجود و شیخ علی محمّد معوّض ، بیروت : دار الکتب العلمیه ، ۱۴۱۸ ق ، اوّل . ۷۳ . کشف الظنون عن أسامی الکتب والفنون، مصـطفی بن عبـد اللّه کاتب الچلبی (المعروف بحاجی خلیفه) (م ۱۰۶۷ ق) ، تهران : اوفست المکتبه الإسـلامیه ، ۱۳۸۷ ق ، سوم . ۷۴ . الکفایه فی علم الروایه ، احمد بن علی بن ثابت (الخطیب البغدادی) (م ۴۶۳ ق) ، بیروت ، دار الکتب العلمیه ، ۱۴۰۹ ق . ۷۵ . لسـان المیزان ، احمـد بن علی بن محمّـد بن حجر العسـقلانی (ابن الحجر) (م ۸۵۲ ق) ، تحقیق : جماعه من الفضـلاء باشـراف : محمّـد عبـد الرحمان مرعشـلی ، بیروت : دار إحیاء التراث العربی ، ۱۴۱۶ ق ، اوّل . ۷۶ . لمحات فی أُصول الحـدیث ، محمّد ادیب صالح ، بیروت : المکتب الإسـلامی ، ۱۴۰۵ ق ، چهـارم . ۷۷ . المجروحین من المحـدّثین و الضـعفاء و المتروکین ، محمّـد بن حبان البُستی (م ۳۵۴ ق) ، تحقیق : محمود ابراهیم زاید ، بیروت : نشـر و تصویر دار المعرفه . ۷۸ . المحدّث الفاصل بین الراوی و الواعی ، حسن بن عبـد الرحمان رامهرمزی (م ۳۶۰ ق) ، تحقیق : محمّـد عجـاج الخطیب ، بیروت : دار الفکر ، ۱۴۰۴ ق ، سوم . ۷۹ . مختصر علوم الحـدیث ، محمّد علی قطب ، بیروت : دار القلم ، ۱۴۰۷ ق ، سوم . ۸۰ . المستصـفی فی علم الأُصول ، محمّد بن محمّد الغزّالی (م ۵۰۵ ق) ، تحقیق : محمّـد عبـد السـلام عبـد الشافی ، بیروت : دار الکتب العلمیه ، ۱۴۱۷ ق . ۸۱ . مسـند الإمام أحمـد بن حنبل ، احمد بن الحنبل (م ۲۴۱ ق) ، تحقیق : شعیب أرنؤوط ، بیروت : مؤسسه الرساله ، ۱۴۱۴ ق ، اوّل .

.

ص: ۲۹۲

۸۲ . المعارف ، عبـد اللّه بن مسـلم بن قتیبه الـدینوری (م ۲۷۶ ق) ، بیروت : دار الکتـب العلمیـه ، ۱۴۰۷ ق ، اوّل . ۸۳ . معجم علوم الحدیث النبوی ، عبد الرحمان بن ابراهیم الخمیسـی ، بیروت : دار اندلس الخضراء/ جدّه : دار ابن حزم ، ۱۴۲۱ ق ، اوّل . ۸۴ . معرفه علوم الحـدیث ، ابو عبـد اللّه محمّد بن عبد اللّه النیشابوری (م ۴۰۵ ق) ، تحقیـق : السـیّد معظم حسـین ، بیروت : دار الکتب العلمیه ، ۱۳۹۷ ق ، دوم . ۸۵ . مقباس الهـدایه فی علم الدرایه ، عبد اللّه المامقانی (م ۱۳۵۱ ق) ، تحقیق : محمّد رضا المامقانی ، قم : مؤسسه آل البیت علیهـم السـلاملإحیاء الـتراث ، ۱۴۱۱ ق ، اوّل . ۸۶ . مقـدمه ابن الصـلاح فی علـوم الحـدیث ، عثمـان بن عبـد الرحمـان الشهرزوری (م ۶۴۳ ق)، تحقیق : صلاح محمّد عویضه ، بیروت : دار الکتب العلمیه ، ۱۴۱۶ ق ، اوّل . ۸۷ . منهاج السنه النبویه ، تقی الدین احمد بن عبد الحلیم (ابن تیمیه) (م ۷۲۸ ق) ، بیروت : دار الکتب العلمیه . ۸۸ . المنهل الروی فی مختصر علوم الحدیث النبوی ، محمّـد بن ابراهیم بن سـعد اللّه بن جماعه (م ۷۳۳ ق) ، تحقیـق : محیی الـدین رمضـان ، دمشق : دار الفکر ، ۱۴۰۶ ق ، دوم . ۸۹ . میزان الاعتدال فی نقد الرجال ، محمّد بن احمد الذهبی (م ۷۴۸ ق) ، تحقیق : علی محمّد البجاوی ، بیروت : دار المعرفه . ۹۰ . نظریه نقـد الرجال ، عماد الدین محمّد الرشـید ، بیروت : دار الشـهاب ، ۱۴۲۰ ق . ۹۱ . النکت البـدیعات علی الموضوعات ، عبد الرحمان السیوطی (م ۹۱۱ ق) ، تحقیق : شـیخ عامر احمد حیدر ، بیروت : دار الجنان ، ۱۴۱۱ ق ، اوّل . ۹۲ . هدی الساری (مقدمه فتح الباری بشرح «صحیح البخاری») ، احمد بن علی بن حجر العسقلانی (ابن الحجر) (م ۸۵۲ ق) ، تحقیق : محمّد فؤاد عبد الباقی و محبّ الدین الخطیب ، القاهره : دار الریان للتراث ، ۱۴۰۷ ق ، اوّل .

.

ص: ۲۹۳

فهرست تفصیلی .

ص: ۲۹۴

..

ص: ۲۹۵

..

ص: ۲۹۶

..

ص: ۲۹۷

. .

ص: ۲۹۸

..

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹